

سینا و وین

شماره یازدهم، دی ماه ۱۳۶۷ مطابق رجب المرجب ۱۴۰۵
فهرستی ۱۹ شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتور عالی مشتری
به امید وصال ماد هویا لا

میدان ظاهر باز زند ممت

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT



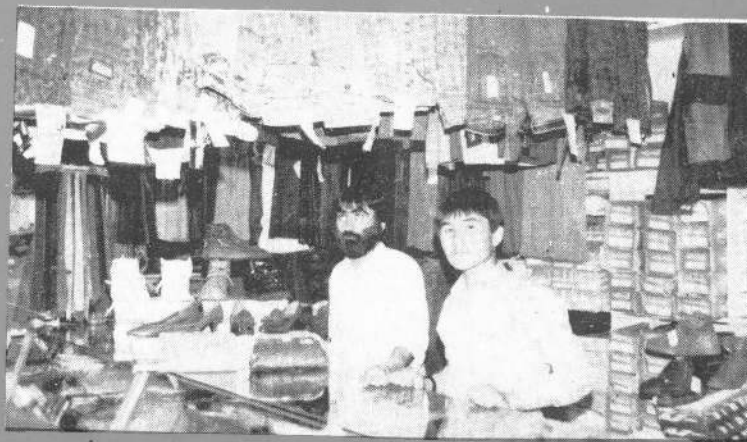
لکی فایف

5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نمایم . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرن مقابل مسجد جامع شیربور . تلفون ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کبلی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وسایلی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایید .

گروه هنری شام
 طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
 گروه سرای قرطاسیه فروش شیرین و لذیذ میوه

قرطاسیه فروشی شمیریز

 نشریات کودکانه : سپادوش ، جوانمرد ، روز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای ترکیه
 همه را به قیمت مناسب از این قرطاسیه فروشی
 خریدار شوید
 آدرس : متصل بازار امید

تابش ویدیوکست

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس مورد
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نمود
است.

آدرس: چهارراه
انصاری مت
نمایندگی بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور



کتابهای صوتی و کتبی ویدیویی و نحوه تازا از
از تابش ویدیو کت بدست آرید

آدرس: قریه فروشی تابش
مهرجانه خان و آب

شریفی

ویدیوکست

محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدیویی فلبرداري
مینایند
آدرس: شهرنو
متصل رستوران
لکسی نایف

خوراکه فروشی

عبدالخالق

متصل رستوران لکسی نایف

بخرید

به نهاد شما و خانواده های
شماست

سعید سر لوحه نویسی

فناوری متن خطی و رسم و نگارش
آدرس: جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موت
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۳۰۳۸۳-۳۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای
تبریکی ازان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

حسن دینان

قرطاسیه و مجلات مورد
نظر تا نرا عرضه
میندارد
آدرس: مقابل دروازه
حنوی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلازادر
کابل

رهنمای معاملات سیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتکان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۳۲۴۶۸

فردین

موزیک

انواع مختلف کستهای
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینماید
آدرس: مارکیست جمهوریت

فروشگاه

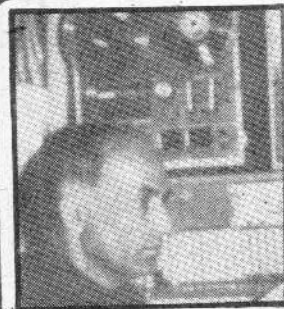
فقیرزی

وسایل آرایش را جدید
وارد نموده است. همچنان
فلبرداري محافل خوشی و کست های ویدیویی
پذیرفته میشود
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

تذکر

استندگان عزیز!

خبر از شادمانی و مسرت و شادمانی نبودن کاغذ مورد نظر به سبب هوا به آردید. در این باره عذرخواهی می‌کنیم. به جهت کارهای مطبوعه و تصحیح و شماره‌آوردن و در روز جمعه در کاغذ نبار چاپ و به سرانجام رسانیم. در این مورد پیش‌بینی می‌کردیم و از آنجا که در روز جمعه به سرانجام رسانیم.



در یک
آرشیف
شخصی

صفحه (۲۶)

XXXXX

پارچه آینه
شخصی

صفحه (۲۶)



گل‌هایی که نباید فراموش شوند

صفحه (۲۴)

شهره اتحادیه ایران باستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیعی وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی
مجموعه محمد رحید
معمود
خطاطی : کبیر امیر جمعی
تایپ : محمد احق جلیلی
واحد شاه نمیری
معمود : محمد گل
عناسی : شیدا آبی
تایپ و ویرایش

تحت یک شماره ۳۰ افغانستان
ادرس : مکرر بن سلاک ۱۰۶
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۸۰۰۰۰۰۰۰) افغانستان
بانک

تهران ۳۰۰۰
چاپ به وب سایت مطبعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد. مخاطبینی که به اداره مجله مواصلت می‌نمایند در صورت نشر یا عدم نشر و یا به نویسنده مسترد نمی‌گردد. نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده می‌باشد.

گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه (۵۰)

صفحه (۱۶)



باست
ری بوزیل

زنده می‌شود

صفحه (۱۰)

مستری

ماد هو با

صفحه (۳۶)

صفحه (۵۶)



پلی سلطان

قبال

احمد ظاهر

پایان مسکن او کاپول
داکتر علی
به امید وصال

هدایت



سپاه وون

شماره یازدهم دلو ۱۳۶۲ مطابق رجب المرجب ۱۴۰۴
شماره مسلسل هفدهم
شماره ۱۶۸۱ -



یک مادر یک گوینده
یک معلم

گفتگوی با همینه بکاش
مطابق رادیو - تلویزیون

صفحه (۱۴)

تلفون شماره ۱۵
صفحه (۱۲)

توسعه
توسعه
توسعه

بنحی نارینه او شلم پیر

من درد مشترکم مرا فریاد کن!

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش می‌سازد

سید عظیم کورکب پنج ساله رفقای که در فاکولته
در بر می‌زنند. بار شعله و نبوغ و در شعله
شور.

استعداد
ها

صفحه (۲۰)



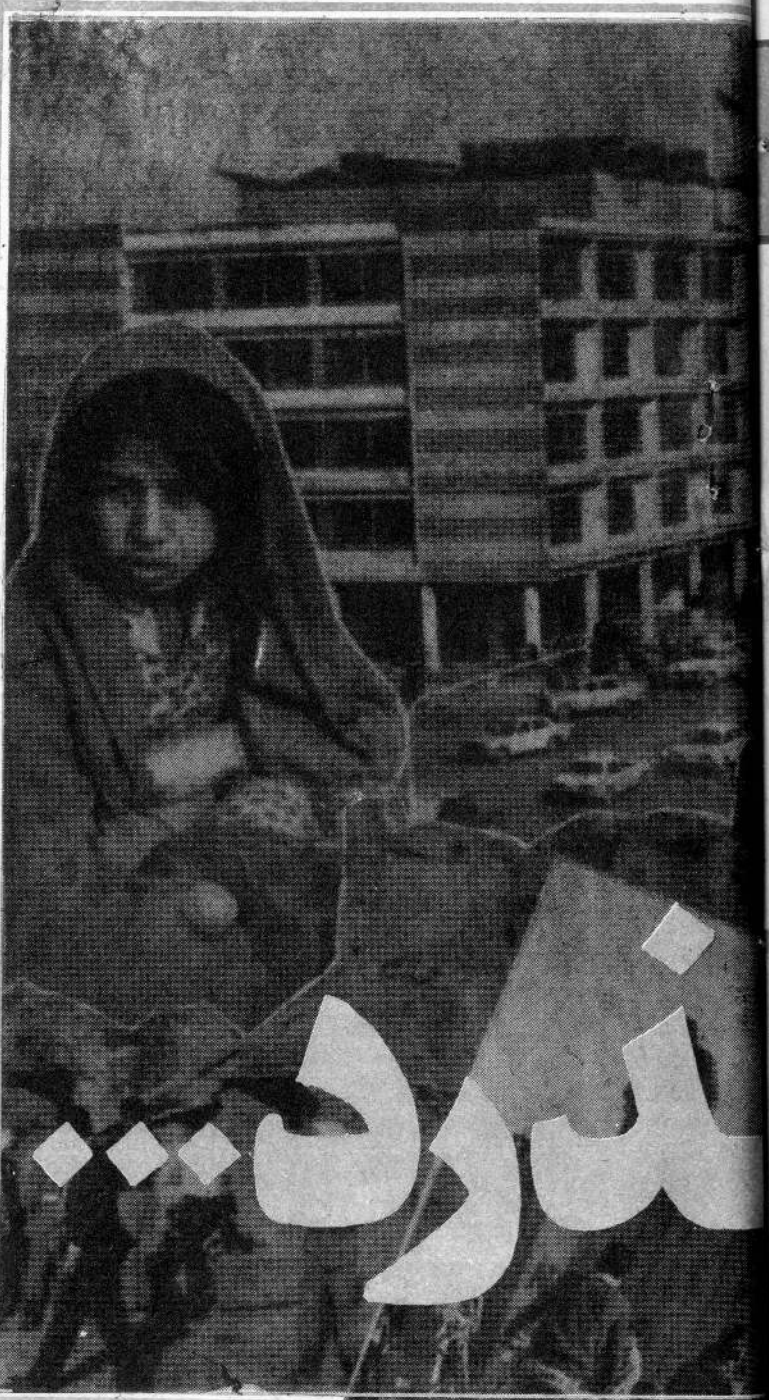
دایره‌نگار روز



ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

داستان در کد انسانی که مردم کابل روزهای دشواری را از سر گذشتند و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقع شده بروی کاغذ ریخت. در کدام قطره اشکی ریخته و توفان دیده گان کود که گریه میزد زده بدامن پاره پاره می شد. فلشید ما ست تصویر کرد؟

مردم کابل روزهای دشواری را از سر گذشتند و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقع شده بروی کاغذ ریخت. در کدام

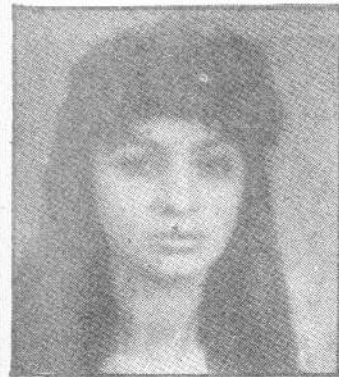


هایش را برای همیشه بسته است. میگذرد و گشتن برده بعد از فصل درختی که به اشتراک از این قطع کرد و آن به زمین می نشیند سپس مانند یوانگان از جایش برمی خیزد به اطرافش می بیند آنوقت گریان و وکوری که چشمان غمزه و اشرویه جسد پسر جوان دوخته است میگرد و فریاد میزند چرا؟ و آنوقت گره وحشت زده قلب مادرش می شود صدایش درد هلزی پیچد از آلتا. نهامیگرد و از کلکین هابه بیرون تا کرانه های آسمان میرسد.

قلب آسمانها را به کوزه می اندازد و میگرد و فریاد میزند چرا؟ و آنوقت گره های شهر در کوزه، از کوزه های شاه شهید عروس برپاست عروس بیتابه منتظر داماد است از اتاق پهلوی که آواز بهمانان با افعال اطفال وطنین ساز گد خورده است به گوش می رسد در نگاه عروس دریایی از انتظار مخ میزند و لحظات در پریا به طرف پیراهن سپید عروسی و در پشی سیاه داماد که هر دو کنار هم بالای کوتند آویخته شده اند.

می بینند هزارها سوال از دهنش میگذرد ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد. ناگاه دروازه به روی لیک میچرخد نخست بد عروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتمزه دارند به داخل می آیند و عروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامی بیند که آنها به درون می آورند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا ریخته شده است. در صف طویل نانوائی ها در فضای خاکستری رنگ سحر کشمش غیر تحملی همه روزه جریان می یابد زن و مرد اطفال قد ونیم قد بسا شکم های به پشت چسبیده بسا چشمان بی فروغ بخاطر گرفتن قرص نانی ساعت هابه صف می ایستادند. کودکان و زنانی که به مشکل از منزل خارج میشدند همراه با مردان بخاطر گرفتن قرص نانی در تاریکی های شب به سوی نانوائی هاره میردند. و در یکی از نانوائی های شهر پدری سه ساعت منتظر نوبت می ایستد سه ساعت که چون سه قرن بر او میگذشت سرما چون آب سرد در رگهاش میزد و بدقتی چشمان منتظر بر تنهای فرزندانش خورده سال را به یاد می آورد مقاومت و برده باری خود را به امتحان میگرد. ولی در فرجام آنوقت که نوبت او میرسد خباز فریاد میزند دور بروید نان خلاص شد و کلمه (خلاص) رشته زنده گی او را زهم میگذرد و جابه خاسکه میگذرد و در گوشه دیگر شهرد را به در آلامان چسبیده به تنه درختی پسر بچه بی چنان همیشه گی فتود و سرما چنان باز بین میخکوب میسر ساخته که به مشکل میشود از زمین جدا میش کرد. در نزدیکی او گیلنه خالی تیل قرار دارد. و ایجاد رخانه بی از هزارها خانه در بین هزاران گریسته بی از گریستان شهر کابل کودکی را زگر سنگی جان میداد. سرمانیز در بیرون و اندرون خانه بیداد میکرد. طفلک نیمروزی می افتد و نیم روز جان تازه می یافت فقط رشتیه نگاه های امسره او بود که آرام نیگرفت و در جستجوی چیزی بود و اینچیزان بود. مادریش دست و پدرد و راند رون

خود اشک میریخت و از کود که سخت میسر مید و آنگاه که چشمان کود که بسته میشد لبان سرد و خون بسته اش را بر پیشانی تب کرده بود که میگذشت و طرفهای صبح بود که کود که آرام کرد رفته نا آرام نگاه هایش از هم گسست و در حسرت بر قلب مادر ری جاود انعقش شد. و اما آن سپه دلان و اسد ازان سیاهی هاد را نسوی با چشمان مکارشان میخندیدند و ندماد رفته شانرا احساس میکرد که به آسمان میرفت. مادر از اعماق قلبش میرنجید و کود که مرده را در آغوش میفشرد. ولی مردم مامید اند که بخاطر رسیدن به آرامش باید از میان راه های دشوار و مرگرا عبور کرد، لذا هر گز شهادت خویش را از دست ندادند و ضرر خود را با مال نکردند. مردم مید اند که بیروزی زیبا و بیکار شرافتمندانه بخاطر رسیدن به بیروزی زیباتر است. بیمارخانه ها سوختند. بیمار هستی ها برپاد رفتند. بیمار آسمانها از زنده گی بریدند. بیمار قلب ها خاموش شدند و اما شعلیه بی را که قلوب مردم مارا به خاطر رسیدن به زنده گی واقعی گرم نگه میدارد هرگز نتوانستند خاموش کنند. چه اشکایی که در صف طویل نانوائی ها و تانک تیل در لایبای گریان هان ریخت چه بیکرهای نحیف و زجره که از سرما نلرزید. ولی ایام مردم ما فراموش خواهند کرد. نه هرگز این داستان به هم میرسد محکم و محکمتر گره میخورند. ولی ایهای که مرگ بسته ارمغان می آورند باید کدام خا طره بی باری را که بدوش وجود آنها سنگینی میکند سبک خواهند کرد. نگاه ناباورانه چگونه بروی مردم خواهد نشست. ای بابا این سر بردن ها شکم دریدن ها و ریختن خون چون آب و بالاخره با تحمیل گریه و سرما میتوان مردم را به زانو در آورد. نه هرگز! ما تاریخ را به خاطر داریم. جنگ پایان خواهد یافت. صلح حتماً خانه ما خواهد آمد. زمستان خواهد گذشت. اما کاش جنگ طلبان زود به صلح بیار میگردند تا بیشتر از این خسون ریخته نمی شد.

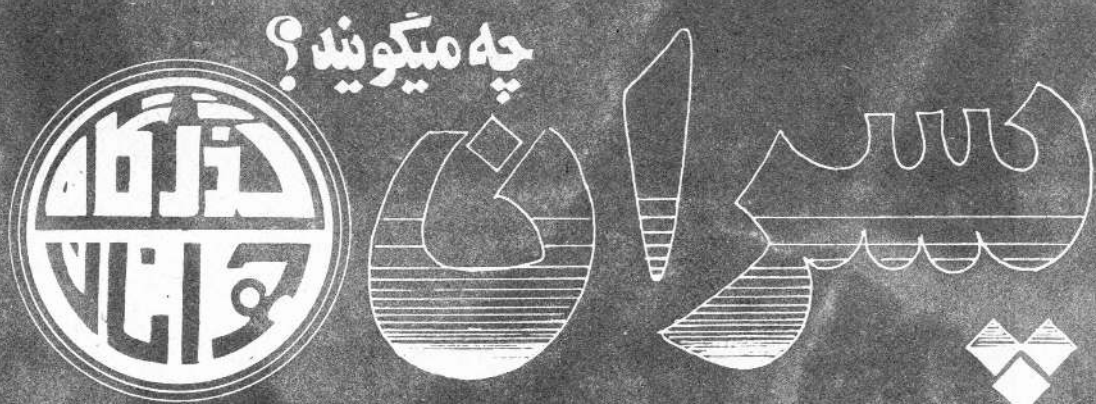


عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

- نظرتان درباره عشق و ازدواج چگونه است؟
- گرچه عده ای به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما من باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدي نبوده بلکه مانند آتش داغی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگراید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کمترین به ازدواج گردد محکمتر، باید ابرو سرو جادوانه ترباتی می ماند، به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم جایز اهمیت است و تحصیل و قبولی در گام دوم قرار دارد.

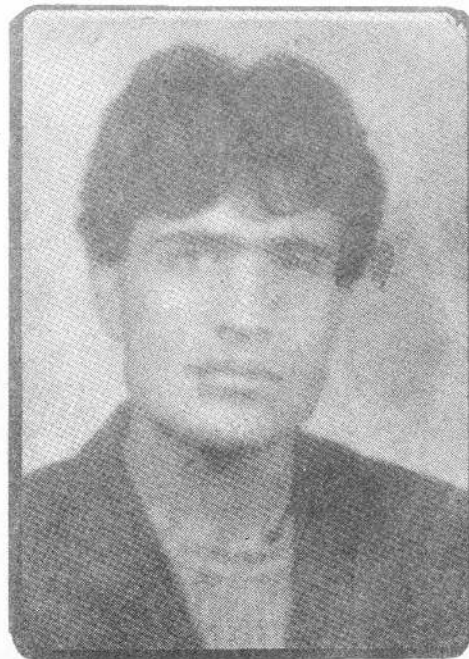
اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده دارالمعلمین :
زنده گی مشترک اگرچه اساس عشق و دل بستگی آغاز باید، سعادت و خوشبختی را درقبال دارد. ولی استند فامیل های کخوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج - نمایم که دارای تحصیل و اخلاق پسندیده بوده و ممتاز از همه وقتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر والدین نباشد و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم به نظرم نمود عروس خسران او است.



عاشق که نباشی دنیا گورستان است

عبدالله (صادق مل) :
عشق را چگونه شناخته اید؟
عشق به معنی شگفتی و دل بستگی است. عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکترین دوست، مقدس ترین هدف استعمال میشود. شما تاکنون عاشق شده اید؟
بله.
عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن؟ مطالعه؟ دختر؟
مشخص بگویم؟
بله مشخص بگویید؟
میگن، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عقیقه در اینمورد قضاوت تمام طبعمی است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق را در برابر مادر وطن و مطالعه فراموش کنم. گرچه من من هم ایجاب نمیکند که عاشق دختری باشم اما عاشق شدن به یک دختر هم از جمله حوادث گاملا طبیعمی است که من هم شامل این حادثه طبیعمی میباشم.
با ازدواج میکنید؟
باسخ این سوال زیاد مربوط به او میشود، اگر او خواسته باشد من آخرین تلاشهای خود را در این مورد به خرج خواهم داد تا موفق شوم.
یعنی چه؟
اوتاکون مراد رک نکرده در اوایل من هم نتوانستم که عشق واقعی خود را برایش ابراز نمایم. پس عشق شما یکطرفه است؟
بله تاکنون همینطور است بعد شش بیستم که چه میشود.
زنده گی را چگونه یافته اید؟
زنده گی بیوفاست بعضی اوقات انسان را نقد میکند و بعضی اوقات هم به انسان ضربه حواله میکند.

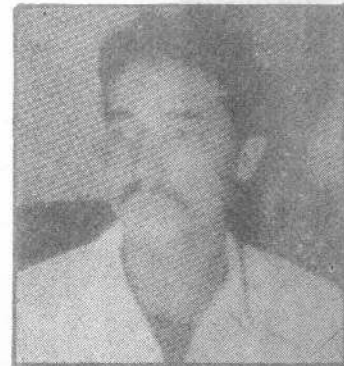


حشمت کارمند روزنامه پیام :



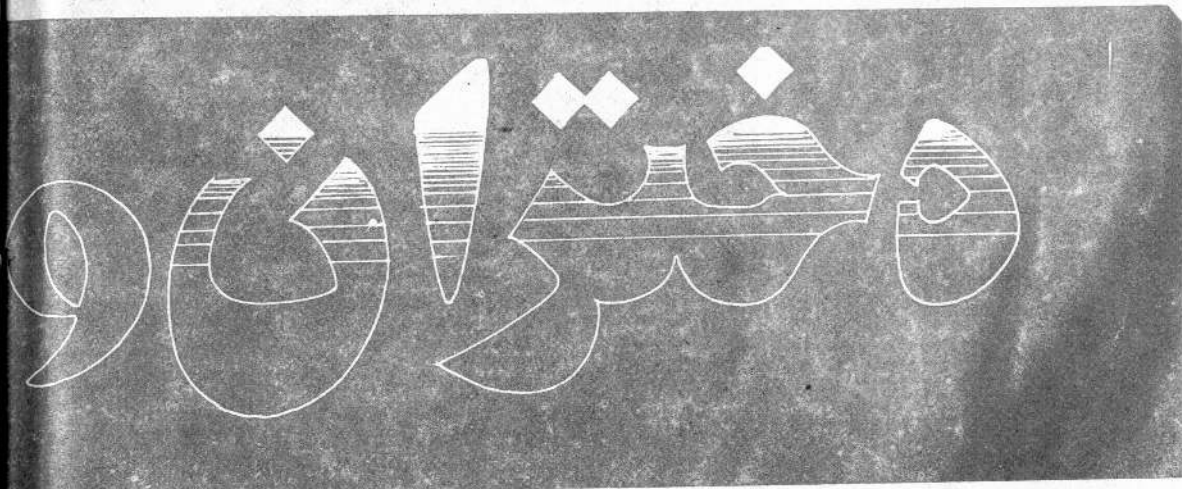
عشق يك كلمه مسخره است!

ناهدید نظری توحی کارمند راست مالی وزارت امور عودت کننده بیان
- عشق از نظر شما چیست؟
- عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد، اما عشق بعد از ازدواج واقعی بدیسم.
- زنده گی را چگونه شناخته اید؟
- زنده گی مثل بازی فوتبال است که انسان باید عقب امید ها و هدف هایش پیش برود و گاهی درین بازی انسان مثل توپ فوتبال لگد میخورد، و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارم.
- بزرگترین آرزوی تان چیست؟
- آرزو دارم همسر آینده ام يك مرد پاکتر مردانه بوده صحت عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاق اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی :
- شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟
- زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دودستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دوسالی که در شناختن کار میکنم، دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم، غم های زندگی خود را فراموش میکنم. لذا میکوشم برای دیگران مفید تمام شوم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.



بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرازی کارمند تصدی در جوفروشی مکرریان :

از روزی که به اساس عشق و دوستی دو جانبه ازدواج نمایم، البته بایسری که تحصیل کرده، خوش اخلاق، مقبول و ممتاز اینکه پولدار باشد، تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.
- از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟
- والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود، و من جانم را دوست دارم...
- فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟
- عشق کسی را از تعدل دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم، ام وطن و مردم بوده است.
- و دختر را چگونه می بینید؟
- تاکنون هیچ دختری تاریهای قلم را به امتزاز نیاورده است.
- ازدواج را چگونه رتبه می دانید؟
- ازدواج رتبه ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج یافتن خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم گره بزنم و زمینه از هم گستن آنرا هرگز فراهم نسازم.

احمد ظاهر باز زند

احمد ظاهر باز زند
پیشن گرفته است
راه پیدر را در
ظاهر احمد



همینود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بود خاموش است. خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را باز گرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده. مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری باز نمی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در آوی پابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بسرا احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پیدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله می باشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در آلمان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه پیدر را در پیش گرفته تا با ششمین آخرین یادگار پدرش زندگی نماید و خواهرش زین را محبت برادرانه

بخشد ششمین دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کست های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کست او در شهر کابل پخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کست های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششمین هنوز همان در راه بود احمد ظاهر سراینده بی همتای ماسروده بود.

اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموش پر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسیرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک دهنش رشاد و شبنم به خواب رفته اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقام پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنونده افغانی داشته باشد تنها در جمع افغانان او احمد ظاهر ثانی شود. احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی رتبه پسر خواهد شد.



خود رشاد نیز میراث بخشیده و آرزو داریم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش گم شده خونش را باز بایم و احمد ظاهر را باز زنده ببینیم. مجله سپا و زن از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته بی به کشور تشریف آورده و همان مجله سپا و زن باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

شماره ۱۵



تلفون

تهیه کننده: موریل

دستگاه معلوماًت
چه کار فرمایند یی
راپیش میبرد

بیشترین وقت آپریتران
را آزار دهندگان آما تور
ضایع می کنند

بلی ((۱۰)) بفرمایید !
تلفون شماره (۱۰) هزارها
پرسش !
تلفون زنگ میزند :
بلی، بفرمایید، معلومات !
وازا آنطرف سم کسی میگوید :
قربان صدایت، چه آواز مقبول
داری !
بخوانیم ! آنده دخترانی که
از تلفون شماره ((۱۰)) هر لحظه
بدون تا مل پرسش تا نرا باسخ
میدهند، از جوانان ما چه میشوند ؟
محترم محبوبه با ۷ سال
سابقه کار، روزانه بیش از ۳ هزار
تلفون را جواب میدهند و و را ی
سم تلفون کلمات و جملاتی را
هم میشوند که چیزی جز ضیاع
وقت نیست .
- مردم بیشتر تلفون کدام
مراجع را میروند ؟
- زیاد تر وزارت خانه ها را
میروند، اکثر شماره ها را
تکراری میروند . ما را زیاد آزار
میدهند .
- آزار میدهند، یعنی چه ؟
- وقتی میگویم بلی، معلومات
استه از آنطرف سم میگویند :
قربان صدایت چه آواز مقبول
داری وبعد گوشی را میگذارند .
- فقط همینقدر ؟
- نه !
- پس میشود آنچه را که در طول
روز از و را ی سم تلفون میشوند
بگویند ؟
- میگویند : نمره پایت چقدر
است ، و یا کست میگذارند
و میگویند، این کست خوشست
می آید ؟
ما را زیاد فحش میدهند کلماتی
که من جرئت تکرار دوباره آنرا
ندام . وقتی برایش میگویم :
خواهر نداری، مادر نداری میگوید :
خواهر و مادر دام ولی زن ندام .
گاهی هم نمره را خود آنها به حافظه
سپرده نمیتوانند و آنوقت ما را به
باد ناسزا میگیرند .
لیلا فقیهی !
سه سال سابقه کار دام هر روز
در حدود ۲ الی ۳ هزار تلفون
را جواب میگویم .
- و شما در مقابل بلی، چه
میشوید ؟
- آیا پرستو و رحیم مهریار اموال
خانه خود را فروخته اند ؟ سرخ
ماگ شده، طرفهای شما نیامده ؟
کچالو و نیاز سیر چند است ؟
من با خانم جنگ کرده ام، چگونه
میشود دوباره اشتی کم ؟
و گاهی هم پیشنهاد ازدواج
میکند .
مثلاً میگویند : من نزدیک
سینما بهارستان منتظرت هستم
دریش ام سیاه و بیراهن لبویسی
است ، موتر من هم سیاه است
بیا، یکبار ببین اگر خوش آمد
جوهری آیم . ولی هوش کن که
مراسیلی کاری نکنی .
و یا میگویند همان اعلانی را که
شب از طریق تلویزیون تیر کردند
آیا راست بود، یا نه ؟
چندی قبل یکی از همکاران ما
مهاجره تلویزیونی داشت ،
فردایش آزار داد نه اشروع شد ،
مثلاً میگفتند : بسیار خراب نشسته
بقیه در صفحه (۸۷)

اپریتران غالباً معلومات درست نمیدهند

یک مادریک گوینده یک معلم

گفتگوی با هیله بکناش

نطاق رادیو - تلویزیون



— من نخست از همه برای یامویک
مادرم، به تمام تقدسش، بعد یک
خانم خانه، بدنهال آن یک
استاد معلم و در فرجام یک گوینده
ونطاق. این بدان معنی نیست
که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است
هنیک در لحظه معین آن ارزش
بخصوص خود را دارند.
— آیا در آغاز کار نطاقی میدی
برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی
نه. فیده انوری رایگان
میدانستم و میدانم صدای او در من
تاثیر عجیبی دارد.
— هیچوقت خواسته اید بجای
او باشید.

— گفتم، امکان بود، نمیشود
یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم
باشم از پیروی زیاد خوش نمیشود.
آرزو دارم روزی چنان باشم که
همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام
هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه
یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم
پذیرنده است. دیگرانی هم
وجود دارند.

— اجرای اخبار پیهم در تلویزیون
گاهی برای بکناش واپس خسته کن
نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.
مثلاً خفیه باشکدهای آشپزی
آشنایی کاملی یافته واپس هم
به تلویزیون علاقه مندی زیادی
پیدا نموده است.

— برنامه های هنری-ادبی
رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟
— همینکه، خود گاهی جرائت
میکم، چیزهای منقسم بعضاً از
زبان های خارجی ترجمه میکنم
و بیشتر از همه اینکه زود در می یابم
که چه را غلط کرده ام. باری من
برای مجله جوانان امروز مطلب
می نوشتم. عضو هیات تحریر
آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟
— آرزو دارم، روزی در رشته
حقوقی دکترایم.

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی
خدا اصلی مطالعات را میسازد.
قفه کتابهای مانعایش نیست،
کاری است.
— فکر کردم کتابها ممکنست منوط
به بکناش باشد.

— شوهرم، بکناش خود آدم فرهنگی
است. فرهنگی بودن او بزرگترین
نعمت برای من است. مادر یک
فضای باهمی کامل نیست داریم.
— یعنی میگوید، هیچ منازعه
و مشاجره بین من و شمانیست؟

— زننده کی آهیزه می از خواستی
ها و ناخواستی هاست بعضاً.
ممکنست هر کومکمی زمینه می باشد
برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله
به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات
را جان میدهد و زنده میکند. این
حرفهایم در مورد خواش شعرو
داستان صدای بیشتری دارد.
(انیتونسین) یا فراز و فرود صدا،
بیشترین نقش را درین مورد دارد.
فکر میکنم وقتی گوینده در برابر
آنچه میخواند، ادای دین کرد
و آنرا چنانکه باید خواند، کارش
نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی
مطالعه میکنید؟
— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت
کم، مطالعه میکنم. از شعر
زیاد خوشم می آید، بهامولانا و حافظ
زیاد دسامم. منید برین من یک
استاد هستم و هر روز در برابر
عده می محصل می ایستم و تصوراتی
نخوانم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در میماند که در جمله معین
این کلمه با کدام معنی بکار رفته
است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها
نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین
لحظه نمیدانم واژه (تعی) را یا
کسر، ضم یافته بخوانم فرهنگ
هائیز در این مورد همگین نیستند.
— حرف به سرنطاقی است. به
نظر شما اینانطاقی هنر است؟

— سوال تا آنرا سوال میخواهم
جواب دهم. شما بگوید معماری
فن است یا هنر؟ حتماً میدانید
هرگاه معماری از مرز فن بگذرد،
هنر میشود. سبک کویک رادرت
معماری حتماً بخاطر داید. به
نظم نطاقی نیز چنین است. همان
گونه که هنرمند از مواد خام چیزی
می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های
هنری. ادبی برایم چنان قطره
آبی است به یک عطش. از هر یکش
بهره هایی برای خود گرفته ام.
ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد.
بی غلط خواندن خود حرف نیست.
— یعنی میگوید، شما اخبار را بی
غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم
غلط! میدانید هر نطاق و گوینده
در مواجهه با واژه ها و نامها همواره
با مشکلاتی روبه روست. من خود
کوشیده ام پاره بی از کلمات را از
سیاق جمله دریابم. از سببی رسم
الخط ما چنان است که اگر دقت
نکنیم، در مظنه اشتباه قرار
خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی
(سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

— اضطرابی نداشتید؟
— ظاهر شدن در برابر مردم
همواره توأم با اضطراب است.
مگر من آگاهانه به این راه قدم
میگذارم. همانگونه که از آوان
آموزش میخواستم روزی استاد شوم
و سرانجام شدم.
— راستی اصلاً چه مصروفیتی
داشته اید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر
های جمهوری افغانستان در
دبیلیمنت ساختمان دولت و حقوق
سمت استاد می دارم.
— شما علاوه بر اخبار، برنامه های
هنری. ادبی رادیو تلویزیون را نیز
میخوانید، کدام یک برای شما
ارجمت دارد؟
— نمیتوانم به این پرسش طور

هایی است از فرهنگی بودن آنها.
میخواهد بر سبیل عنعنه به
مهمان توانی بپردازد، هر چند
قبلاً میز با آنچه برای چای عصر
لزم است، تهیه دیده شده
است، مانع میشوم و میخواهم تا
زودتر حرفها و گفته هایش را روی
کاغذ بریزم.
— میپرسم، چگونه بود که به
رادیو تلویزیون روی آوردید؟
— تسبی میکند و میگوید: علاقه
داشتم، میخواستم و این خواستن
توانستن را در من ایجاد کرد.
نقطه همین مراجعه کردم، امتحان
دادم و پذیرفته شدم. در رادیو
بار اول کورنی ژوند را خواندم که
زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در
تلویزیون یک انانسان را.

مینه را با قرار قبلی در منزل
ملاقات میکنم، شوهرش خفیف
بکناش (شاعر و ژورنالیست) واپس
(پسرش) نیز در گفت و شنود مسا
حضور دارند.
وقتی حرف میزنند سلیس
منظم و دقیق است. کلمات از
دهانش قالب شده بیرون میروند
گاهی که ذهن بجای دیگری سیر
دارد، تصویر میکنم به رادیو گوش
داده ام.
فضای خانه انباشته است
از صمیمت صا دقانه بین افرادش
توأم با ظرافتی که از وجود کد-
بانهای خبر میدهد. موجودیت
قفه کتابها ملو از جنگ
های شهری و آثار دیگری نشانه

فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی وفاداری خویش
را با بول در تبادله نگزتم.
سوال: ((اولیور و برها که
از پرتگال)) برای تمام دوست
داران فوتبال جام جهانی
مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش
ناشدنی و خاطره انگیز محسوب
میگردد. آیا شما نیز چنین فکر
میکنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام
نیرو به خاطر دست یازیدن
به نتایج جدید، مبارزه کردیم.
زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو
برای یک نسل از فوتبال-سرا
بزرگی برازیلی چون ((جوسون،
پریستو، کارلوس البر تو، توستائو))
آخرین چانس بازی در میدان بزرگ
فوتبال و قهرمانی جهانی بود که
ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی
مانی راه خانه خویش آوردیم.

سوال: ((با تویک برانسون
از فرانسه)) بجزاز کلوب ((کاسمو-
س نثوبارک)) آیا شما با پیشنهاد
دادن دیگر کلوب های پراوازه مواجه
گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند
بازی در یکی از کلوب های فرانسوی
بودید؟

جواب: من چندین بار
با پیشنهادات جالب میلان، یو-
ونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه
گردیده بودم. تیم پاریس سنت
ژرمن فرانسه، برای من یک تیم
قابل توجه بوده است ولی سایر

سوال: ((از ان بائیس-
ماسو- فرانسه)) آیا شما خود را

قهرمان سه مرتبه ای جهان
میدانید، یا دو مرتبه ای؟
زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام
جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه
داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی
فوتبال برازیل به قهرمانی جهان
رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام
جهانی ۱۹۶۶ در مسابقه نهایی
اشتراک نداشتم ولی دور اول
مسابقه را با تیم خویش همراه
بودم (پلی در سالهای ۱۹۵۸-
۱۹۶۶-۱۹۷۰ با تیم برازیل
قهرمان جهان گردید).

سوال: ((اندریان هرسیون
از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر
میشل هید الکومنی قبلی تیم ملی
فوتبال فرانسه، اعلام داشته که
آینده فوتبال مربوط به بالک

والکی سلطان



سوال: ((الساندر روسی
تیمه ایتالیا)) نظرمند رابطه
به انتقال و تجمع فوتبالست های
سرشناس برازیلی در ایتالیا
چيست؟ آیا شما در آن هنگام
که در میدان سبز فوتبال حکمروایی
داشتید، نیز به چنین عملی
مبادرت ورزیده اید؟

جواب: درین جابول به فکر
اساسی مبدل گردیده است.
یعنی استخدام فوتبالران برازیلی
رابطه مستقیم با پرداخت پول
عنکبت دارد که از طرف کلوب (آی
ایتالوی صورت می گیرد.

آزیمان من نیز با پیشنهادات
کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا
مواجه گردیدم ولی برای من
کلوب سانتو زو برازیل برای همیشه
دوست داشتی باقی مانده

پلی فوتبالست افراسوی
برازیلی و سلطان بی همتای
توپ گرد، باز هم ریکارد جدیدی
را ثبت زنده کی پو بارش نمسود.
اینبار سلطان پلی با تیم سه
انبوه، حدود ده هزار سوال
مطروح دوستداران ورزش فوتبال
خویش پاسخ دهد که نظریه
دهوت شعبه سوورتی مجله
«ماند پال» صورت گرفته بود.
مادرزیر گردید ری ازیر-
شعهای جالب پلی را برای علا-
قندانش به نشر می سپارم.

قهرمان حریف

نابینا فوتبال جهان بطی مصاحبه ای به اسوال پاسخ میدهد و اینک

برگزیده آن به نشر میرسد...



ښځه نارینه لوښالنه پیری



څنگه نارینه خپلی نارینه او ښځی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانس نارینه او نارینه د پخوا زمانو د ښځو نارینه سره ډیر توپیر لري . ایا دارنښتیا د همدغس وې ، نو د اینه د اوکې بد ؟ په نارینه کی د ښځینې اوبه ښځو کی د نارینه خواصو په هکله همیشه آورو . ایا د ایوازي تصور کښي اوکې حقیقت لري ؟ د دې مسالې په هکله بحث : که چیري ښځه وکولی شی د نارینه کارونه اجرا ، همیشه د انرژي - د لرلودونکی ، آزاد او د کارکوونکو په منع کی د ښه استعداد او - دوامداري د لرلودونکی وي ، نو د اخیله شهادت ورکوي چی

نوموړي ښځه د نارینه خواصو د لرلودونکی ده . همدغسې دلته پوښتنه کړم ، چی ایا د ایه صحیح وي چی سړي د یگونه پرمختاس ؟ هو ، د ایه تحمل او دیو هو ورځبره ده . اما زموږ په افغانی ټولنه کی دومره رواج نلري ، مگر په ژوند کی اوس دا نوي تپ نارینه په غیوادي توگه مخ پریږتید و دي .

پوښتنه : په څه ډول سره نارینه خپل نارینه او همدغسې ښځس ، ښځینې خواص له لاسه ورکوي ؟

جواب : تراوسه پوري ډیري نارینه او نارینه چی هغوي ته د لرلودونکی دي ، د دې په مقابل شته دي ، چی اعظمی خپل ښځینې او نارینه خواص تر اخره پوري ساتلی وي . د اجرا شویو تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي چی شوی پدغه تپ خلک همیشه خوشحالی نه احساسوي . مثلاً ښځه د اعظمی ښځینې خواصو په د لرلودلو سره نارینه او ښځه خپل نفس باندې ټینگ اعتماد نه لري .

همدغسې نارینه د اعظمی نارینه خواصو په د لرلودلو سره د ښځو ښځینې خواصو په موده کی پر خپل نفس باندې د ښه اعتماد احساسوونکی دي ، اما بعد له د پیرش کتنې هڅه نوموړي نارینه د لږ استعداد او طاقت د لرلودونکی دي ، د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی ښځینې او هغه ښځس چی اعظمی نارینه رول یی لوبوي ، ایا ولوبوي یی ، د ډیر لږ شعور او استعداد د لرودونکی وي ، او همدارنگه ښځینې مننونکی او د وخت اوزمان سره اعیارونکی دي .

د رول سیستم په کورنی ژوند کی بنیادي تخییلات د خپل انسان سره راوړي دي . ښځی ، نارینه ملامتوي ، نارینه ، ښځی مسورا و پلار خپل اولادونه د اخیله هرچاته جوته ده .



عنعنوي سیستم قطع شو ، اولد - سی واقع شوی د کورنی فروته د اجونه نه وه چی کوم یوږي د کو - رنځ ه حقوق او مسوولیتون لري . لکه چی تر نن ورځس پوري ښځه اوسپنه د ژوا او یا اخره د طلاق تر سرحد پوري د اخیله روښانی نه باسی چی څوک د فامیل مشر دي .

د مثال په توگه ، نارینه پخپله کارگاه (دولتی وظیفه کی) ډیر با استعداد ه سړي دي ، یعنی د اچی یار ټیس او یا امردی ، مگر د کور د وظیفو په مورد ډول تصمیم ښځه نیسی ، نو دلته د لنډ ظا - هری نظره د اسی معلومینې چی سړي اصلا د کور د کارو سره دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه بیا شکایت کوي ، وایی چی زما سړي (میره) دوم اولاد دي ، یعنی هغه خوا هشات چی زما څخه یی اولاد لري ، همدغسې زما میره ، هو تر یو اندازي پوري غواړي پخپل میره کی د اولاد په شان نازونکات روښی ، غواړي هغه وساتی ، د دې په حالت

ضرورت ه څه همیشه فکرشی ، چی څوک د کور مشر دي او څوک تر پښو لاندې ، څوک باید اشیخاننه کی وي او څوک نه باید . د دې چی یو د نوموړي جوړي څخه د کورواک په لاس واخلي . دلته مهمه داده - چی ښځه اوسپنه په یوه واحد نظر سره ټول کارونه مخته بوزي او د ښځو وکړیا ونځیه یی کړي .

توشکلی ما

۲۱



که در فاکولته درس میخواند

صاحبه: از ظاهر ایوبی

بود که شامل مکتب شد حالا صنف دوم پوهنتون درس میخواند

— من هم در مکتب درس میخوانم، هم در فاکولته و هم در مدرسه اسلامی کابل به نام دارالحفاظ.

— خیر اول بخود مکتب صنف چند استی؟

— ۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف (۲) استم.

— در کدام مکتب؟

— مکتب قاری عبد الله.

— در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود به طرف کودک اشاره کرد و میگوید:

— سید اعظم جان همین هاست.

— بلی، معرفی شده ایسم!

— سید اقبال به علوم می نشیند مکتبی کرده میگوید:

— خوب، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید!

— نمیخواهم سوالها را کلیشه بی وفور و بی طریقی طرح کنم، زیرا صحبت ما را لطمه خواهد زد. پس خوب است خود شروع نمایید و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید بفرمایید. اگر در جریان، باز بررسی ایجاد شد طرح خواهیم کرد.

— درست است.

— در حالی که سوزی بفرمود چشم دوخته میگوید:

— سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است. اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت.

— چند دندان؟

— دندان دندان در لاله! پایین.

استعداد

کودک پنجساله افغانی

سید محمد اعظم ۵ ساله

مکتب است و همزمان در

— خواهش میکنم، هوا نقد رسد نیست، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است.

به علامت سرگشته ام رانایید میکند. بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا جای چوین را ببینید و سر بخاری بگذارید.

لختی بعد در باز شد، کودک داخل اتاق می شود، موود. بانه سلام میدعد. دستش را فشرده و رویش را می بوسم، حدس می زنم که باید خود بخوابد.

خود را معرفی میکند:

— نام سید محمد اعظم است.

در چوکی مقابل می نشیند، منتظر است تا چیزی ببرم. به چشمانش خیره میشود. فکر میکنم با ادم بزرگسالی مقابل استم، در نگاه هایش رگ های از صمیمیت، جدیت، متانت و صراحت می بینم. ازش میپرسم:

— صنف چند استی؟

خود را جمع و جور میکند، راست می نشیند، مشت گره کرده. دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موود بانه مثل کلان — سالان — کاملاً مثل کلانها — نگاه خاصی انداخته می پرسد:

— هدف تان؟

— هیچ، میخواستم بدانم صنف چند استی.

— صنف چند کجا؟

— کجا چطور؟

طبق وعده که از طریق تلفون با هم گذارده ایم، راهی میشوم. سوزی منزل سید محمد اقبال محمود زی پدر کودک پنجساله، سید محمد اعظم.

ساعت (۲) پس از چاشت است.

باغچه های سپید برف، با عجله می که نمایانگر شادمانی آنهاست. سوزی زمین می آید و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها، باها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند، پیوندند. تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهاند.

با نشانی که در دست دارم، نزدیک در می میرسم، نشانی دقیق است، منزل خود شان.

— دروازه رابه عدا در می آیم.

لحظه ای بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد، با چهره پر از صمیمیت، دروازه رابه رویم میکشاید.

خود را معرفی میکند: خیرنگار بخش علمی مجله سبازون وی پرسم.

سید اقبال خانه است.

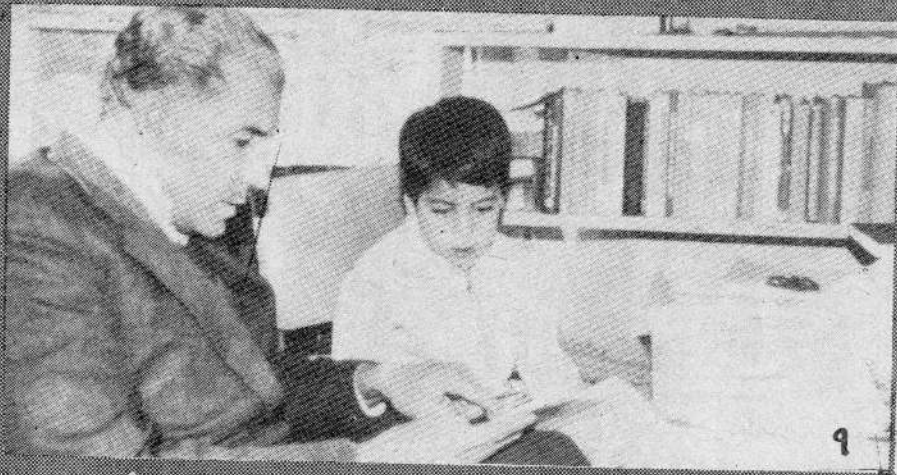
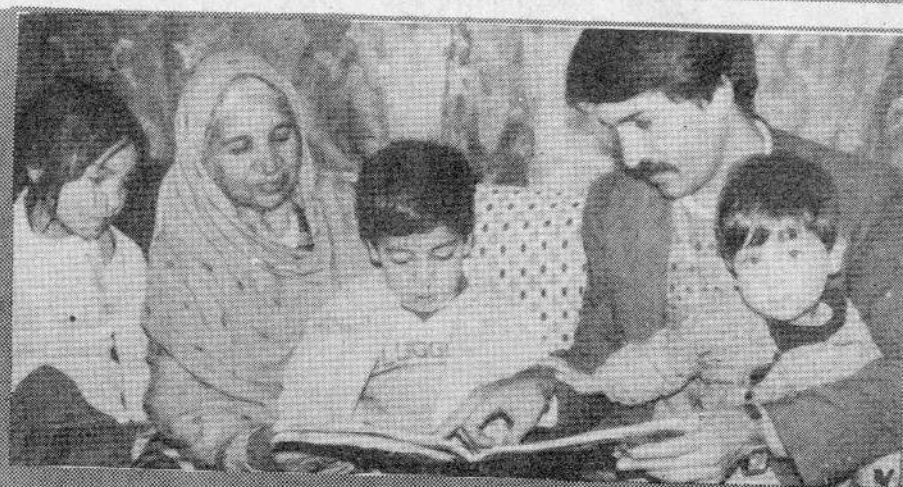
لیخند صمیمانه به لبانش نقش می بندد، دستم را فشرده میگوید: من خودم، سید اقبال استم.

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام.

داخل خانه می روم، در حالی که بخاری را روشن میکند، میگوید:

— حتماً خنک خورده آمد، اید، بسیار ببخشید به زحمت شدید.





فوتوهای از کار و زندگی نابغه پنج ساله افغانی

۱- سید اعظم باید ر. ماد رکلاں خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره‌نیا به او پولویزی آموزش می‌دهد ۱۰- تاپستی را نیز فرا می‌گیرد ۱۱- اسحاق رکلاں خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظماً پیش می‌برد ۱۳- عکاسی از شریف (لطیف) متن در صفحه ۶۲



۱- سید اعظم مصروف حل نمودن سوالات و ریاضی ۲- در مده رسمه دار الحفاظ به حفظ توانکیم می‌برد از ۳- قاری فاخر او را تدریس می‌دهد ۴- در جمع استاد انشایی در پوهنشی روشن ۵- طاهر شمس روانشناختی با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنشی روشن به او کیمیا درس می‌دهد

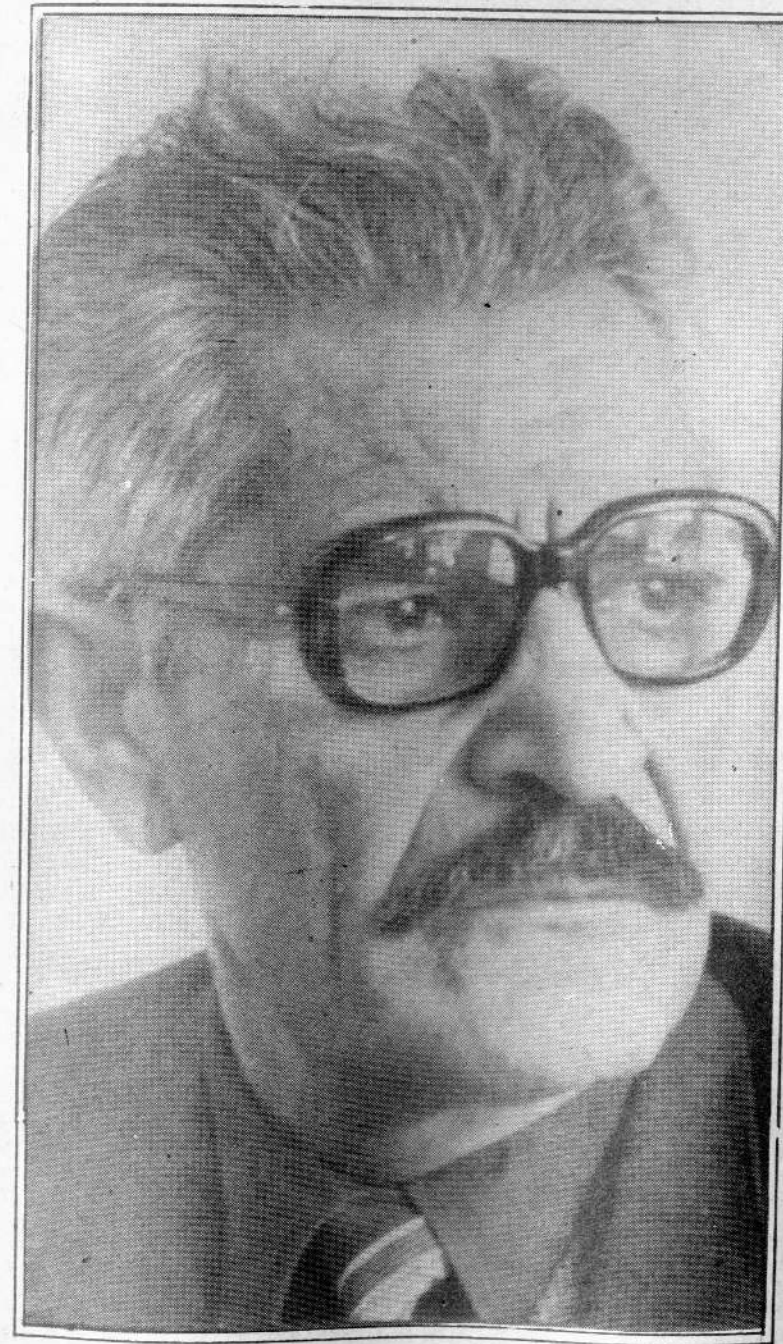
تمثيل

د هنر او فرهنگ سره د هغه پراخه مينه اوس ساري استعداد د دې سبب شوې د يو بريالي هنرمند په خيره کي راڅرگند شي . د هغه تمثيل او برخيل رول باندې پوره لاس بري د هغه د ليد وړتيا ستاينې احساس راپاروي . غواړم چي د پښتوله دې نکره ، با استعداد او سابقه لرونکی لوبغاړي ، نمايشنامه ليکونکی او د ايرکسر سره مرکه وکړم . نو د هغه دفتر ته ورسم ، دې پداسي حال کي ويني چي سترگي ي پتي او هينکي ي په سترگود ي ، لاسونه ښوړي او په منجنه لهجه رايي دلته خوت شته ، د خداي په خاطر مرسته راسره وکړي (پړوند م ، خه نه وينم . . .) په دفتر کي يو خوتنه چپ او غلسي ناست دي . د دې محنتي په ليدلو سره حيرانيزم ، خود فعتا ، محترم فضلي سترگي پرانيزي او وايي : داسي حرکت بايد وکړي . کله چي د دوي کار بشپړ شوي هغه خنک ته ورسم او تر هرڅه د هغه وايي : مصلی صاحب آوريدلی می دي چي تاسي پر ژبه قهر کړي . او دادي اوس وينم چي . . . زما خبره بري کوي او وايي : ستاسي د خبري برخلاف زه په آساني نه په قهر کړم ، خو زيات وختونه د د ايرکسر په وخت کي ، اعصاب خرابيږي چي د ادم په مثل پوري اړه لري ، کله کله يوړول شل خللي مثل ته ورزه کوم ، خو هغه يو ترڅلو پرځه هم نسوي زده کړي . بس بيا زه بيخي ليوني شم چي باباپرون مي مافزه در سره وځپول او وين هرڅه يي نتيجي دي .

پدې حساب کومه وړځ چي د ايرکسر لري او په خرابو اعصابو کورته عني نو کورني به مو هم در سره په ستونزو وي .

زه د دفتر او په عمومي توگه د بهر جا و چنجا ل او ناخوالی هيڅکله کورته نه وړم . زما د واده پنځه وشت کاله گزني ، په د ويره موده کي مونږ يو بل ته ترڅه خبره هم نه ده کړي .

تاسي په تمثيلي پارچوکي ، تل د خپلي ميرمن تر بشپړي قوماندې لاندې مالميزي ، په کورني ژوند کي هم مسا له همداسي ده او که خنکله ؟



پداسي حال کي چي مسکي مسکي کيد ووين ويل :

ستاد ي پوښتنی ماته يوه توگه راپاده کړه : رايي يو وخت په يونمار کي پخپل شوي وه ، معلومه کړي چي خومره کسان د خپلو ښوونايي او خومره نه دي . د دې کار د پاره په سره لوشنه رنگه دوه علامي ټاکل شوي وي . هغه کسان چي د خپلو ميرمنو تابع وو پدې شني علامي ترڅنگ او هغه چي نه وېد سري علامي ترڅنگ بايد د ريدلي واي . د ښار ټول خلک په شمول د ښار د مشرد شني علامي ترڅنگ و ريدل ، يو انجس يوتن د سري علامي ترڅنگ و ريد . نوموړي چي د ښار د اتل په توگه پيژندل شوي گرتري پوښتنه وشوه : ستا د موقفيت راز په څه کي دي ؟ نوموړي وييل : کله چي راتلم نوميرمن من راته وييل چي د سري علامي تروپاندي بايد ودرېزم او که نه . . .

تاسي څه وخت درک کړه چي : د تمثيل په هنر کي استعداد لري او خومره وخت کي چي د هنر په نړي کي مو گام ايښي دي ؟

د دې خلويست کاله د هغه زړه په کند هارکي په شپږم ټولگي ډم جا . ن محمد پلار چي په ترکيه کي يي زده کړي کړي دي زده کړي ښوونکي و ، هغه د تمثيل له هنر سره په بهر کي آشنایي پيدا کړي وه ، نو پخپل يي چي په کند هارکي هم تياتر او تمثيل چي هغه وخت د ناټک په نوم ياديد ، رامنځ ته کړي . د هغه د هغه د پاره يي له زده کړونکو څخه خوتنه غوره کړل چي زه هم په همدې ډله کي راتلم . پدې توگه پرته له دې چي د تمثيل لسه هنر سره آشنایي ولرم . د هنر نړي ته ننوتم . خو د پيژونې له دې هنر سره ليواله مينه پيدا شوه او د لا پر مخگنگ لپاره گابل ته راتلم . په شپږم ډيرشم کال کي مي له راديساو پوهنځي نندارې سره همکاري پيل کړه . د لومړي ځل د پاره مي د (ولور) په راپوښي ډرام کي چي زما ليکنه وه بيرځه واخيستله .

نوپه دې توگه تاسي له اوله هرکاره وي ؟ پداسي حال کي چي په بحير محير راته کورې ، په خندا وايي : راديساو ده لکنداره ي سلواغه چي بايد ضرور پوځه پکي وي . محنتي وخت چي د انترنشنالې سره مخامخ شويو بيا زه قلم او کاغذ را اخلم او يوڅه ليکم .

تاسو له تمثيل سره د ميکروفون تر شا وړي که د سټيژ بر سر اويا د تلويزيون په پرده کس تل له بري سره مخامخ کړي ؟ تاسي ته به کومې برخي کي تمثيل په زړه پوري دي ؟

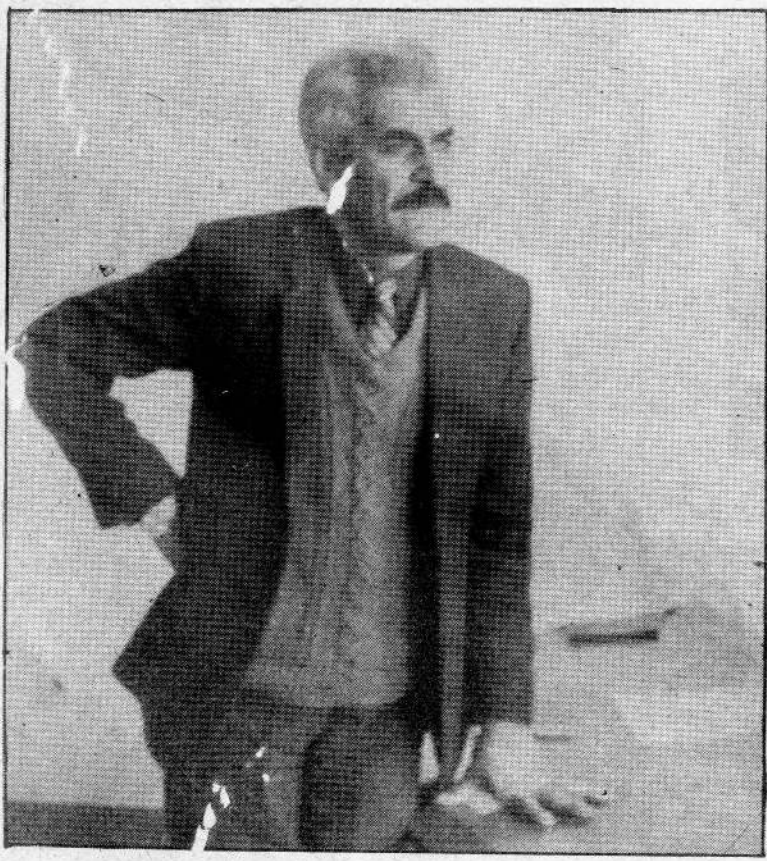
سره له دې چي زه د راديساو ټولنيزوئي نمايشنامو ، تياتر او د فلم په تمثيل کي برخه اخلم خو تياتر ماته تر ټولو په زړه پوري دي . ځکه تياتر د تمثيل د هنر لرونکي بيلگه او ښکارندويي دي . تمثيل د لومړي ځل د پاره په تياتر کي رامنځ ته شو او دغه راز تياتر د ا هېوله ظهور

ياضت غواړي

د ف. فضلي سره مرکه

د دريو ميليونونو تنده يو تياتر

نه د شې ما تو لای . . .



سره يوځاي رامنځ ته شويد چي لومړي د کليسا له ممبرونو څخه نه د سټيژ په توگه کار اخستل کيده . ما هم تمثيل په تياتر کي پيل کړ او غواړم چي تل له تياتر سره نه شلید ونکي اړ يکي ولرم او تمثيل ته يکي د واک وکړم .

تاسي ته ستاسي هنري کار په کومه نمايشنامه کي تر نورو زيات په زړه پوري دي ؟

د ((قهرمانانو)) په ډرام کي له خپل تمثيل څخه رضایت لرم . ما په دې ځل پخپل کال کي بدغه ډرام کي چي يوترايډي انټروين پوما نقلي شاعر رول په غاړه درلود . د ډرام ډير زيات د خلکو د خوښي وړ وگر .

محيد ، دوه مياشتي پرله پسې پر سټيژ وچلید او که يي وړځ په وړځ اوچتيد . يوه وړځ د دې نمايشنامي نندارې ته چي د گابل سينما پر سټيژ ښودل کيده ، د وخت صدراعظم هم راغلي و . کله چي نمايشنامه وښودل شوه ، هغه سټيژ ته راپورته شو او په ژر غوښي غږ يي وييل :

((لا برياليتوب غواړم)) او دا خبره يي درې ځلي تکرار کړه او هم يي سل زره افغاني د ډالۍ په ډول را کړي .

تاسي په خپلو هنري کارونو کي ستونزي لري ؟ او په اوس وخت کي د هيواد د تمثيل د هنر په څنگه ستاسو نظرڅه دي ؟

هنرمند کيدل ډير گران کار دي ، تمثيل سويه غواړي ، استعداد غواړي ، کار او ښه اخلاق غواړي او تر ټولو مهم رياضت غواړي . مونږ ډير کم او د کورني شمير داسي لوبغاړي لرو ، ځکه ځني کسان دي چي نه له هنر سره علاقه لري او نه استعداد ، ځوله مجبوريت پيا د اقتصادي ستونزو له کبله يا هم هسي د دې له پاره چي مثل ورته وييل شي ، راغلي دي . بل دا چي اثر نه لرو او پدې هکله د ليکوالو اتحاد په هم له مونږ سره سره نه کوي . عبدالمنان ملگري ډير بري په زړه پوري ليکني کوي ، خو هغه هم اوس له تنبلي څخه کار اخلي . ځوله دې ټولو سره نن وړځ نه يوازي د تياتر د بيا راژوند ي کيد و له پاره څخه کيږي بلکه تياتر په په پښتو ژبه هم فعاليت ولسري . بايد زياته کړم چي د تياتر په راژوند ي کيدوکی د قادر فرخ زيار اوکونين د قدر او ستاينې وړ دي ، خو دولت بايد په گابل کس د دريو ميليونو تنو د پارچيس په يو تياتر سينه ونکړي او خونور تياترونه هم جوړ کړي او هم په خرولايت کي بايد تياتر جوړ شي .

ستاسي په کورنيو او بهرنيو هنرمندانو کي د کوم هنرمند هنر تر نورو زيات خوښيږي ؟

دالن دولن او استاد رفيق صادق تمثيل ماته ډير په زړه پوري دي . د استاد رفيق صادق هنري د ويره خوښيږي چي کله کله به مي د هغه پيروي کوله . د هغه کار پيڅي رالمستیک و . د ستوري شکل او په تياتر کي د قادر فرخ تمثيل هم زما پام بحان تيارولی دي .

غواړم پوه شم چي ستاسو او د حاجي محمد کامران د کرکړونو په تيمپ والي کي توپير شته ، که وي هغه په کوم وي ؟

حاجي محمد کامران يو پيژندل شوي کميدين دي ، هغه بحان په کميدي پوري محدود کړيدي ، يو وخت ما په يو ډرام کي هغه ته يو ترايډي رول وکړ چي هغه ونه شولولولی ، پيڅي هغه شخص کميدي کرکړلري ، خو ما د خپل تمثيل ساحه محدوده کړي نه ده .

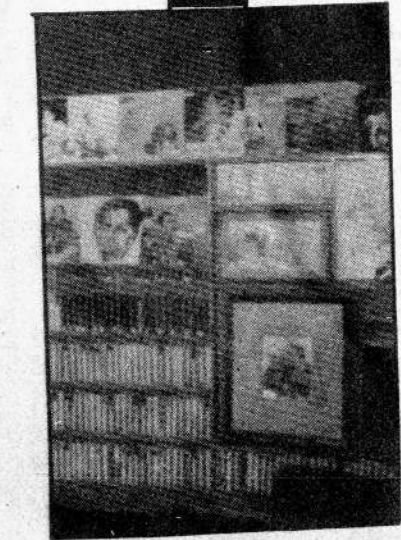
ما تراوسه هر کرکړ (هم کميک هم ترايک) لوبولی دي .

محنتي هغه نمايشنامي چي د بهرنيو ليکونکو له اغاړ څخه ژباړل کيږي او زموږ له چاپيريال سره د ويره توافق هم نلري ، په دې هکله ستاسو نظرڅه دي ؟ د مثال په توگه د ((ازواج)) نمايشنامه .

پاتې په (۱۴) مخ

مرکه کوونکی : د لهرم

دریک آرشیف شخصی



نزدیم موجود است. وهم پارچه
های از استاد فقیر حسین، استاد
محمد عمر باب نواز، استاد برشناه
نینواز و کبوتر را در آرشیف خود
دارم.

خلاصه در این آرشیف از مجلس
تاغزل های ناب وجود دارد که
پارچه های استاد سراهنگ در
بین همه هنرهای سرگردن فراتر
است.

خود شما به موسیقی دسترسی
دارید؟

من به موسیقی دسترسی
ندارم. مدت زیادی نزد استاد
سراهنگ غرض دانستن اساسات
موسیقی را نزدیم. من موسیقی را -
لمس میکنم، موسیقی با زنده می بینم
گره خورده است. اگر یک روز -
نشستم احساس عطش زده گسی
میکم. و صرف به هارمونی و تپله
دستم دارم.

گنجینه پریهای این آرشیف
را بیشتر آهنگهای کدام آوازخوان
تشکیل میدهد؟

- بیشترین آهنگها از بابای موسیقی
میشاد من وقتی مرحوم استاد
سراهنگ را شناختم موسیقی را -
شناختم. استاد بزرگ موسیقی
شعلا ارکیتب بتیاله در رهله سوي
کارهای من بخش هنری امتیازات
دیگری نیز داشت. در کم وجوان
مردی در شهادت. در صراحت
لهجه مانند مردان بزرگ بود. وی
در مکتب بتیاله هند نزد استاد -
عاشق علی خان زانوی شاگرد یزد
وبعد از شانزده سال دوباره به
لطفاً صفحه برگردانید

در این آرشیف آثار اساتیدی
گذشته و هنرمندان وزیده امروز
افغانی وهم آثار هنرمندان خار -
جی موجود است که از قبیل کلا -
سیک و نزل میباشد. اما بخش
مهم و عظیم این آرشیف را پارچه
های استاد توانا استاد سراهنگ
تشکیل میدهد که به هزاران
پارچه میرسد.

- پارچه های طبله از استادان
وزیده هند چون الارکا، شانتا
پرشات و دیگران. همچنان در -
بخش سرود و ستان پارچه های از
استاد ولایت خان، عبدالحکیم -
جعفرخان، رئیس خان، استاد
علی اکبرخان و استاد بسم الله -
خان شهنایی نواز معروف هند
در این آرشیف موجود است. پارچه
های هم از خواننده گان فلسی
محمد رفیع، مکیش و لانا گیشکروا از
غزلخوانان مشهور پاکستان مهدی
حسن و غیره را دارم.

بخش دیگر آرشیف را پارچه
های از غزلخوانان معروف کشور
تشکیل میدهد که به ده هزار
پارچه میرسد.

پارچه های از احمد ولی، -
احمد ظاهری و علانند نیز زینت بخش
آرشیف من میباشد. بخش دیگر
تنظیم و نغمه را به پارچه های
فلکورو محلی یک تعداد خوا -
نده گان معروف کشور تخصصی
داده ام. -
ناگفته نباید گذاشت که پارچه های
کلاسیک و نزل مرحوم استاد قاسم
که به (۴۰۰) پارچه از مرحوم
مرزا نظر که به ۴۰ پارچه میرسد.

و علاقه او به هنر موسیقی ماست و
میتوان گفت آرشیف موسیقی محترم
ابوی، یگانه آرشیف در افغانستان
است.

از محترم ابوی راجع به ذوق
و علاقه او نسبت به موسیقی میپرسم
جواب میدهد:

اگر از من بپرسید که موسیقی
چیست بگویم آنست که بپرسید
اصلاً زنده می چیست زیرا برای من
موسیقی حکم زنده می را دارد. -
مرزهای موسیقی پیچیده و ترو
آثار آن گونه گونه تر از آنست که در
قالب یک تعریف واحد گنجانیده
شود.

پس شما چگونه و در کدام سال
به فکر زنده می کردن افتادید؟
من بیشتر از ۱۰ سال داشتم
که به موسیقی سخت علاقمند
گرددیم هر روز از روز دیگر تشنه
تر میشدیم، هر قدر بولی که بعد ستم
می آمد، کست میخردیم و یکوقت
متوجه گردیدیم که میشود آرشیف
موسیقی تهیه دید.

اکنون در آرشیف خود چه
تعداد کست ها و ریلها را جمع آوری
کرده اید؟

این آرشیف کوچک دارای -
ریلهای فراوان به اندازه چهار
هزار حلقه کد آرای سه صد هزار
پارچه است و از ۳۰ سال به
اینطرف در گرد آوری آن کوشیدم
و به صورت عشق نهفته در سنگ
است که میخواهم جاودانگی
حفظش نمایم.
آثار کدام هنرمندان را در
آرشیف خود دارید؟

س



گزارشگر: کامله حبیب

هزاران پارچه آهنگ استاد سراهنگ را این گنجینه موسیقی موجود است.

میدهم، سرخی شفق در افق بخش
میشود، رنگهای زرد و نارنجی به
شیشه های پنجره میریزد.
اینجا منزل محترم دبیح الله
ابوی است. همینکه کسی وارد -
خانه او میشود از همان لحظه نخست
متوجه میشود که بایکی از دوستان
همیشگی موسیقی سروکار دارد زیرا
تزیین جالب اتاق گذاشتن ریلها
و کست ها، تابلوها و کتابها که در
هر قسمت و هر گوشه و کتابها و جلب
توجه میکند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زبان را در لا -
بلای موسیقی به زنجیر کشید مانند.
گذشت لحظه ها را فراموش میکنم.
با بخش هر آهنگ که در فضای اتاق
خاموش طنین می اندازد یاد نامه
های از آن بزرگمردان دنیای
موسیقی چون ابرهای سبک از افق
خاطر میگذرد و تصویر هر کدام در
آینه چشم من نشیند.
هوا هنوز هم بوی نم باران دارد
تا در وقت های نوای موسیقی گوش



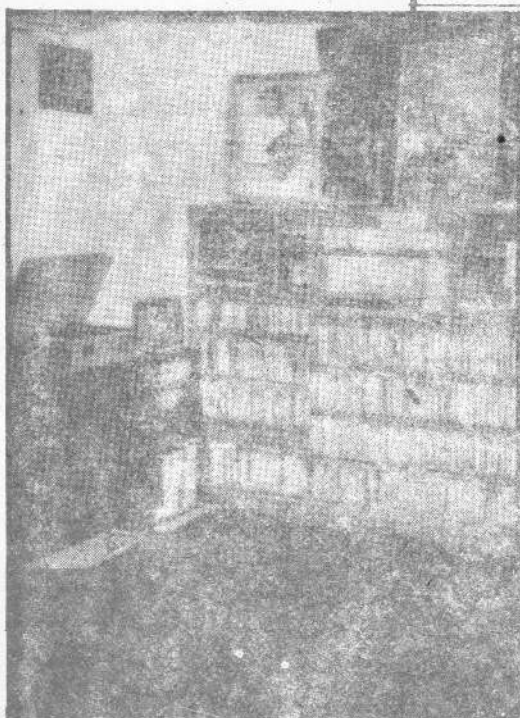
اگر رادیو برنامه را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شر می کند.

وطن برگشت، من امروز این
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج
موسیقی بد پیونم.
ارزش مادی آرشیف شما تا چه
حدود است؟
اگر رادیو کست ها و تابلوهای با
ارزش این آرشیف را به یکسرو
بگذارم، تنها کست ها در حدود
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -
کست از آواز خوانان داخلی و
خارجی که ناب ترین آهنگ ها
بود، از این آرشیف دزدیده شد.
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان
نیز موجود است؟
نه به صورت قطع، طور مثال
در رادیو یاز استاد قاسم ۱۲ بارچه

دارند، حالیکه نزد من (۱۰۰)
بارچه موجود است.
چگونه توانستید آهنگهای
کلاسیک و غزلهای استاد قاسم
و دیگران را جمع آوری کنید؟
سالها قبل من همراه یک
گروه هنری که در ولایات هنر
تشکیل را نمایش میدادند، سفر
داشتم. در رفته های درام، به
دوکانها میرفتم، ریکارد ها را جمع
آوری میکردم.
شما در شمار آهنگ ها با هنر
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که
از آنجا توشه بی نداشتید؟
چرا دام آهنگهای از گوشت
مرغی، دلکش و عارف دام و هم
دکله شعر نظامان رادیو ایران
در اینجا موجود است.
اگر از شما خواسته شود که از میان
همه کست ها، کست مورد نظر را
پیدا کنید، چقدر طول خواهد
کشید؟
اگر صرف مطلع غزل را بگویند
در یک لحظه، آن بارچه مورد نظر
شخص را پیدا میکنم.
آیا از آرشیف شما باهل هنر
گاهی دیدن میکنند؟
بلی در روزه خانه من به روی
هر روز شنیدنی باز است آنها یکی
که ذوق و علاقه سرشار به موسیقی
دارند همیشه از آرشیف من دیدن
میکند. این آرشیف را من به
کوک دوستان هنرمند و هنردوست
بنیاد گذاشته ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیئت -
کمار یامن از نزدیک دیده اند
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده
اند.
آیا گاهی اتفاق افتاده است که
آهنگی را خواسته اید ولی نتوانسته
اید به دست بیاورید؟
من هر آهنگی را که خواسته ام
حتماً به دست آورده ام.
بسیار به این حساب همیشه نا
فامیل را گرفته اید؟
نان فامیل را نگرفته ام ولی آنرا
کم کرده ام.
چون بیشتر بارچه های این
آرشیف از خواننده گان و نوازنده
گان هندی و پاکستانی است، آیا
با آنان مکاتبه هم داشته اید؟
شما حتماً حافظ راننده اید
ولی اشعار او را خیلی دوست -
دارید. چون زمینه رفتن تا کسور
به هند میسر نشده لذا امکاتیه
ندام.
شما همیشه موسیقی میشنوید؟
بلی!
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی
کنند؟
این مرضی است که به همه
سرایت کرده است.
بسیار راجع به آینده موسیقی و
وشنوندن های آن چه میگویند؟
موسیقی افغانی هرگز راه
و شانزدهایی را نخواهد پیوند. مگر
اینکه جز نصاب درسی مکاتب
گردد. در حالیکه دیگر از عنوف

۳ و یا ۴ بسمان و دختران توسط
استادان و وزید و دست اندر -
کاران موسیقی تدوین میشوند.
همچنان تقاضا دارم تا کتاب
معروف استاد سراهنگ که در -
ایام زنده گی خود نوشته اند
به زور طبع آراسته شود تا از آن -
همه کسانی که به هنر موسیقی
اشتغال دارند مستفید گردند و هم
از موسیقی تکیه داد آوازهای
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف
رادیو موجود است به صورت کست
به بازار عرضه گردند و هم پروگرام -
درسی استاد که آنوقت در لایلا
امواج رادیو افغانکام میبافت -
صورت کست به دسترس علاقمندان
قرار گیرند.
آیا حاضر هستید آرشیف خود را
در بدل اخذ قیمت به دسترس
رادیو بگذارید؟
هرگز نه، ولی اگر پروگرام مشخصی
برایم بدهند از بارچه های آرشیف
خود در آن استفاده خواهم کرد.
شما ارتباط شعر را با موسیقی
چگونه میدانید؟
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت
میکند، همان قسم شعر و موسیقی
پرازاد، حاکم است.
شعرین موسیقی مثل غنچه ایست که
هنوز رخت شگفته نشده و عطرش
به خوبی احساس نمیشود. شعر
موسیقی را روح میدهد و موسیقی
شعر را شاعر هر دو را موسیقیف
هر سه را



ملکه زیبایی مسکو

سال ۱۹۸۸



ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موهو و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

مترجم: ستانک

ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موهو و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

کاری که تصویر کاملاً -
غیرمادی بود *

((سابقه زیبایی ...
آنهم اینجاد در مسکو؟ غیرممکن
است))

سالهای دراز است که
برداشت و تصویر مردم شوروی از منبت
و برتری زنانه، زن الهی و کمالیت
در شغلش بوده است، ولی زمان
ایده ال های تازه را بدست
انسان میدهد و کار دگر قلب ها
بخاطر زیبایی و بخاطر زن نهایی
خوش اندام، نه پهنه و رمانتیک
می تپد و در قفا همه اینجا در -
سابقه زیبایی او دیده می -
شود، و رنگ و مسکو، جای که
نخستین روند مسابقه انجام
پذیرفت، به چشم میخورد. برای
اکثر این روزها واقعا جشن
تلقی میگردد *

هنگامیکه روزنامه نسل
جوان، مسکونی کوسمولتیز،
سابقه زیبایی مسکو را که نخستین
سابقه در تاریخ پایشخت اتحاد
شوروی بود، اعلام کرده انکار
عمومی در نقطه متضاد از هم -
فاصله گرفت. آنانیکه از سابقه
پشتیبانی ممنوعند و خوش میگردند
که بالاخره زیبایی و نه ظرفیت
تحمل آزمایش های دشوار زندگی به

شابه مالی تهن هنر زن مسوود
پذیرش قرار گرفته است. انسان
ادما نموند که اگر طبیعت به
برخی، چهره آنها بخشیده می -
دگران باید فرصت تسهیل و حظ
بودن آنها داشته باشند مخالفین
همچو ((امتیاز اعیان)) برانفروخته شدند
و به خشم آمدند و میگفتند: ((چهره
و اندام آنها همه چیز زن نیست.
اضافه بر آن، انسان زنانی را که
چهره و شست و شوی قلب مهربان و -
ذکاوت مالی دارند، ایجاد میبرد و به
حال آنها افسوس میخورد. چون
تا هنوز برای اینگونه مصرات -
پسندیده مسابقه ای وجود ندارد))
در نخستین روند مسابقه -

۲۵۶۲ نفر بین سنین ۱۷-۲۷
ساله که در میان آنان شاگردان
مکاتب و مادران جوان نیز شامل
بودند، شرکت ورزیدند. از میان این
عده صرف شش نفر آنان توانستند
خود را تا فینال مسابقه برسانند.
این مسابقه یک فصل جورانه
و مشترکی بود که چندین کهنی -
اتحاد شوروی و کمپنی های معروف
خارجی مانند یوردامودن و سانس
سوسی و کارتر و ... به آن مجادلت

ورزیده بودند. مطبوعات از کفر افس
تضمین کنندگان سابقه برانفروخته
شد. آنان ملاحظه نمودند همه
چیز را با کوچکترین جزئیات آن -
بدانند. طور مثال، از لباس ها
و آرایش موهای فینالست ها، کسی
مواظبت نخواهد کرد؟ مسوولیت
آرایش به عده کی خواهد بود؟
ایا کدام روانشناسی این مسوولیت
را به عده میگرد تا هر نوع فشار
روسی را که ممکنست بر آن ((نهایی
رهان)) اتقاق بیفتد، رفع کند؟ و -
بالاخره مسکور جستجوی چگونه
((ملکه زیبایی)) است؟ نهایی
روی دارای موهای کم و باوقار
(مانند مهر وین های قصه های
فولکلوری روسی) یا عصبی از ((زن
امروز)) - قد بلند، پاهای و -
دینامیک؟

فصله بر آن شد که چهره
خوب به تنهایی کافی نیست. -
((ملکه زیبایی مسکو)) همچنان

د از ذکاوت و تحصیلات انهم
خوردار باشد. ازاینکه این -
نخستین مسابقه نوع خوش بود،
هویت ژوئی در بسا موارد با
دشواری های مواجه میشد و خود
را عاجز احساس میکرد، نهرا برای
اتان انتخاب یک برنده با تمام -
معنی از میان اینهمه زنان جوان،
نهایتا و دلکش کار ساده نبود.
درجهان سابقه هر کاندید
بایست استعدادش را به نمایش
میگذاشت. خواندن اهنگ و
اجرای رقص، خواندن شعرو -
نمایش لباس شبانه (که توسط -
خوش دخته شده باشد) از -
جمله کارهای این نمایش بود.
رفتار، سلوک و مراعات آداب -
معاشرت کاندیدان یادداشت
میشد. بخش ذهنی سابقه راهبه
بقیه در صفحه (۲۲)

۳۰

شکفتنی‌های جوان

این سلسله ادامه دارد

پروا و دتري مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو-اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى) بسال ۱۱۶۵ در پينسيلوانيا از خانم ((فلورانس باچمن)) عكسى تهيه شده كه او را درميان نوايه ها، كواسه ها، نيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم بتي هالي كه ۱۴ سال از عمرش مي گذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندانش نوايه ها و كواسه ها و اجسامها ۲۵۶ تن است.

چندگانگى ها

تاكنون دوبار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهي هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در آلمان، خانم اناروگومر دريك شك ۵ دختر و دو پسر بجهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه بي است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايعه دروغين ديگر در سال ۱۹۱۸ در نايجيريا ميگفت كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه دريك شك بيش از شش طفل نميتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معذرا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولاني نيست.

دوگانگى هاي بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكي از اعضاي بدنشان بهم چسبيده ويا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در بيدندن انگلستان بوجود آمدند و ۳۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامي چانك و اونك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و اولاد ليد ميتي ازدواج كردند و از آنان صاحب ۱۰۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۲۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر درود حيات گفتمند.

تاريخ طب عجيب ترين زايمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استراسبورگ ثبت كرده است. فاصله زايمان اين دوگانگى ها ۱۲۷۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳۰ آوريل بدنيا آمد و جفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معذرا اينكاد رسيلي نيز ركورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروژن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۵۵ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند ((جف)) ۶۲۵ كيلوگرم و دانسي

۶۱۵ كيلوگرم وزن داشتند.

پروژن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸ كيلوگرم وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۲۸۳ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

اولين عمل جراحی

اولين عمل جراحی در سال ۱۱۳۶ توسط جراح نظامي پادشاه انگلستان، ژرژ دوم با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحی داد جيمزرت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحی سلامت خود را باز يافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحی قرار گرفته، يكي از سربازان افريقاي جنوبي ((ليونل دويت)) است كه در نتيجه انفجار مين مجروح شده و ۴۱ بار مورد عمل جراحی قرار گرفت.

قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريبا در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعي انسانهاي غول پيكر ما قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاعتيده دارند كه غول پيكر ترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام ((روبرت پرسينك وادل)) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت، در آن هنگام روبرت ۲۷۰ متر قد و ۲۲۲ كيلوگرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در آمستردام پا به عرصه وجود گذاشت. اين مرد كه ((البرت يوهان كرامر)) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام ((ماريان وهلد)) بود كه ۲ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

شگفتيهاي آفريش در خلقت انسان

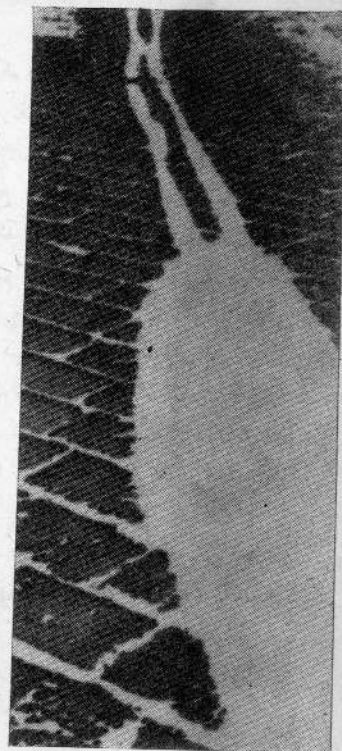
هنوز بدستى معلوم نيست كه انسان درجه زماني بوجود آمد و اصولا عمر منظومه ما بچند ميليون سال ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيكابود.

در سال ۱۹۰۱ از ايمن غار ها بقايي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال. اس. بي. كيلي، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسي نام اين انسان ما قبل تاريخ را ((فندق شك)) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمي اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غار هان نشان داد كه انسان مزبور قادر بارسازي بوده است.

بازگرسرگ

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخری

چیز خوشایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه می‌رفتم و در برابر تماشاگران می‌ایستادم. آدم‌های زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا می‌نگریستند. می‌شدند. آنها را می‌خنداندم. شور و حال می‌خشیدم. به شگفتی و امیدوار می‌انداختم. نگاه‌های هم می‌کردند. به قدری خوش‌سروست بودم که سرزبان‌های شناختم. هیچ‌کس تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً می‌رقصیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان می‌انداختم، تلبم دیوانه‌وار می‌پند. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سروست می‌کرد. خیاط و کیمو سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوه آینه هانشسته بودند. به قیافه‌های گوناگونی در می‌آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان‌تر و خوش‌ش قیافه تر می‌شدند و بعضی چنان تغییر شکل می‌دادند که شناخته نمی‌شدند. شور و شوق و جنبش و تکانی در سراسر اتاق موج می‌زد.

در فکر و خیال غرق بودم. می‌پنداشتم که تماشاگران با همه شو و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا می‌گذارند. صدای بگو مگو آنها یک لحظه قطع نمی‌شود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صریده می‌نگرند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می‌جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه‌رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته به گشتم گفت: امروز نقش تراکس دیگری بازی می‌کند.

یک باره تمام اهداها و آرزوهای شکست. مثل می‌شد در جام خشکیدم. نفس‌هایم به‌سار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه - کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دهم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لب‌هایش لرزش خفیفی داشتند و آتش چشماش تا اعماق روح نفوذ می‌کرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ‌کس مرا نتوانست. حتی ساختن نداشتم که بزنند و همه مشغول آراستن سروصورت خود بودند. دوتفر بروت و ریشم را می‌گذاشتند. لباس‌هایم را از تنم می‌گذاشتند تا دیگری را با آنها بپارینند.

با حالت متحیر و فغان از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از روی میوزید. اطرافم را که‌های بلند و احاطه کرده بودند. اضطراب و شش‌خاص روح را می‌خورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو می‌رفت. شکسته و کوفته قدم بر می‌داختم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بی‌حال بر تخت افتادم.

می‌کوشیدم افکارم را که خیلی دردم و پرهم بودند، منظم نمایم. می‌پنداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم، کوشش - می‌شود. می‌خواهد بود. دوباره سرتخت شستم. سرم را همان زانوا تم گرفته بودم.

غرق از چهره و گردنم می‌چکید. روبرویم ظاهر هنرمندان روی دیوار خود نمایش داشتند، نمی‌دانستم آنها مرا دیدند و صدایم را می‌شنیدند؟ خونسردی و بی تفاوتی و سبب و سهمناکی از در و دیوار اتاق می‌پایید. کم‌کم آنها به حرکت درآمدند. یکی چشم‌ک می‌زد، دیگری سگرتی در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها می‌کرد. یکی دیگر با تار ریش‌بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکر را سر چشماش انداخته بود، باله‌خند شوطنت‌آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا نهاد عذاب دادند، سرشان را د



دا

گشدم:

- چرا مراد رنگ نمی‌کشد، چرا؟
همه خاموش بودند یا آن رابطی می‌پنداشتند. جریان را از سرتاپا قصه نمودم و کوشیدم ترجمه‌شان را برانگیزم، اما بی‌فایده بود. هاجت به سوی تهریکی از بازیگران که در گوشه دورتر - آهسته شده بود، رفتم و با داد و فیهاد گفتم:
- توا زهه نزدیک تریودی. چرا گذاشتی؟

چرا از من پشتیبانی نکردی؟
اما او همان‌طور دراز کشیده بود و گپ‌هایم کوچک تهن تاثیر می‌بخشید و در می‌ن از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید، دوباره سرتخت افتادم و از شرم عرق می‌ریختم.

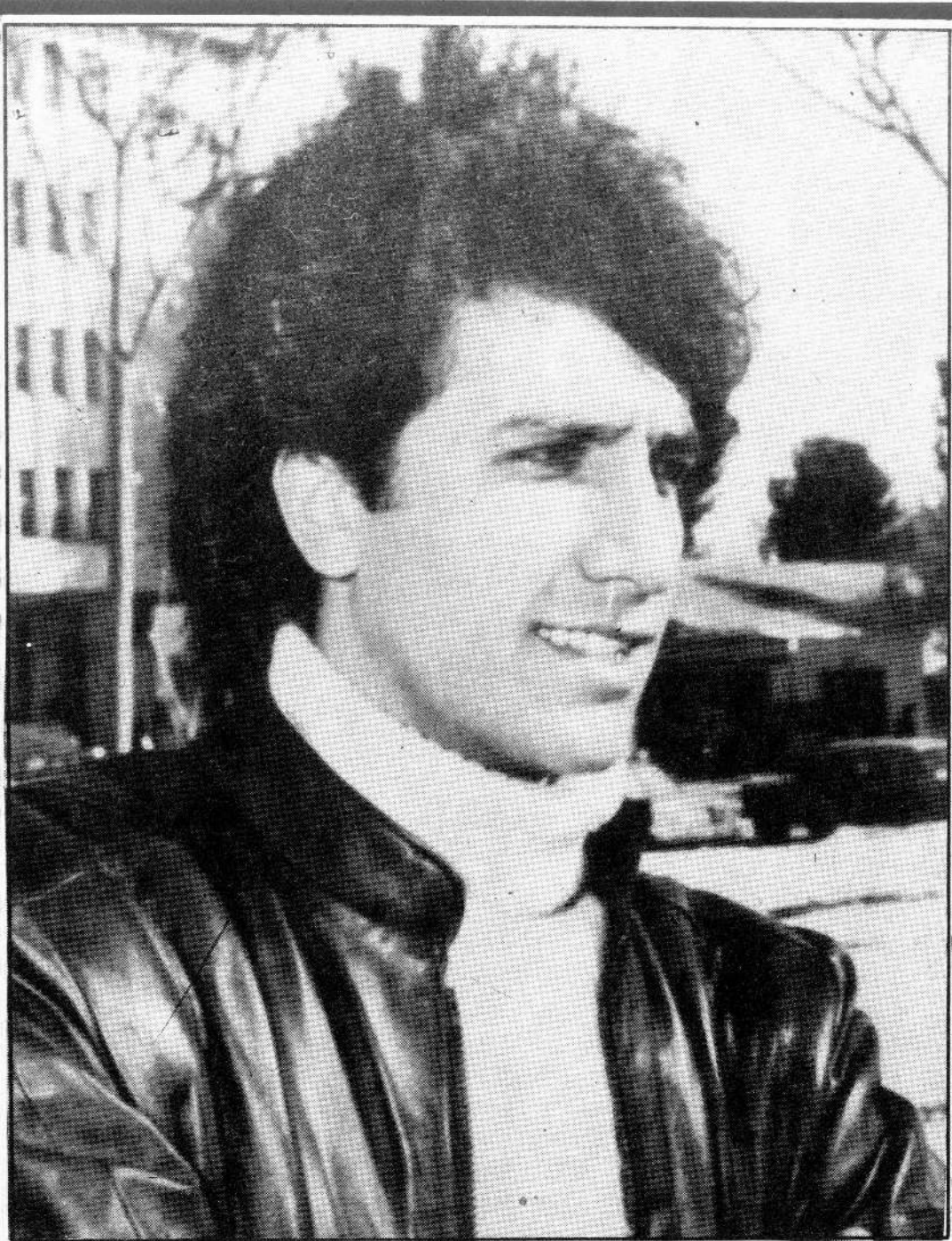
به گذشته‌های دور می‌انداختم. به روزها و سال‌هایی که در صحنه کوچک و خاک‌آلودی به نمایش می‌پرداختم. در بازی‌هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت می‌کردم. نمایش‌هایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقص‌های آن می‌آمدند. نقش‌هایی که در سوز سرما و گرما اجرا می‌شدند. چه تحقیرهایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از پایان نمایش از در و دیوار و کویچه می‌هراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه به‌سار تلخی‌ها و سختی‌ها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

دوباره از جا برخاستم. نور کمرنگ شمع می‌درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه می‌ساخت.

با خود می‌انداختم:
- نباید گذاشت که این طو شود!
سپس آهسته آهسته به سوی تهر دورست بقیه در صحنه (۷۸)

دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه
 شریک احساس ماله و چیزهای
 میخوانند و میسرایند که می شود
 بدان گوش فرو نهاد و در برابر
 چهره های رانیز میتوان نگاه
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان
 بر احساس انسان دست نوازش
 می کشند بل آنچنان ناپه خردانه
 در بگوش آدم رامی کوبند که
 جادارد دستشان را گرفته و
 معذرت نشینی که برادر گل -
 نمی شود کار و بار دیگری برای خود
 دست و پاکی از کجا باید گرفت؟
 شعر تاحدی نادرست خوانده
 می شود که اگر به جای شاعر
 وازه ها زبان بازگویی داشته
 باشند فریاد خواهند برآورد که
 ((مانیستم)) تارها پرده ها که
 هرگز حاضر به آشنایی با صدای
 نیستند و

در میان آوازخوانان جوان
 راد پوتلویزین سرائی بر دم از
 فواد رامز که در این اواخر با
 آهنگ ((دلبر من)) می مهری -
 میدانم نیدانی که کابی یک
 آهنگ عریست به دلهای -
 علاقه مندانش بیشتر خنده کرده و
 راه یافته است نباید نگفته گذشت
 که آهنگ تازه ((نام د فنامت))
 که از ساخته های محترم شاد کام
 می باشد نیز بر شمار علاقه مندان
 آوازی افزوده است که فکر میکنم
 در این مورد طرز محلی آهنگ بیشتر
 از سایر جنبه ها موثر بوده است
 فواد رامز جوانیست خوشه میا
 و خوش نشست سروصورتی دارد
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز
 شهر ماست چهره بشاش و جبین
 فراخی دارد که وقتی با او هم
 سخن باشی احساس خسته گسی
 نمی کنی از صحبتش چنین پیدا
 بود که به موسیقی عشق دارد و از
 همینجاست که با احساس آواز -
 میخواند و در دلها جای میگیرد
 ارمیگوید ((من از کودکی ه
 احساس عشقی راد ر خود می یافتم
 که مرا به موسیقی می کشید))
 خوب شاید این سخن مکرر باشد
 که هنرمند موسیقی و آواز خوانی
 بر آن تکیه نماید پس بهتر است
 بدانیم که با چای هدنی به
 موسیقی روی آورده است او در
 مورد اینگونه پاسخ ارا به داشت
 بقیه در صفحه (۲۳)



درتتهایی و یکجایی، موسیقی این زیبا عزیز میتواند ترابه خویش بخواند

موسیقی و یکجایی و درتتهایی

گفتگویی با فواد رامز

چنین با مجموعه ای از روی نوار
 ها از آوازخوانان و موسیقی
 نوازان مختلف شنیده می شنوید
 اما شاید ارمه آنها حظ نبرد
 و حاصله باز شنوی همه آنها
 نباشید
 آنچه در این میان جهات -
 دیگر را زیر میگرد همانا عشق
 راستین و نهادین خود هنرمند
 است
 تکرار جلیل اندیشه و تصوف -
 شمع تنیزی در این پیرامون -
 سخنی به این نقل دارد
 ((مطرب که عاشق نبود و -
 نوحه گر که در دهنش نبود دیگران را
 سرد کند)) پس عشقی و دردی
 باید تاحدی و سرود پیدا لید پر
 آید
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی این غنر لطیف را -
 هنریست که انسان را از خود
 خود به دنیای دیگری کشد و این
 برون آدمی به بیخودی و فـرا
 رفتن تادگرگونی های عاطفه و -
 احساس با این شکر شیرین چه
 شیرین است وقتی اندوه بی
 نهایتی دامنگیر است و وقتی
 شادی ایزابه بدرقه بر می خیزد
 در تنهایی و در یکجایی این زیبا
 عزیز میتواند ترابه خویش بخواند
 به گفته دانشوری ((در نهاد
 عاطفی انسان حس مضراست که
 زیبایی شناسی خوانند شوره و سینه
 همان است که هنر را در می یابد
 و موسیقی یکی از عواملیست که این
 حس را بیدار می کند)) اینکه چه
 هلوهای دیگری نیز رایج
 سخن دیده میشود بر آن درنگ
 ندارم راستی هم موسیقی
 هنریست که بر احساس و عاطفه
 آدم دست میکشد و چیزی را به
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -
 تکرارش را بیان نماید زمانیکه
 موسیقی با شعر در می آمیزد دیگر
 مرچی افزونتر کشنده می شود و
 احساس انسان را به نام صدا
 میزند اما آیا هنر نوع موسیقی و
 هنر نوع شعر آه و هرگز هم نه
 تنهادهای آشنایه نام آدم
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن
 همینگونه موسیقی باید آشنای
 احساس انسان باشد و بیامی
 در آن نهفته
 شما آهنگهای به شمار را -

پاکستان کی



ج - بلی، درست شنیده اید . سارتمین به
هند درجعه با یکسل صورت گرفت، زیاد ران زمان
من یک ورزشکار بودم ((سبورت غایب)) در این
مورد ریاست الحیث هم تصدیق نامه ای به زبان
انگلیسی به مغز اصفائی البیته بین المللی برایم
داده شده که تعلاً غم موجود است .
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض
برسانم بر ریاست الحیث عرض می یاف تقدیم نموده و را
برای حمایت جهان که معنوی و مادی شان را
تقاضا نموده بودم که در رتبه های رئیس الحیث (سر دار
آغا) به مقام صدارت بیننداد گردند که در انوقت
ویر خاخره و معاون عذارت محمد نعم خان بود .
بقیه در صفحه (۹۱)

د پوانه براهی روڼ و طفل به راهی
یاران مگر این شعر شما سنگ ندارد
البته بالای ماه سنگ باریدن گروت سنگ شحات
سنگ افتاد ، حتی سنگ های دشمن ، از قبیل
بی شرم ، بی حیا ، بی پروا و غیره که حتی عشق را
تکبر میکردند . یعنی ودیعه و استیاری که خداوند
برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام
میدانند اما عکس العمل من چه بوده ، همه این
اتهامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری
تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که :
عشق ناخام است باشد بهتر زنجیر شرم
بخته معزلان جنون را شرم کی زنجیرهاست
من . شنیده ام که سفر شما به هند غرض
دیدار یار با پساکم صورت گروت آیات معیت

خدا یا تویه کردم تویه اولاست
 زهرگاری که غیر از عشق لیل است
 الهی یا شمع عاشق تهرم کن
 سراپا آتشم خاک تهرم کن
 و چنین است یث احسان عشق واقعی و انسانی در
 وجود انسان.

شنیدم در دم پیرانه میگفت
 دمی ازنده می تاپ و تبسم بخش
 پریشان کن سحر خاستم را
 ولیکن سوز و مازیت تبسم بخش
 س- چه تبصره غایی در مورد عشق شما با
 یاد هوایا در بین مردم صورت میگیرد؟
 ج- سوال کردید چه تبصره غایی در مورد
 عشق من میشود بعرض میرسانم که:

نمره رد عشق که خونین جگری بیداند
حسن لیزید که صاحب نظری بیداند
فطرت اشفت که از خان جهان مجبور
خود گری خود شکسی خود نگری بیداند
خبری رفت ز گردن به شبستان از ل
حذر ای پرده کیان پرده داری بیداند
آرزو گفت بدل در تب و تاب ، ناکسی
چشم واکن که جهان دگری بیداند
زند و می گفت که در خات تبیدم همهمر
تا ازین گشیدن درینه داری بیداند

و اما تبصره: مردم، مردم افغانستان و مخصوصاً باشندگان شعرکابل در آن زمان شاید ۲۵ فیصد از داستان ما آگاهی کامل نداشتند و هرگز تبصره‌ی را اینچنین ننموده تبصره‌های مختلف، تحلیلی و تفسیری، سخنان کم و زیاد پدسا، جنبه مثبت و منفی را بر بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس در استان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی جانحون جوانی و بعضی عا هم بی شعله زدند و میخواندند. بعضی عناصر انعام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته شده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی راعتیاب‌تر است که میگویند در راز شهر امتیوان بست ولی زبان مردم را نمیتوان بست. یعنی هرکس بی فراخور حال خود و به سبب خود و از رویه نداشتن عقل و خوش نظر خود را اظهار نمینمود، چنانچه فعلاً، به چنین است؛ زیرا شماره بی نور سبایون که نشر شده، تبصره‌های مردم را جمع به بنده شروع شده، باید چنین باشد که است و نیز از این توقع نمیرود.

داکتر علی مشتری به امید وصال مادہوبالا
بابا پیسکل اکڑ کابل

مجلسه سی و نهم جناب قیصر خاها را تا د اکر علی مشتری را بعنوان جهاگرد معاصرانانی کا از کشور های زیادی بازید نموده ا استنبه مشتری ساید را باوقت و عدد ا بودیم کفصه معروف عشق د اکر علی مشتری و ماد هو - د اکر هنرمند محبوب سینما ی هند را از زبانش برایشان دیکایه کنیم کا ینک طبق وعد به نشان برد اختتم :

ج - برای اولین بار در نگاره‌های علمی و در نگاره‌های
محل که این علم ریاضی به ریاضی تبدیل شده بود و این که
به راحتی مادیات را در این علم خوب درخشان
بود. هم از حیث هنر و هم از حیث ریاضی و مادیات
علم، دایره و تمثیل فوق العاده عالی که وجود
مادیات را از مادیات جدا کرده بود و مادیات
سازم که متاسفانه تاریخ و مادیات آنرا فقط به خاطر
سازم.

ح - و قتی که فلم ((محل)) را دیدم البته چند بار شدیدا تحت تاثیر ریاضی و هنرماد هیولا قرار گرفتم و بعد از ((محل)) خوب به خاطر دارم که فلم ((نازنین)) را که ماد هیولا هیروی آن بسود در سینمای کابل نشان کردند ، که این فلم هم مرا تحت تاثیر ریاضی و هنرماد هیولا قرار داد ، که پس از آن دبستگی شدیدی به ماد هیولا پیدا نمودم ، که نمی دانستم این علاقه منی علاقه غیری است و با عشقی بعد از آن فلم ماد هیولا که به کابل می آمد همراهی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم های دیگر ماد هیولا را نشان نمودم ا رقبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هفوف الماده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم های ترانه - نشانه ، خزانه - مانی - سیال - بی قصور - تیر انداز ستیهار - خانم آقایی و ه و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا کلاما تحت تاثیر قرار گرفتم .

ح - چه چیز شما را واداشت تا تعصبات تان را ناتم ؟

ج - جواب این سوال روشن است با انهم

عزیز منایسم
هر کجا عشق است نیایم میکند آنجا مکان
هر کجا حسن است آنجا آشیان برآید کند
دوره منزل لیلی که خضر فاست در آن
شرط اول قدم آن است که همچون ناشی
در این جانگم بی به خاطر آمد که بی مناسبت
نیست به عزیر برسانم، میگویند قایل واقوام مجنون
اورا به خانه کعبه بردند و ورا پیش گفتند زنجیر
دروازه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خدا ورسد
تسنا و از یزوک که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا
عشقست نافرعام و بی نتیجه و مجنون چنین کرد،
زنجیر دروازه کعبه را گرفت به درگاه خداوند
لا یزال را بناید و گفت:



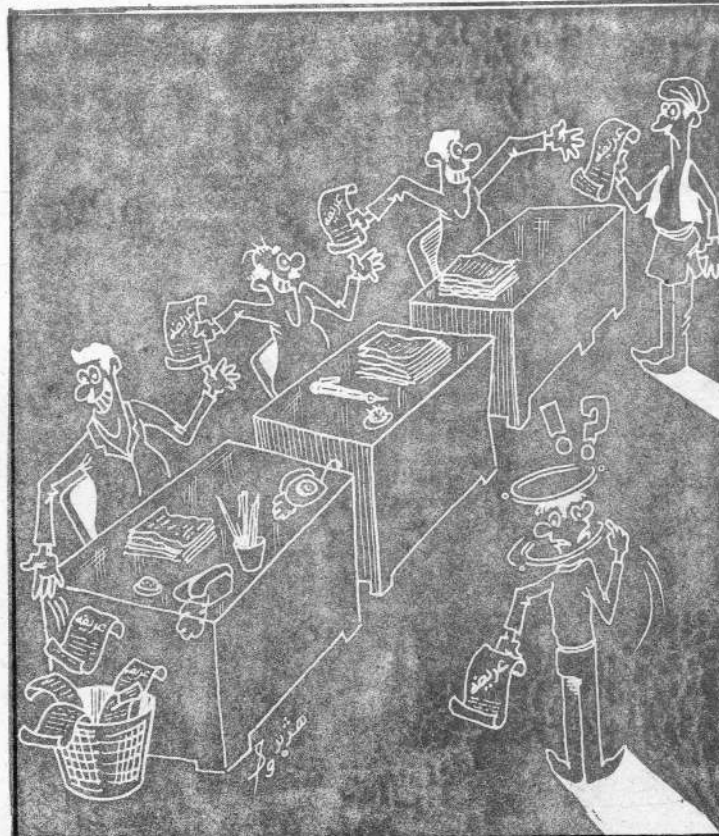
ایا پوهنیزې چې مری ته شې
دې ، او مریاڅه ته وایی ؟ که څه
هم مریاله مری خور ده خو چې
مری نه وي نومریا به په کومه خوله
وځوړل شي . نو په بخای یی ویلی
دې چې :

« مری داري مریاڅوړ »
ما په پخوا نکر کاوه چې مری به
یواري په مریاکی وي ، خو وروسته
وروسته وپوهیدم چې په اچارو
پنیراڅو ته په مریاکی مریاڅو هم چې
مری نه وي نو د خورا له هیله یی
نه لسه .

پورته خبره داسی حق دې چې
حق حقدار ته رسوي . ځکه چې
د ژوند په ټولو چارو کې نن سبا
شخصی پیژندنه ، ارتباطات او
خپلوي داسی پوځیزه ی لکه پنه
طعام کی مالکه ، د ټول مریان
دوه ټوله دې ؟ که د مری پیژندنې
علم وڅیړو نو لاندې دوه ټوله
به پکی پیدا کړو :

لومړي ټوله یی ساه لرونکی او
دوهیم یی یی ساه مریان دې .
ساه لرونکی هماغه شخص پیژندنه ،
ارتباطات او خپلوي ده چې مریان
یی هروخت او هرځای به مریاد .
سړي خوله خور وي ، او یی سامریس
لکه : پیسی ، موټر ، لوکر ، کور او ده
هغه کی یی ټوله دعوتونه او داسی
نور . . . چې په دې ټول دغه
یی ساه مریان له خپل بطن څخه
ساه لرونکی او ژوند یی مریان
زیر وي او د مریانومشل تکثیر مومی .
چې پوځی یی زموږ په چاپیریال
کی زیات چلند درلود . دوی کو یی
شی چې له مریاڅه اچار اوله
اچارو څخه چکی جوړه کړي او
همدا ټول د دې استعداد هم .

ورسره دې چې له ترڅو مریچکیانو او
یی خوند مشل څخه مریاڅو مریاڅو
نوپه دې حساب مری دانسان
په ژوند کی مهم رول لوبوي او
دغه مهم والی یی به هغو ځایونو
کی پراخه احساس یی چې هلته چا ته
یو له مری څخه مریانه رسنیزې .
پوځی زه په یوه شرکت کی کار
کړم چې په لومړي مهل به دغه
مشرکشف بریالی شوم او عملاً مس
می ولیدل چې رنځپیا هم « مری داري
مریاڅوړ » په بخای ویناد .
موږ په خپل شرکت کی له خپلو
معاشرتونو څخه پیرانده پیسی به
که به بانک ته تحویلولی چې د ځینو
عاجلوزورتونو په وخت کی له هغی



حق به جانیه پنه می ځان تمونو ده
گټه یی ونه کړه . ورته ویی ویل چې
د خپلو گاونډیانو نه به درته تصدیق
راوړم چې موږی د مرگ په حال پرت
ده . او که تصدیق نه غواړي شا
هدان به درته راولم . خبره چا
دې منله . خو آخري ماد منلې او
د اکثرانوته د نه وروستوله کبله
می موږ ناروی لاندې کړه . اوسره
شوه . د مری د خیر خیرات له
پاره می له یو او بل څخه په گټه
پیسی راواخستنی او د بیا قرضی
له پاره می له یو او بل څخه په گټه
پیسی ترلاسه کړی او د بیا قرضی
له پاره می عریضه ونه کړه . ځکه
چې موږی ژوند یی نه نو د اکثرانو
تصدیقونه یی راغنی غوښتل او
اوس چې مری ده ضروری د هغی
د نیات تصدیق غواړي . نوی به
خوله لاس کیښود او چاته می دغه
رازونه وایه . له مانه وروسته پیسی
خلوږنځو تنوته قرضه ورکړه . چې
په دې جمله کی زموږ د شعبی
امیرامیرگل او د فروشانو د خانگی

چې بلاری پنه کاله مخکی به
حق رسیدلی وو . او همدا ټول د
فروشانو د خانگی امر د خپلی موږ
د ناروی تصدیق د ماشومانو لکه
روغتون څخه ورته راوړی کړی او
قرضه یی ورباندې اخستی وه .
د دې خبرې په اوږدو سره می سر
را باندې وڅرخیده . او که دیوال ته
می تکیه نه وای کړی نو داسی وران
به لویدلې وای چې د سترگو
په رپکی به یی د مورنیزې ته
رسولې وای . خو چې کله می لنز
څه حال په ځای شونوترڅو
ناست کارگرت می مخ را وړاوه :
عجیبه ده . . . چې زما موږ
مری شوه چارانه قرضه رانه کړه .
حال دا چې د امیرگل پلار پنه
کالا د مخه مری شوې دې او امیرگل
اوس د هغه د ناروی په نیم قرضه
اخلی .
امیرگل څه کوي ، محمود ته
وگوره چې د مور ناروی په نسیم یی
شل زره افغانی واخستی او
هغوی د موټر ماشین نوې کړ .

مړی او مریا

کاتب باختر

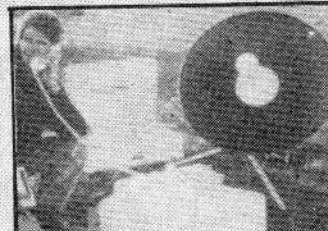
څخه او وکارگرانوسره مرسته وشي
او د اوز دې مودې پوریه نامه
ورغنی کټه واخلو . زما مور له مود
مود و راهیسی ناروغه وه . چې
سمد لاسه یی ناروی سخت شوه .
د تیرې میاشتی معاش می د کور
په کرایه ، چای ، پوره اوبه کچا
لانوکی نوش جان کړی او د راتلو
نکی میاشتی معاش ته په پسر یی
وروی پاتی وي . او که دغه معاش
می هم اخستی وای زیاد موږ علاج
له پاره څه نه ورته پاتی کیدل .
ځکه چې ټول مخکی له مخکی به
پورو توکی ونډه کیده . نوی د یوې
دوست په مسلات د شرکت مقام ته
خپل دغه مشکل په لیکلې ټول

امیر محمود هم شامل وو . زه حیوان
شم چې امیرگل ته یی په کوم دلیل
قرضه ورکړه . ځکه چې موږ ایلار
یی لا پخوا مری شوې وو او مخکله
بجرد وو . ما فکر وکړ چې کونډ یی
د خپل واده په نیم یی پیسی تر
لاسه کړی دې . خو وروسته پسر
ما وراته وویل چې :
امیرگل د خپل خدای بېنسی
پلار د ناروی تصدیقونه راوړی وو
او هغه یی بیا ژوند یی کړی . نو
ځکه یی قرضه واخسته .
او د خندا یی لاداره چې د
ناروی تصدیقونه یی له زیر نسون
څخه ورته راوړی وو . ځکه چې
هلته یی پورا اکثر پیژاند . حال دا

موږ لادغه خبرې کولی چې
یوتن کارگر پکی راوړنکلی :
تاسو وایه لیونیان شوی یاست
او تراوسه د فیل په غوږ کی ریدئ .
یاست . هغه مونه دې اوږدلی
چې : « مری داري مریاڅوړ »
د دې خبرې په اوږدو سره می
په غوږونوکی ازانگی خبرې شوی او
لکه په اوږوکی اوبه واچوی داسی
می مافره ارام شول . دا ځکه چې د
لومړي مهل له پاره په دې پوهیدم
چې : « مری داري مریاڅوړ »
خبره په ځای خبره ده . او څوک
چې ما غوندې مری نه لري نو د
مریاڅوړونه دې هم نه وینی .

مکالمه تیلیفونی

این تیلیفون قسمیکه د تصویر
دیده میشود ، توسط اقمار مصنوعی
کار میکنند . و اضافه بر آن امکانات
ارتباط از هر گوشه جهان با هر
نقطه دیگر راحتی در قلاب
ایجاد میسر میسازد .
لازم است بدانیم قیمت این
تیلیفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسی
است که همگان توان خرید آنرا
ندارند . به یک عبارت این
تیلیفون برای اشخاصیکه در راهی
کارهای بزرگ قرار دارند ،
اختصاصی دارد .



جامه بقا

این واسکت به صورت عام
نسیجهات زیادی برای مسافران
چه در صحرا های سوزان وجه هم
د مناطق دیگر فراهم نمود ماست
که میتوان آنرا جامه بقا در قیید
حیات دانست .
واسکت مذکور دارای یک کارد ،
اشارات فریاد رسی و یک قسمتی
برای نگهداری غذا میباشد که در
محافظت مسافری و یی در قیید
حیات کمک مینماید . و اخیراً گفته
شده که در این جامه خیمه یی که
گنجایش د و نفر را دارد ، نیز
گنجانیده شده است .



تولید جدید هوندا

مونترسایکل ناریه ایکه د رتحویر
مشاهده مینماید ، بنام (سکوتر)
معروف است و یکی از تولیدات
مهم عصرا به شمار یی اید که در
عین وقت ظریف ، قوی و سریع
نیز میباشد . مونترسایکل (سکوتر)
دارای چراغ نورانی و اشکالات
روشن بوده ، ماشین آن خپلی
مستحکم میباشد که به شکل اتومات
کار مینماید .
د سکوتر چارچراغ الکترونی غیر
قابل اصلاح تعبیه شده ،
باید گفت این مونترسایکل از
ساخته های جدید شرکت هوندا
جاپانی است .

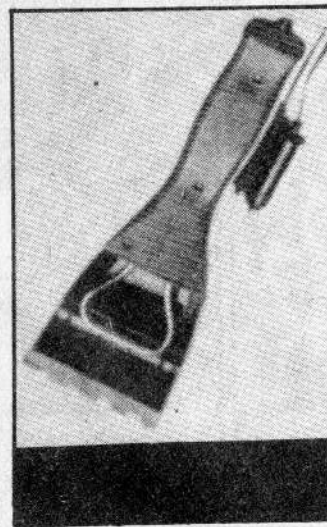


به خاطر آسایش انسان

در این ضمن اله یی تهیه کردن
قهوه با تمام لوازم آن مانند پیا
له ها ، قهوه ، شیر و شکر ، ساخته
شده که دارای ورقه های فلتس
نیز میباشد . تمام این اشیاء
داخل یک بکس ، بردوش حمل
میشود . البته قیمت آن بلند
نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسی
ارزش دارد .
جهت آسان ساختن زندگی
انسان و از دیاد رفاهیت و یی حتی
اثنای سفرها ، شرکت های تولیدی
اخیراً مسابقتی را غرض تولید
اشیایی به کار انداخته اند که با
زندگی روزمره تعلق داشته
باشد و بتوانند سهولت های د رحمل
و نقل بوجود آورند .

آله گوم کننده

این آله که به ماشین ریش
تراش برقی شباهت دارد به ما
اجازه میدهد که هنگام زمستان
وروزهای سرد جهت گرم کردن
موترهای خرد ازان نیز استفاده
به عمل آرم .
با اتصال این آله با مکان
مخصوص اشتعال سگرت در داخل
موتر ، میتوان ازان کارگرفت .
قیمت آن ۹۰ فرانک فرانسیست



مهرز های دانش

از منابع مری
ترجمه : پراسح سهاک

من در مشترک مکافیان

بیانیه احمد شاملو در کنگره
نویسندگان آلمان

کنگره نویسندگان آلمان -
((اینترلینک)) چند ماه پیش با
موضوع جهان سوم جهان مالیه
در دوازدهم جهان سوم
از زبان نویسندگان و شاعران
پرداخت. احمد شاملو که از ایران
در این کنگره شرکت جسته بود
سخنرانی خود را زیر عنوان ((من
در مشترک مرا فریاد کن)) ایراد
کرد.

این ((من)) همان من نویسی
جهان سوم است و در مشترک
همان رنج استثمار فقر و کم فرهنگی
رایج در جهان سوم. جهان سوم
که البته مرزهای جغرافیایی
محیطی ندارد و کودکان فقیر
(منطقه هارلم و سن ست پارت
نیویورک) در قلب جهان پیشرفته و
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن
مجله. سیاهان با آگاهی از -
محیونیت فراوانی که احمد شاملو
این شاعر بزرگ فارسی زبان -
جهان معاصر در بین روشنفکران
و هنرستان افغانستان دارد به
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند
این خردمند برجسته می برد از د -

آقای رئیس، خانم ها و آقایان !
اجازه بدید نخست شما

بید ریخ را با فشردن صمیان - دست هایی که جنین با نگرانی از پشت رفا و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم و انگاه پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش مانده یکی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سرا - سر جهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش می کند . بعضی برملین هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارد که درون لوله های سیانی ، زیر پل ها در حلی آباد ها پابده سادگی در حاشیه خیابان ها میولند و از آفتاب سوزان واران های بی برکت بنا میچینند . انسان هایی که جفتگیری میکنند . می زایند و کودکان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس رهای کند تا اگر نمیرند نسل بی پناهان را از انقراض رهای بخشند . برآستی کی میتواند بگوید انسان هایی که فی المثل در ((سن ست پارك)) در قلب نیویورک تروند اگر سنگی مداوم رنج می برند مردم جهان چندم اند .

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نمی یابد . به عبارت دیگر مجموعه تلقینات امنشی ها پیوند های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد های فردی و گروهی نمیتواند آنچنان که شایسته است ستاورد های مادی انسان برای همگان آگاهی دهند و فنی و سرشار از تمدن متقابل باشد . در موردش چهارده سده روزگار ماک زمام انرا قدرتمند - ان اقتصادي سیاستداران حرفه اي فرماندهان نظامی و آدمخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزشهای مادی و تجهیزات و تا - سیاست تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده اند ، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است . مادر سرزمین های عقب مانده و کم توسعه آشکارا می بینیم که حاصل کار انسان ها به صورت سود های

کلان از دسترس آنان خارج میشود . تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی ، یکبار چگی انسان هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می شود .

تصور این نکته که شیتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده ، آن قندها هم کودکان تراز این تصویر نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایش مانده می خوشی است . با قبول این حکم از پیش صادر شده ، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز بپردازد ، بجاید ، بروید ، بیند و زد ، صادر کند ، بازارها را به هزارمیکوید بقاید و شعب - واحد های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده میگیرد که نه جهان - شمول است نه لایم الاجرا در آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه می است که حتی می تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد .

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف ها . رقابت را واحد های تولیدی و خصوصی فرامیتهی های دنبال میکنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از بیست تا از آن از هزار میلیارد دلار نیز فراتر میرود . یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین ، زامبیا ، کشورین شیلی ، کشورین بلغارستان ، کشورین بنگله دیش و حتی کشور من ایران که تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گاز از دارترین کشورهای جهان سوم به شمار میرود . دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می شود - سلطه جوانه و بهره کشانه .

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد ، کشور شیلی به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر میکند و با این حال دستزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک دهم دستزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است . و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دوبرابر به رو بود ، که سال به سال هم فزونی میگیرد . در بازار مس صادراتی رکود مگر باری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه داری انحصاری جهان خونخوار شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد . مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می گردانند هر سال به نفع انحصار های جهانی ارزش بیشتری را از دست میدهند . شاخص این معادله مایوس کننده ترازوی ابلیس است .

در غرب و شرق می گویند : ((جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده))

- چه وقاحتی در تمام این مدت جنگ های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبه کرده است . جنگ کشور های جهان سوم البته که جنگ کشورهای نیست . آن جنگ شان را به جهان سوم منتقل میکنند . کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز میگرد . و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد می باید در این کارخانه ها راگل بگیرند . عواید جهان سوم چرا باید به جای سرمایه گذاری در قلمرو های که حاصلش رفا و سرزندگی آدمی است صرف خرید وسایل کشتار ستم کشانی بشود که در اینیه تصویری دقیقاً مشابه خود مادا - رند .

بقیه در صفحه (۹۶)

گزارشگر: صباح رهش

آلات طرف

گلورین

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازی مانند

وای از دست قیچی ستان شور!

توضیح دهید.

— من و کارمندان شعبه ام‌سو —
لیت داریم تا فلمهای هنری
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام
های شبانه تلویزیون نمایم اما
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی
و یا کسانی به نامهای گوناگونی
فلم قبلا کاندید شده را از پرو-
گرام خارج و تعویض می نمایند.

چندی قبل به مناسبت پرواز
مشترک کیهانی افغان — شوروی
درستیوال فلمهای هنری، فلم
هنری شیرین و فرهاد را نیز
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش
اعلان نموده بودیم. اتفاقا شبیکه
فلم باید نمایش داده میشد ما —
دف بود با همان روزیکه سفینه
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا
وصل میشد، در همان شب
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند
البته به دلیل اینکه امشب شب
وصلست و فلم شیرین و فرهاد قصه

— بلی، بسیار! —
— ایا حاضر استید شمه را عریان
بیان کنید. مگر باکی ندارد که
آمرین محترمان را ناخوش آید.
— خیره میگویند مطبوعات آزاد
شده و ضم همینطور فکر میکنم!
— خوب زهره جان! مسئولیت
شما تا کجا حد است?
— بی نهایت!
— صلاحیت.
— هیچ، هیچ!
— میخواهم در این مورد کمی

با ان پیرامون مصروفیت های مربوط
به کارهایش که پاسخگوی بیشتر —
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون
به ویژه بیننده گان فلمها و
سریالها است وقت نمودیم.
— خوب زهره جان! صحبت راز
کارهای رسمی تان شروع میکنیم.
— چه خوب! اگر از مشکلات ما
در این زمینه آغاز شود.
— درست است، ایا مشکلات
رسمی در کارتان از اندازۀ انگلستان
یک دست تجاوز میکند?

حسب معمول کار خبرنگار
ما برای تهیه مصاحبه ی —
گویند، راد یو تلویزیون زهره —
رهگذر در تماس شده تا با او —
پیرامون زنده گی، کار و سایر
مصروفیهایش گفت و شنود پیدا —
شته باشد.
زهره رهگذر فعلا مدیتر
عمومی برنامه های سینمایی تلویزی-
یون است. بخش اول صحبت را



ترجیح میدهم دوسه چار پرستش
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -
لطف فرموده بگویند چرا در فیلمها و
سریالهای هنری صحنه های
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا
اینکه شوند و یا لوگه باقی میماند
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود
در این مورد چه گفتنی دارید ؟

- میدانم در این مورد همه
بیننده گان تلویزیون ناراضی
استند راستش ما در مورد
انسرت و سانسور فلم دستور
نداریم این کار دستان شعبه
ارزیابی نشر تلویزیون است
آنها دستور دارند که باید صحنه
های سکسی را کت نمایند اما این
دستور تا به حال غلط تعبیر
گردیده که منجر میشود به اینکه
صحنه های کاملاً عادی را کت
نمایند حتی در یک فلم کارتونسی
که قبل با ما پورآب بازی است
برای نشرش دل میزنند

قبل از اینکه به توضیحات بیشتر
در این مورد بپردازم بقیه ایراده
نزدیک به این سو تعبیر کرده
کارمندان است باز میگویم زمانی
اسماعیل بیروزیک اعتقادی را در
یک درخت چنار لپسنگ کرد اما
بعد از ارزیابی شعر اهنگ نقص
داشت یکی از مسئولین تلفونی
میگوید که ((همان اهنگ زهر
درخت چنار دیگر نشر نگردد)) اما
باتا سف برای مدت زیادی مجموع
اهنگها بیکه زیر درخت لپسنگ
شده بود و مال هر هنرمندی که بود
از نشر بازمانده تا بعد از سروصدا
های زیاد متوجه این تعبیر غلط
شدند و در مورد صحنه های سکسی
فلمها نیز این سو تعبیر ادا میدارد
من به حیث یک زن افغان و
مدیر عمومی برنامه های سینمایی
نیز طرفدار صحنه های بیکه منافسی
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد
نیستم اما نه انطوری که هر حالت
زیبای هنری را سکسی تعبیر

بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود
تفاوت بفرمایید

- مثالهای دیگری نیز از این شمار
دارید ؟

- بلی مثالها چند ان مطرح نیست
رنج ما از توجیحات! در اینجا
از عقب میزهای مسئولین زیاد تر
فلمها به خاطر توجیه های زمانی
از نشر باز میمانند شبیکه قرار بود
فلم قمار باز اثر مشهور استایوسکی
نشر شود به ناگاه از نشر بازماند
فلم ((خوب بد زشت)) آمریکایی
تا به حال از نشر بازمانده به
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست
در حالیکه چندی قبل به عوض
فلم ((مترسکه)) ایرانی که یک
فلم تربیتی و عاطفی است فلم
((دستخوش)) که دست کمی از
((خوب بد زشت)) ندارد نشر
شد

همین حالا ما سریال نهایت
عالی ایرانی بنام ((سلطان نوشا -
ن)) را آماده نشر داریم
که بقیه بی از دوره قاجاریان
ایران است امیدوارم که نشر
شود و یاد رمورد سریال
((شری بیی)) میگویند که فاقد
مسایل تربیتی است در حالیکه
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ
فرهنگی قرار دارد

اینطور هم شده که به افتخار
سالگرد جبهه ملی از ما فلم
کارتونی خواسته شده

در یکی از سالگرد های جبهه
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد
فلم کارتونی که باید در برنامه
اطفال نشر میشد ((شادی گک
شو)) نام داشت گفتند به
موتو این فلم یک فلم کارتونی
سنگین! عرضه نداریم

- خوب زهره جان حالا که
صحبت در مورد فلمهاست بنفهم

توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پروین لاری
منتشره: مجله سپهر

**آیا ستالین میدانست که
خروشچف گورکن آینده
کشی شخصیت پرستی
خواهد بود؟**

**درامه شخصیت پرستی
از چه قرار بوده است**

**رفورم‌هایی که در
نیمه راه ماند**



وامیدهای از دست رفته

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴، بدون شک از جمله سالهای مهم و ارزشی تلقی میشود و در تاریخ معاصر شوروی نمیتوان این دهه را دوران ساده و بی حساب آورد. انتقال جنگ سرد به همنامی مسالمت آمیز، کشیدن درجه جدیدی به سوی جهان مدرن و برداشتن نخستین قدم هابسه سوی احیای دموکراسی در سرتاسر جامعه و کشور اتحاد شوروی در مجموع، از جمله دستاوردهای این دهه بشمار میرود. در طول همین سالها (در بهمنماه کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که برای نخستین بار طور مستقیم و تکان دهنده در رابطه به مسئله یقار- مسیون سوسیالیسم در دوران کیش شخصیت پرستی سخن زده شد. در آن نقطه چرخش قاطع، در جامعه شوروی نفس عمیق نو سازی دمیدن گرفت. و به علت کبود یا مقدان زیاد اکسپن خفه شد.

ولی معره اصلی پیچیده و گمها و تناقضات این سالهای بحرانی چه بود؟ درامه شخصیت پرستی- شجف از چه قرار بود؟ در حالیکه سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه پرسشها پاسخ بگویم، معذرا- بالای یک سلسله یادداشتها و مفکوره های شخصی انکار خواهم ورزید. همینکه درباره زنده کسی امروز و آنروزها می اندیشم، این افکار زیاد داشت ها کاملاً بی اختیار در مغز من خطور میکند. چگونه واقع شد که خروشچف و نه کسی دیگری بعد از ستالین رهبری اتحاد شوروی را بدست گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تمویخ شد. مخالف آنچه که تصور میشد، ستالین درباره خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت و در وجود او چهره گورکن آینده کیش شخصیت پرستی را نمیدید. آیا این ناشی از نزد یک بینشی کبرمن بود؟ به سختی. در حدود پنجاه سال قبل، نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت استدلال، عبارت پر معنی را چنین نقش زده بود: ((بروتسی هم سزار خواهد شد و صورتیکه خود را را حقیقی بشارد)) چنین به نظر

ضمناً جالاک چون بچه شیطان بنظر میرسد. اندام چارشانیه و قد کوتاه و کلفتش با بازوهای دراز و متحرکش به او کمک کرده بود تا خود را در قطار افراد عادی جا زند. تنها چشمان کوچک و تیزش با رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی ملو از مهربانی و شوخ طبعی و گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان دهنده آن بود که او مرد وارد در صحنه سیاست است، گرمی و سردی روزگار را خوب چشیده و قدرت اجرای تحولات بزرگ را دارد. به قدرت رسیدن خروشچف به هیچوسیله تعادنی نبود. او از گرایش انده اعضای حزب نماینده می میکرد که در گذشته ها در شرایط موجود خواستار انکشاف و توسعه دموکراسی سیاسی- اقتصادی بودند و با مسئله اجبار در عرصه صنعت، زراعت و کشتور مخالفت میورزیدند. با وجود ما- نعمت های خصمانه موجود در رژیم ستالین با درک همین احساس، آمدن خروشچف روی صحنه قدرت تعجب آور نبود. البته چانس نیز تا اندازه زیادی با او یاری کرد. هرگاه ((طرفداران سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جون- ۱۹۵۷)، در صورت تازمیر گرفتند و به مبارزه بر میخواستند، خروشچف هرگز به قدرت نمیرسید و تاریخ کشور اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی را می راد. پیش میگرفت. سلسله همه چیز به نفعی بسته بود. ولی زمان انتخاب به جایی- کرد. رفورم های خروشچف با- سختی بود به برابر های حقیقی زنده می مردم شوروی. بینوا ساری نراند. دهات، عقب مانده نیکی صنایع، کبود حاد محل ترها پیش سطح پایین زنده می، نگهداشتن سلیقه ها انسان در عقب میله هلی زنده آنها و کمپ ها، کشور مجزا از سایر جهان- همه اینها الیسی جدید و تغییرات را دیکال با ایجاد میکرد. در همین زمان بود که خروشچف سر رسید. او امید خلق و قهرمان عصر جدید بود. سازماندهی امور را بطه به- تد ویر بهیستمن کنگره حزب مشکلا آنها بیت زادی را خلق کرده بود. چگونه خروشچف میتوانست جرات قیام در صفحه (۸۲)

سباوون
هنرمندان
سال را
انتخاب

مینماید

کارگردان فلم

هنرمند سینما

مثل، آواز خوان

و کمپوزیتور

مورد علاقه تان

کیست؟

نظرتان را برای

مانبگارید!

کریس مجله سباوون

پیاپی ۶ و ۷ مطبوعه

میان دیوار و پنجره

مصاحبه از: حسنا حافظ

چیزی بشنوید.
من اینطور می اندیشم که
زنده گی یعنی داستان، یعنی
قصه، هر انسان هر روز در زنده گی
کش داستان می آفریند. اگر
اینطور شود که هر انسان، هر روزه
گذارشهای سرگشت همان
روزش را بنویسد، میشود که داستان
آفریده شود. زنده گی پر از داستان است.
داستان آدمی در یک زمان و مکان مشخص آدمی
دنیا بی بیرونی دارد و دنیا بی بیرونی
در دنیا، هر داستان نویسی اگر
پیدا کند دنیا بی بیرونی و درونی
آدمی را مطابق ضابطه های
داستان نویسی به درستی شرح
و بیان نماید یک داستان نویسی
موفق است. هر داستان نویسی
موفق شدن کارش را به دست
استعداد، تمرین، تجربه و
درگیری میخواهد. فضای ساز و
شاد میخواهد، آزادی و تمرکز
میخواهد، زمینه مساعد کار
میخواهد.

من هم داستانهای نوشته ام
ولی هرگز مدعی آن نیستم که
آفریده های من ناب و بیخسته
است به خاطر یک هیچگونه زمینه
سازد کار و تشویق لازم خانوادگی
و کی واجباتی برای من میسر
نبوده است.
من در آثار خود که (قربانی های
بهنگاه)، (افراد هائی شکسته)،
بقیه در صفحه (۱۶)

دارند، می شناسند. بلی او کیست
که اساساً مسوولیت دارد، تنها
نویسنده گان جوان را آموزش
بدهد، پرورش کند و تشویق
نماید، مگر تلم سعی و کوشش
او اینست که نویسنده گان را از
صحنه نویسنده گی بکشد و بپوش
نماید. او چنان خود خواه، فضل
فروشی، تنگ نظر و حریص و دیوانه
شهرت است که میخواهد در تمام
کشور فقط یک نویسنده باشد
و نام خود او از آن روز استفاده
از توقف و صلاحیتی که برایش میسر
شده هر نوشته خود را چنان پس
بار چاپ کرده و از هر نوشته
خویش چندین بار حق الزحمه
گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده
از تبار سایر نویسندگان جلوس
گیری به عمل آورده است.
او خاموش شد. من گفتم:
- اگر کجای شما در راه این
شخص هستند باشد پس این
شخص در جهت، خلاف منافع
فرهنگی ما قرار دارد.

زیرا هر چی در وطن مانوسند
شاعر، هنرمند و دانشمند
باشد به همان اندازه به نفع ملی
است و به همان اندازه افتخارات
ملی باز میابد.
توربینی قلم خنده تلخی
نموده گفت:
به هر صورت به اصل موضوع
بر میگردیم. شما در باره داستان
نویسی و آفریده های من میخواهد

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند.
یکی از این ساحه ها، ساحه هنر
و ادبیات است. زنان با استعداد
و نگاه باید بکشند که در این ساحه
با مردان برابری کنند و این ساحه
را ساحه هنر و ادبیات را. از
انحصار مردان بکشند. در زنان
این استعداد وجود دارد که
شاعر شوند، نویسنده شوند،
سینماگر شوند، نقاش شوند،
مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز
شوند و غیره و غیره.
کری استند نویسندگان
و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد
که نمیخواهند زنان در این راه
کامیابی های چشمگیری به دست
آورند، ولی زنان با پشت مایوس
نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد
گری ها و ششکار با سخ لازم به
اینگونه مرد های تنگ نظر،
انحصار گرو خود خواه بدهند.
- آها شما ببرد نویسند پس
بر خورده اید که شما را در ششکاری
پاس قرار داده باشد؟
او بیاله جای رایج جایش
گذاشت و بالحنی غم آمیز
گفت:
- بلی!

- میتوانی نامش را بگیری؟
- لازم نیست به نامش را بگیریم.
ولی این شخص خود خواه، فضل
فروشی، تنگ نظر و حریص را نامی
کسانیکه به امور نویسندگی سرکار
نویسی و آفریده های من میخواهد

فریادی از

توربینی قیوم داستان نویسی
خوب، همه ما در داستان نویسی



زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

قرار دادی. ناگزیر مقداری از گهتی
هایم را از ادانه بیان مینمایم.
آیا یک مرد میتواند درک نماید
که یک زن جوان وقتی بیوه میشود
و بی شوهر میماند و مسوولیت
تأمین معیشت چند تا کودک
قد و نیم قدم به دوش او قرار
میگیرد، چی حال میداشته باشد
و چگونه رنج میکشد؟ به یقین
که بد رستی درک نمیکند، اگر
درک میکند، پس چرا جنگ راه راه
می اندازد و چرا شوهر زنی را
میکشد؟ آیا یک مرد وقتی زنی را
به پول میفروشد و یا بدون رضایت
وی به زنی اش میگیرد و یا به عیاره
دیگر او را تصاحب میکند، میتواند
غم و رنج زن را درک نماید؟ باز هم

توربینی قیوم را در منزلش
ملاقات کردم.
توربینی قیوم سالها پیش
هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی
بوده، ازدواج کرده است و شوه
این ازدواج سه فرزند میاشد،
دود خترو یک پسر.
- میخواهم از شما به جهت
یک نویسنده جوان زن، درباره
داستان نویسی و آفریده های
داستانی خود شما، زن و احساس
زن درباره هنر و ادبیات چیزی
بشنوم.
وی لحنی خاموش ماند.
در حالیکه با تارهای سیاه و هایش
بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را
میباید، آه زنی کشید و بعد

روزها از افتاب تھی
ابرها از باران
جنگل از موسیقی
کلبه در کلبه
کوچه در کوچه
سایه شوم یا سوافتاده
گویی مرگی است به ناگاه فروگشته
انتظاری که نشسته به برورد روزه
نه ندایی است بلند
نه غریبی ز هول
به سکوتی که در این جاست
یابه دستی که فروسته به باد
راهنرا
نیتی هست
و به ما نا معلوم
در رام - کیوتر
در خانه - من
و هراسانیم
میرد بال گریزند به باد
د فتریم تمام قصه را
سوی دیگر
تا که از گفته خوش
مردمان دگری
برگهایی بیندند بران
ای درخا برون که چه تلخ
میشم دور ز افسانه خوش
روزها از افتاب تھی
ابرها از باران
جنگل از موسیقی
سایه سرگردان
سایه بی هیچ نشان
سریه دیوار سرامی ساید
در رام - کیوتر
در خانه - من
و هراسانیم

نور علی شاہ

[illegible]

از یاد رخت گشتم بتخانه به بتخانه
 گردانده مراجعتم میخانه به میخانه
 هر نام و سحر امکان نبود که ترا بینم
 بنمایم رویت ، ما هانه به ما هانه
 ای شمع نبستانم بنگر که چه میگوید
 در وصف گل رویت ، برانه به برانه
 گنجینه مقصد را پیدا نتوانستم
 هر چند که بالیدم ویرانه به ویرانه
 سودازده زلفت ، میگرد و میمالد
 در دوش عشقت را ، غمخانه به غمخانه
 یک بسته دانه را عمر است که غمزم و دم
 هیچ است معاش من سالانه به سالانه
 این مردم در نیارانیدی همسجد و پاند
 خندیده به هم می گفتند یوانه به دیوانه
 عشقری

دې زده دي نه غواړي به خه وي
 خوش بېغلي بهاسي به خه وي
 مادي برتونو د کړلي هيلسي
 د زلفو دام او زولاسي به خه وي
 سوز سازغونتي زما الوستامينه کسي
 نورو کيسې دېوانسي به خه وي
 پېغور د مني کي وياړونه دي پټه
 وار او غزار د زمانې به خه وي

ستایارانہ جوہر ہینکلا وہ یارہ مینہ نہ و
گللی د سروشوند و موسکاوہ یارہ مینہ نہ و
د گل پشانته ستر یارہ د غزل و یارہ مینہ نہ و
پہ کرشموکی دی دنیاوہ یارہ مینہ نہ و
حسن دی بازغوندہ زہرہ مرنی پنجوکی نیسی
خہ د حسرت سرہ فضا و یارہ مینہ نہ و
خمارد سترگودہ نیسی د میگد و یارہ مینہ نہ و
شور و مستی و اوخندا و یارہ مینہ نہ و
اوریل دی خورگرم جی زماہ زہرہ کی اوریل شی
داد اوریلوس تماشاوہ یارہ مینہ نہ و
د شوند و تف بہ دی زخمی زہرہ تہ تکروردگاوہ
د بازاری مینی سودا و یارہ مینہ نہ و
ماوی جی کشکی زہرہ ستاہ زہرہ کی شایولرم
پوہ شم جی خوشی تنہا و یارہ مینہ نہ و
(نژندہ) سوزہ اولہ سوزہ جاتہ ہیچ نہ وایہ
داجی خبرہ دی رسواوہ یارہ مینہ نہ و

در این شماره - مقاله یی از احمد شاملو شاعر برجسته
معاصر زبان دری میخوانید برای شناسایی بیشتر
باجهره ادبی شاملو - اینک نمونه زیبای از شعر
او را نیز پیشکش دوستداران می نمایم :

برف نو ، برف نو ، سلام ، سلام !
 بنشین ، خوش نشسته ای بر بام
 پاکی آوردی - ای امید سبید ! -
 همه الودگی ست این ایام .
 راه شومی است می زند مطرب
 تلخواری ست می جگد در جام
 اشکواری ست می کشد لبخند
 ننگواری ست می تراشد نام
 شنبه چون جمعه ، بار چون ببار .
 نقش عمرنگ می زند رسام
 مرغ نادی به دماغه آمد
 به زمانی که برگسیخته دام
 ره به هموار جای دشت افتاد
 ای دریا که بر نیاید گام
 تشنه اینجا به خاک مرگ نشست
 کاتش از آب می کد پیغام
 کام ما حاصل آن زمان آمد
 که طمع برگرفته ام از کام ...
 خامسوزم ، الغرض ، بد رود !
 تو فرود ای ، برف تازه ، سلام !

در شب

و در یلدا ای فصل سرد
 در تکه تکه عقربه ساعت
 و پس از آن
 ((تنها صد است که می ماند))
 در بایز
 وقتی به زیبایی های بهار فکری
 تنها صد ای جلجله هاست که از ... در گوش
 خواهد ماند
 و در بهار
 وقتی به بایز فکری
 تنها صد ای شریخ خشک برگهاست
 وقتی شب آهنگ نیزه می میخواند
 آه ...
 وقتی صد ای رفتن آب زمان را مینماید
 وقتی شعری
 از پشت خاکواره های قرن ها بانگ میدهد
 و انسان آرزو میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 وقتی ابر
 فریاد را آسمان خفه شده اش را
 بارش باران زمزمه میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 تنها در قلب من یکصد است
 اثر با شعرم خواهم خواند
 و آهنگش را
 با صد ای تک تک قلبم هم آواز می کنم
 آن وقت
 سرود شرا ... خواهم خواند

ارسالی : حورہ فطیاری

سخن زان عشق تو مختصر نکند
 درین معنی که تا اشک را برانند
 برون ز ستر محراب را نظر نکند
 آه که آن ستره در دلم درخشانند
 من آن وصل تو از خاکم یافتم
 ازین نیاید چه حاصل تا سحر نکند
 که در دست در گریش خلقه
 آه چه راه نیم عشق بی خذر نکند
 بگو که آنک مندان آه که در
 به خون دیده آه که در
 روای حاجت هنری کسی آه که
 طلب ز لبور طراز خود آه که

قریب علی (هنری)

نه پوسېځلي ارمان
 نه يوه باڼه او حسنه ارزو
 نه د غوښتونکو وسيلې خوا ته
 يوه تازه کارونکي نغمه
 نه د ورېځو په آسمان کې
 د بهرنيانو بلونۍ
 نه يوه تانده او نازکه غوږۍ
 زمانه د هنر په ورشو کې
 نو کېدلې

که استاد منی نسیم شاره وار، میره و جگر
 زمان خیال به غو تپو
 زمان دغا به غو تپو
 استاد موسکا شبنم را و در سوزی
 هله به زمان رسید لوار مانون به
 د بیلانه به لبه، سویی سینه
 د - و - و را و میزی . او
 زمان ژوند نیکالوبه
 استاد وصال به نازولی اوخا میسه غزلی
 بیا غلی، غلی
 غزونی وکی

دامن سرخست چه من زبید به ساق مرموسن
دورباشی از گرد چشم بد ای نازنین
ای گلستان نزاکت گریبای من
هجو خاک راه افتم به شریایت بسرزین
شعله خوم از آتش محبت روانم در گرفت
دستم کن لطفی نما مرا مسوزان پیش ازین
کی به آغوش کنی ای گلین پستان نازم
دیده کردم فرخنده است انتظار من
دست بردارم از منت کاند رفد دل داده کان
غیر کیوان می نیای عاشق زاری چنین
احمد شفیق کیوان
از لولائی (۵) قارذ خاص

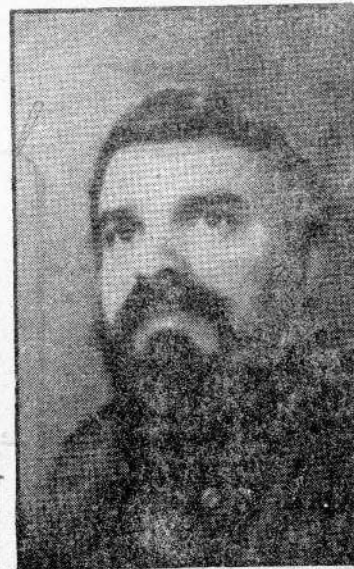
در حیرت سبز آب...

د رکوبدي شفاف نیلگون ،
 همچو ماهی در حریر سبز آب
 می فتد آرام در دبیای ناز .
 زنی اوسایه ها ، چون آفتاب ،
 آیت عشق است ، صبح خنده اش
 چهره گل میگذارد ، صبح ناز .
 تاگذارشد در هارستان فساد
 بر بنیان هموار کردش بایواز .
 میر سلیمان چشم هر بیننده ، می
 روشنان برق عریان تنش .
 دست هایش چون بلوغ ساقه ها
 اختران آیند در بوسید نسش .
 زروق یادش به بحر ارزو ،
 تنه میراند ، تلاطم میکند .
 ناخدا از هیبت امواج مست
 راه خود در نا کران گم میکند .

((رحمت - بیٹن پور))
 بائیز - ۱۳۶۶ کا پیل

نقشی جدید من

عادلہ ادیم در قلم



در همین تازه گمانقش را در
فلم هنری ((آخرین آرزو)) به
کارگردانی محترم نظری به پایان
رسانیدم. در این فلم نقش یک
دختر گنگد هاتی به عهده من
است.

تازه ترین نقش من در فلم
هنری «غیرت» می باشد که کار
گردانی آنرا محترم عباس شیان به
دوش دارد و فلمبرداری آن محترم
نور هاشم ابیوم می باشد. این فلم
به شکل سیاه و سفید روی نوار
۳۵ میلی متر تهیه میگردد.
فلم غیرت یک فلم جنایی است
و من در آن نقش دختری را بازی
میکم که جبراً به قاچاقبری کشا -



فلم هنری عامی برای نوجوانان

یکی از سینماگران خوب سینما
افغانی که دارد خود خورا
در شمار سینماگران متعهد
قرار میدهند موسی را در نظر
می گیریم. وی دومین فلمی را برای
نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن
مکت کرد.

موسی را در نظر کارگردان این
فلم در رابطه چنین گفت:
در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر
سعی به عمل آمده تا روان اطفال
و نوجوانان جامعه ما که چگونه
جنگ مصیبت بارد طول ده -
سال در محلهای پسماندگاری عا
بر روان آنان تا نیرات سوو
منفی را بار آورد منعکس شود. در

این فلم دیده میشود که چگونه
اطفال و نوجوانان جامعه ما به
بازی گشتی و عدم توجه شان به
درس و آموزش ادا داشته می شوند.
در این فلم در فامیل زحمتکش را
به تصویر گرفته ایم. یکی خانواده
نجار، دیگری خانواده ماهنگری
است که پسر نوجوان نجار و پسر
ماهنگری تا نیرات با گوار جنگ در رطوف لیت
ن هن روزانش را به افوا گرفته
و از آن سر سر وجهت اش منحرف
نموده به یک انسان عقده می و -

خود خواه میدانم که همین
انگیزه و غرایض جاه طلبی و خود
خواهی او را در میان هیبتی ها
پیش یک نا زول جوهر بیار آورد و در
جریان حوادث فلم او را با نسو
اجوان دیگری یعنی پسر ماهنگری
مقابل می سازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به
نیرویش یعنی کار که می نماید و
بسته است تا اینکه همین عنصر
مثبت (پسر ماهنگری) سبب میشود تا
روان پسر نجار عنصر لجمو ج
پی بند و بار را تحت تا نیر خود در
آورد و او را متوجه زنده گی و -
محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم
با یاری و مدد سینماگران با درک
خود در مسیر تکامل سینمای خود
داشته باشم.
در ساختن فلمهای نوجوانان که ام
مراجع باید بیشتر شمارا که
برمانند.



گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال
میگذرد؟
ج- شروع کار هنری من در سال
۱۳۳۷ در راد یو کابل وقت بود که
الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد
بعداً نسبت مشکلات شخصی ام
الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت
هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷
مجدداً به کارهای هنری ام آغاز
نمودم.
س- تا حال در چند اثر تلویزیونی
نقش داشتید؟
ج- دقیق به یاد نیست به غیر از
کارهای رادیویی ام در زیاده تراز
من فلم تلویزیونی «تیا تر تلویزیونی»
و فلم های سینمایی نقشهای عدد
را بازی نمودم.



س- از نقش های که بازی نمودید
که ام یکیش زیاد مورد علاقه تان
است و از آن راضی می باشید؟
ج- من از اکثر نقشهای خود راضی
می باشم برای هر یک از قهرمانان خود
یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم
ولی با آنهم نقش که مورد پسند من
همچنان مورد پسند مردم نیز قرار
گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی
دختر پیراهن سفید است که
تا حال تعداد از مردم را بنام چمن
لالا به یکدگرشان میدهند.
س- درباره وضع تمثیل در کشور
چه نظردارین؟
ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای
تحصیلات آکادمیک نیستند و لای
با آنهم دارای استعداد سرشار
می باشند ولی چیزی که ما هنرپیشه
ها را مثل موریا نه میخورد حسادت
بد بینی و خود خواهی است که
بزرگترین نقیصه ماست.
س- برای از بین بردن این نقیصه
چه پیشنهاد دارید؟
ج- اول: زمینه رقابت سالم
دوم: زمینه تحصیل برای جوانان



مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

پس از فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم در فلمی انعکاس
جان)) که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های
لکچر و حکایه میکرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی
که با پیراهنهای مردم لکچر و سرکار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه
داشت، فلم ((گامان)) که موضوع و همه بیانگر کلتور معین است
آن بین هندو و مسلمانان که خود نیز به آن تعلق دارم، از
مشترک بود، فلم زونی که قصه آن همین جهت است که نسبت به
راد استان ((حبا خاتون)) تشکیل دیران آن را بهتر درک میتوانم،
مهداد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر سیاری از رفقایم
گرفته اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میدانند من نیز
کارگردان فلم میروم که چنانچه از تسلط کامل بر آن برخوردارم.
در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دیر کتران هندو
مربوط به مسلمانان جلب توجه رانمیرسد که چرا همیشه
می نماید؟ آیا او یک مسلمان در فلمهای شان کلتور هندوها را
بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((
نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلمهای
میزند؟
مظفر علی اصرا میوزد که: ((زونی)) میگوید که به -
هران چیزی را که به متاب -
بقیه در صفحه (۸۳)





زهرة رنگد



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند
تا صاحب بي با محترم نا شناس هنرمند خوب انجام دهم مادر زمينه
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم نا شناس و نيز سلسله مصاحبه هاي
هنري با هنرمندان تاکنون سبارخبر نگاران اختصاصي مجله را
توظيف نموديم تا صاحب محترم نا شناس را که فعلاً در اتحاد شوروي
در سفارت افغاني وظيفه انجام ميدهد آماده ساخته و با ارسال
بدارند . متاسفانه در هر سه بار محترم نا شناس که مردم هنرنا را
سخت دوست دارند ، حاضر نشدند مصاحبه نمايند و عکس هاي
تازه شانرا ارسال بدارند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در راز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر
نيستند در هيئت يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند
صحبت نمايند . بدنيوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي كنيم
که تيمه مصاحبه مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت نا شناس
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم و روده ميد -
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبر نگار خود به سكو مصاحبه آنها را
تيمه و چاپ مي كنيم

ستاره ي دل
ميتواند!
ديپلومات



انگشت خواهند گرفت که من از
اینگونه برخورد د لشد نیستم
معترازمه اینکه آنهایی که -
پیرامون شخصیت من آگاهی کامل
ند ازند چگونگی به خود حق میدهند
که مرا انتقاد نمایند . من يك -
هنرمند استم . هنرمندی که بیشتر
نقش يك زن حساس را بازی می
نماید و تاجاییکه فکر میکنم انگیزه
بعضی حساد تها نیز در همین نکته
نهفته است))

من از سري د يوي پرسيدم كه
چرا اجازه میدهد كه اشخاص -
منفعت جواز زیبایی و جذابیتش
استفاده ناروا نمایند . او در پاسخ
میگوید : ((در جهان فلم و سینما
استفاده های گونه گون را می بینا -
سم . دایر کترینیزه گونه می -
استفاده میبرد . در هنر ما پیش

كيف کردن از دیدن سروصورت و
زیبایی اش به سینما روی آورند .
امروزه رمان ستاره گان -
سینماي هند هستند کسانی که به
وجود د یعه های بزرگ هنري
هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام
سري د يوي را بالاتر نه اند . -
طبیعی است که فقط ((علامت
سکسی)) او را بدان مرز ها کشا -
نده است . سري د يوي را میتوان
به ((ریتا)) تشبیه نمود که در
سال ۱۹۷۰ در هالیوود به چنان
مقامی نایل آمد . با این تفاوت
که سري د يوي باز پرده قار را بسته
و در جاد و کردن طرف خود توا -
نمندی متنازي دارد . اینک سري
د يوي تاجه بر فراز این سکو
فرار خواهد داشت به زیرکی و -
شگرد های خود شد در پیشگیری
شیوه های بهتری بستگی دارد . -
در همین رابطه مخردش گفته
است : ((من نقش های خود را -
پوره بررسی کرده ام ، نمی گویم

سری دیوی

نقاصی جدی اگانه ای از هنرمند
دارد . به زعم اینکه در هر بخشی
از هنر هنرمند خواهی نخواهی
دست آورد خیل است . به نظر من
این کار يك نوع زدي است ،
دایر کترینیزه احساسات هنرمند را
زیر نظر می گیرد ، باقی کارها
مربوط به خود هنرمند است . من
هرگز نقشهای خود به کسی
اجازه نخواهم داد که مرا در معر -
ض بهره کشی نارواي خود قرار
دهد))

بنیه در صفحه (۱۲)

زیبایی جذابی و پرازنده می
اند ام سري د يوي آنگونه است که
گاهی هنرش را به زیر میگیرد ، مگر
خودش طوری می اندیشد که به
نقش ها و بازیگری هایش بیشتر
انکادارد .

این يك امرواض و روشن -
است که فلم سازان تا کون ازوي
بحیث سمبول ((سکسی)) استفاده
برده اند . و او نیز خاموشانه سر
تسلیم خم کرده است . نشریه -
های فلمی نیز با تصویرهای سکسی
او به رنگینی نشریات خویش می
انزایند .

سري د يوي با آنکه میخواهد
هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،
اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به
این خواست را بر ما نشر نایل نیاید .
باید یاد آور شد که : تماشاگران -
فلم های سري د يوي ، نه به
قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

سری دیوی

برگرداننده به دري
م . اندوه

از سري دیوی تا کنون
به عنوان سمبول سکسی
استفاده شده است



هدف مصلحتی یا هدف بود

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان
کمرش شکست، درین وقت بود
که خدا به دادم رسید ببول اورا
به من دادند از همان روزند و می‌ام
باتیاتر گره خورد که تا امروز ادامه
دارد.

— بحربه این حساب سالها ی—
زیادی رابست سرگذاشته اید؟—
ناید به مرصد سالگی یاگذاشته
باشید؟

— از سن رسالم نبرسیده‌ام که
خدا عمرش را دراز کند یکصد
سال دارد.

— بحربه این حساب من اشتباه
کرده‌ام شما خیلی جوان استید؟!—
بللی بکلی جوان استم.

— شما از کارتان راضی استید؟—
البته مقصودم از اجرای نقش‌تان
نیست بلکه هدف از هنرپیشه
شدن است.

— بللی بکلی راضی استم، فکر نمی‌کنم
که این راه را اشتباه پیموده باشم،
حق به مسلک خود افتخار هم
می‌کنم.

— پورتاکون در چند نمایشنامه
کار کرده اید؟

— در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه
نقش داشته‌ام.

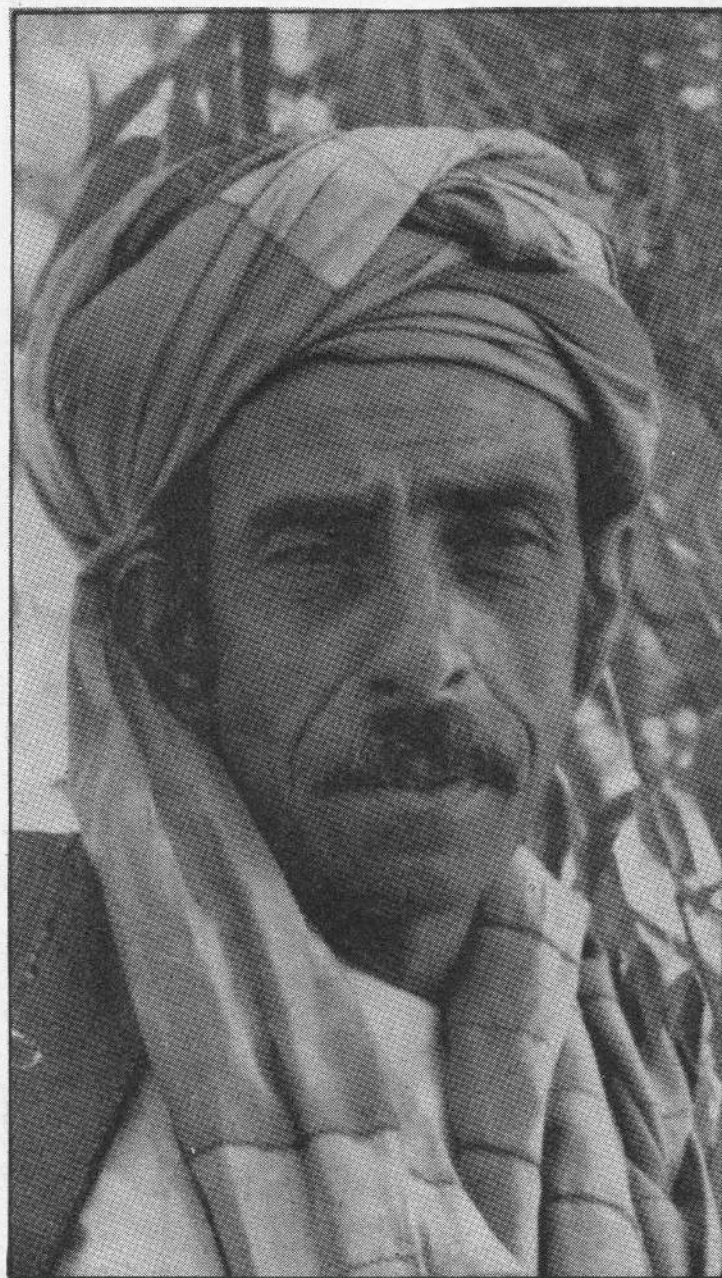
— نمایشنامه نویس هم استید؟

— همین یک کار را نکرده‌ام.

— شما قبلاً در فلم نیز نقش بازی
میکردید، در این اواخر در فلمها
دیدن نمیشوید چرا؟

— من در (۲۰) فلم کار کرده‌ام—
بگذار حالا جای باران را بگویم.

بقیه در صفحه (۹۰)



— محترم عزیزالله هدف بالاخره
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را
پیدا کردم.

— جرابه مشکل؟

— به تلویزیون رفته گفتند عزیزالله
هدف در افغان فلم می‌باشد. به
افغان فلم رفته، گفتند شاید
به روی ستیز کابل تیاتر پیدا آید
کنید، به روی ستیز هم نبودید
بالاخره سرتقسیم کردن نشان
پیدا آیتان کردم.

— بامن چه کار داشتید؟

— میخواستم درباره کارهای هنری
از همه داروند ارتان برایم
بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه
— باید بگویم که شما نقد در—
کارهای هنری پیچیده اید به
اصطلاح گد خورده اید که نمیدانم
از کارهای سینمایی تان ببرسم
و یا از تیاترونما بپوشانم!

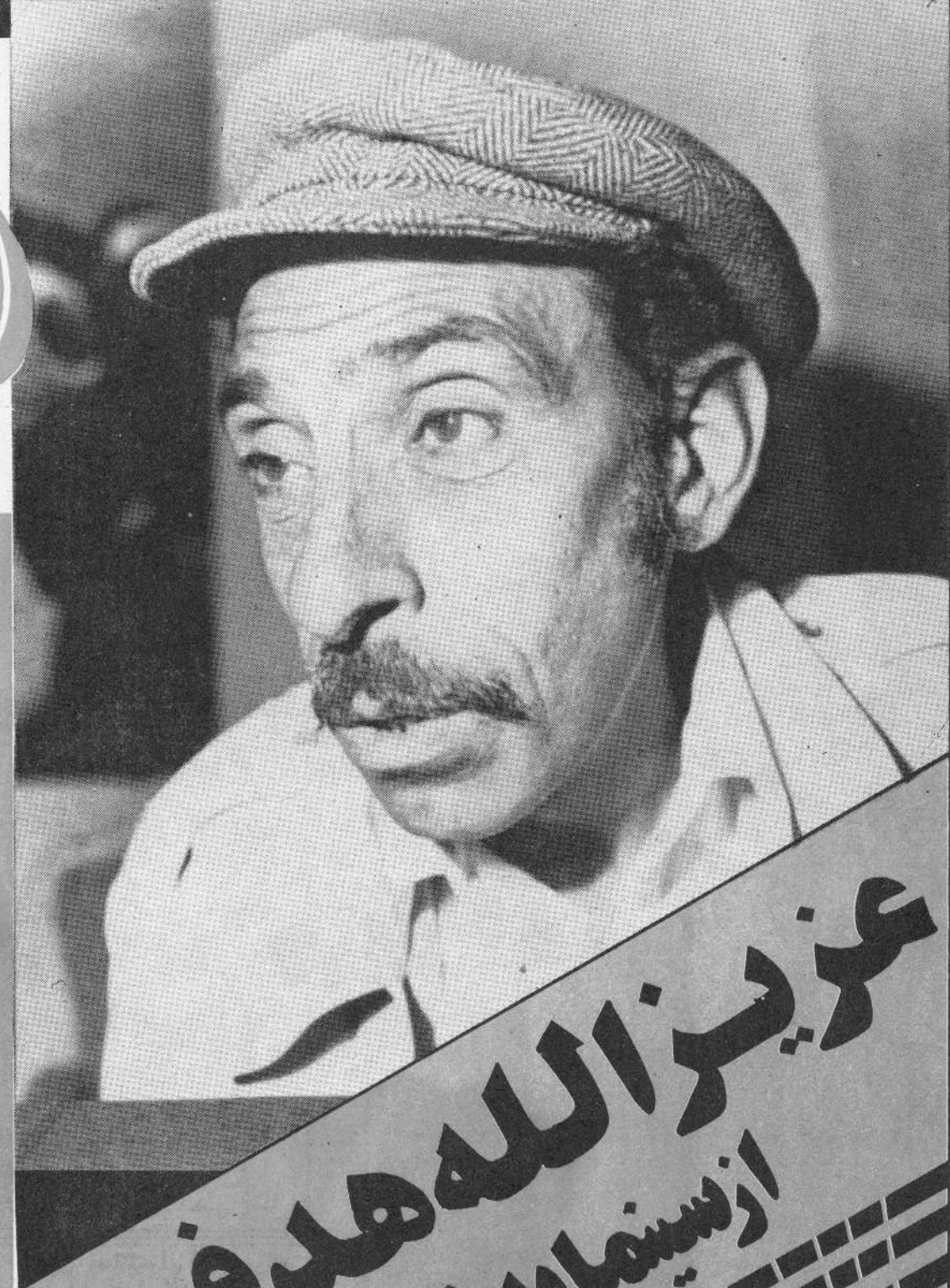
— در هر قالبی که هنرمند خوششان
آمده از همانجا شروع کنید.

— شما هنرپیشه استید یاد راسه
نویس و یاد ایرکتر؟

— من عنقریب جامع الکالات می
شوم!

— من تابه خاطر دادم شما در
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،
چگونه هنرتمثیل شما رابه طرف
خود کشانید؟

— در آنوقتی که من مامور شرکت
برق بودم تعدادی از دوستان
کمره مت بستند و تیاتر (لشکرنداری)
را ایجاد کردند و من تقریباً یکسال
مشق و تمرین آنان را تماشا میکردم،
سید شریف حارث هنرمند توانایی
کشور که جزاین هنرمندان بود—



عزیزالله هدف
از سینما به تیاتر تبدیل شد

رنگها

اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای مناسب و انتخاب

انسان

رنگهای سرد و رنگهای شوق فشان

فعال بودن شخصیت است

دهنده منزوی بودن

دهنده منزوی بودن



اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیكورشن منزل رابطه ای وجود دارد، يك موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنان نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی - این ملووظ، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای - موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول يك رنگ معین بطور تعیین نیست. کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل - تذکر هاد اینست که بعضاً سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیكورشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه - ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، يك زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و مصروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستطاد و خجسته تر گراوند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همان پیمانه رنگهای اصلی - آبی، سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت زن شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رعایت اصول و موازین اجتماعی سختگیر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای گرمی مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیماک، سکسی، ورزشکار و رقابتی اند. اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متایلند افراد - سالم بار آیند و هوس بازی ها - سابقه شانرا با کسب يك شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند. رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دیسپلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منقعات و رسوم باشند.

دوستاناران رنگ سبز در - جستجوی ثبات و احساس معنی اند از نگاه اجتماعی، مصروفیت های خارج منزل را دوست دارند، متغی پابنده قواعد و نظم زنده گی واید آل های مادی اند.

علاقتمندان رنگ آرزوایی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار - هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستاناران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و

در جستجوی سلامت جسمی اند - برای اتاقهای مختلف منزل تان احتمالا رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده - این واقعیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اتاق تان چه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اتاق نشیمن و اتاق خواب برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اتاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اتاق خواب تان می پسندید، - انعکاس دهنده وضع روانتیک و - جنس شماست. رنگ تناب بین این امر است که در مورد اندام تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا - استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد.

زناتی که از رنگهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سیاه و سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حادثه جو و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زناتی که شکل انتقال تدریجی و نامحسوس يك یاد و رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رنگ را قطعاً نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شکیفاتی عمل میکنند.

با هم خواندیم که:
زیلی وایون هولند دودلداد و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند
نسبت به همد یگر بی نهایت رومانتیک می‌اندیشند.
هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفر می‌نماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را
به رید و جنیرو می‌نماید.
زیلی نگران است که می‌آید هولند! سیردام خوب یوان شود. اما هولند برخلاف وین
میدهد که به عشق آتشینش وفادار ماند.
وی که در راه سفر به رید و جنیرو یکی از ایالات کشور است که کوتاهی را اقامت می‌گیرند ملول و
غمگین و حتی به شتر مرغی می‌افتد...
زیلی خود تر و تارید آن را لذت‌بخش هولند می‌داند. سرانجام هولند تصمیم می‌گیرد که سفرش ادامه دهد.
هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر ریه برگشت بعین، در دوسلدورف و وین اقامت گزید.
او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را در گروگان یافت. او که تحت بازرسی
پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
یوان هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکس‌رنگ این لوی را بنام
های تینزاد بام، همیلونتری، ماریوتلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیامرعی کرد.
هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است.
یوان پس از تحمل مشقات زیاد خود را موقعی به همیلونتری رسانید که وی نقش زمین‌گردیده
و حصد به قتل رسیده، اش روی اتاق افتاده بود.
سرانجام زیلی با زنی بنام پترانداز و دوستان همیلونتری آشنا گردید. پتراندازی که نام
اصلی گمشده او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زنیکه به عشق زیلی خود تونیوترنسی
خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلونتری منتهی است. او ده سال میشود، زیر همین نام -
جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین
شهر به سر میبرد.
و اینم ادامه سریال:
ترجمه حسام الدین پرومند

چشم‌انداز نواح، غیر طبیعی و متحرک می‌نمود.
برو میدان اینبار با پترانداز و جملگی پول روی -
میز راجع کرد. جلد روی سینه اش که چون نقره
شفاف بود، شوری آفرید، او متواتر و می‌گردد
پاهای قشنگ و خوش تراشی داشت. گمان آدم میشد
که هیچ‌گاه در هیچ گوشه جهان چنین مجلس گرم
و هیجانی وجود نداشته است.
به زودی وضع پترانداز و دوستان را به سوی
بارتک رفت.
بلافاصله رفته، کارش زانو زد، گفت: شام خوش!!
با سخنان شام خوش، شامچه می‌نوشید؟
- کی شامیابین...
- منم و یسکی می‌نوشم.
پترانداز: هنگام بازی متوجه ام بودید؟
گفت: بلی!
ساقهای زیبا و پترانداز هم دور داد، تنباکوی
سفرش را تکان داد، گفت:
منم شما را از نظر دور نگه داشته ام.
پترانداز: شما اینچنین به چه می‌اندیشید، به
زیلی لورید؟
- بلی، مایه نگرانی ام، گوشواره ایست که متعلق
به دوست و در خیابان مشرق‌گاسی به دستم افتید.
آکون... آکون نمیدانم چه کم؟
پترانداز: یک خبر باند نموده، جرعه ای نوشیده، گفت:
تصویری از خانم لورید دارید؟
- بلی!
بکس جیبش را با بیرون آورده و عکسی از زیلی لورید و
راکه با خود داشت، به دستش داد. عکس زیلی
را در ساحل یک بحر نشان میداد که لباس سیاه
به تن و خنده پر لب داشت. آن فوتو برای زیاد
عزیز بود. به یکباره گی شیشه از دستم به زمین روی
قالین افتید و شکست، متعاقباً زن جوان به هوش
شد.

- کدام حقیقت؟
- حقیقت درباره ویکتوریا.
- ویکتوریا کیست؟
- زنیکه عکس را با خود دارد.
نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزنم.
پچ پچ کان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی
لورید و...
اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه، بلکه ویکتوریا است
و در پشت این نام دروغین، خود را پترانداز داشته
است.
- ۹ -
ناگه برودم برای پترانداز حقایق را بگویم، حقایق
زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را در گذشته
می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط
به نام زیلی لورید می‌شناختم. حالانکه در -
حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بود. است. هفته ها
گذشت و من با ادعاهای پترانداز متقاعد تر میشدم.
صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته میشود، در
برایم متجسم گردید.
صحنه ای که در آوریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در
سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری
ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و موهایی سیاه
داشت، مورد توجه همه خوب یوان، از جمله پترانداز
که جلد شفاف و چشمان آبی به شفاف آبی داشت،
قرار گرفته بود.
آتش کلتوری به پترانداز گفت:

- چطور؟
- ما اجازه نمیدهم.
- ملتفت نشدم.
- بعد میدانید.
- ۱۱ -
آن صحنه مایه امیدواری من مخصوصاً از جهتی
گردید که او بالاخره به ایتالیا سفر کرده بود و حرف
های کاملاً جدی را در مورد زیلی لورید می‌داند،
از پترانداز مخاطب ساختم:
- بیلی برای نوشتن ندارید؟
- سرش را تکان داد.
- باز هم شامیابین...
- بلی، لطفاً...
به سوی تلفون عجله کرده، شامیابین و ویکتوریا
طلب کردم. پترانداز حرف آمد: چرا احساساتی به
نظر می‌رسید؟
گفتم: حرف دل من حرف در مورد زیلی است، از
او نه کید، لطفاً... خانم وند...
- من به ایتالیا سفر کردم، آنجا به کار پرداختم،
پول خوب ستانیدم.
پترانداز: ناراحتی گفتم:
این برای من مطرح نیست که شما آنجا چه کردید،
از او بگوید، از زیلی (میخواستم ادامه حرفها -
پترانداز) پترانداز در حالیکه پترانداز را با حوصله بود
دعوت میکرد، گفت: آقا، هولند، در روم در منزل
(ایتالیا) زنده می‌میکردم، آتش کلتوری از برلین

خدا با عاشقان است

دوشیزه قشنگ، شما زیاد مهربان و جوان
استید و از قاضی سرشناس شما به ریم دعوت استید
و آنجا، آنسایک بخواهید بالایتان خوش میگرد
و پترانداز: بدو هیچگونه وظیفه و مأموریتی
- چرا این دوستی نشانه محبت هایتان است.
می‌توانید همین فردا سفر کنید، سفر به (ایتالیا)
- اما من پول ندارم.
- فراموش نکنید که شما همان استید، می‌توانم برای
تان بانکوت... پترانداز و قرضه و قاطعانه
د تباله حرفهایش را گرفت:
- این، این دلچسپ ترین سفر دزدانگی -
منست.
- پس می‌توانید سفر کنید.
- و جواب پترانداز بود.
- ۱۰ -
در المان، دوران پوران جنگ بود، پترانداز بهما
زنده می‌انسان ها را به ساده گی می‌گرفت. چند روز
بعد زمینه سفر پترانداز تدارک دیده شده بود.
دعوتنامه به اتاق ۳۱۴ در طبقه دوم به دست
پترانداز به وسیله جان هلموت گارد در سفارت -
ایتالیا رسید. جان هلموت متذکر شده بود:
- امیدوارم سفر خوش بگذرد.
- هم... حتی می‌دانید در ایتالیا هوا گرم
است.
پولیس در این میان گفته بود:
دوشیزه وند، شما نمی‌توانید به زودی سفر کنید.

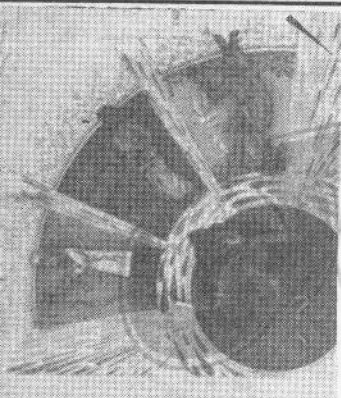
آمد، مرا با اشخاصی بسیار آشنا ساخت. خودم
در یک مغازه کار می‌کردم، مستخدمین پول و خانه
قشنگی داشتم.
- ادامه بدید.
سرانجام آنجا مردی عاشق من شد، برایم مرد
ایده‌آلی بود. اسمش تونیوترنزی بود، در دست
پسر همین مردی که امروز در خیابان مشرق‌گاسی
به قتل رسید.
- ۱۲ -
دروازه گوییده شد، صد ازدم:
بداخل فرمایید!
پیشخدمتی با قیافه متین داخل آمد و گفت: شامیابین
سرد حاضر است، من به ویکس خود سودا و تراشیده
کردم و پترانداز جرعه جویاس شامیابین اش را سر کشید.
پرسیدم: این تونیوترنزی که عاشقش شدید، کی بود؟
- مشاور سفارت.
- مشاور سفارت!
- بلی، مرد ۲۸ ساله ای بود، چست و چابک، دارای
بوست تیره و چشمان میخی.
پترانداز: نعمت! حرفهایش را قطع و به فرستن آغاز
کرد، منتظر نشستم تا گریه اش ختم شود.
اشکها پترانداز سرد و گفت: مرا می‌بخشید.
- مرد جوان را زیاد دوست داشتید؟
- بیش از حد آقا، هولند، اما مایلای شدن -
نخستین نگاه هایتان عاشق و دلخواه من شدیم.
آتش کلتوری ما را آشنا ساخت، او آنروز صبح نزد
من ماند.

با علاقتی به لبان پترانداز دوشتم حاضر بودم -
حرفهایش را با شنیدن چون مطلقاً این او بود که
مرا به سوی زیلی رهنمون میشد.
اینبار پرسیدم: او از تونیوترنزی تا برای وزارت خارجه
ایتالیا کار کردی؟
- بلی، شما همینطور؟
تونیوترنزی موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای
تازه، پلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او
برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های
ایتالوی با آمریکایی ها در ارتباط اند...
- بدین حساب شما به امور د پیلوماتیک پرداختم؟
- بلی!
- به عشق تان کی خیانت کرد؟
- بکن.
جرعه د پترانداز: پترانداز به، گفت: زنیکه
به تونیوترنزی کرد و ویکتوریا برونشویک بود.
- یعنی زیلی... زیلی من، چه ماجراهایی...
- ۱۳ -
پترانداز و پترانداز، المان مرد مقتدری بود و در -
استفاده از زنان قشنگ در امور سیاسی به طولاد -
شت، از طرف به خاطر نگاه های نامزد و جدایی
همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به
او گزارش میدادند. از ۱۹۳۹-۱۹۴۵ حدود -
سه صد زن به خارج المان فرستاده شده بودند.
باری چنین اطلاعات را ختم قرار گرفت:
در هر هرسال دوتن این قاضی زنان در روم
می‌آمدند. یکی از سالن های پترانداز متعلق
بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی.
پترانداز برای چندین معشوقه تونیوترنزی بود.
این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود، زیلی -
لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه بلند
(پیتا) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه
نموده بود و آنسویک الهه رومی تراشیده از سنگ
جلب توجه می‌نمود.
باری زیلی لباسش سبز به تن داشت، مو
های سیاهش را با لاشانه زده بود. ابتدا هیچکس
به شمول زیلی نمیدانست که تونیوترنزی منست،
زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیوترنزی از
آشنایان منست.
آنگاه پترانداز گردید: بود:
- تونیوترنزی از آشنایان توست، مراد یوانه وارد دست
دارد و من نیز عاشق او هستم. اما دوستی ما، چون
دوستی کودکانه خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده،
همیشه با هم درسی آموختم.
زیلی سگرتی را روشن نموده، گفت:
برای من بی تفاوت است که تونیوترنزی تو گفته که
دوست داشته به عشق میوز و پام تو به او عشق
میوزی، اما باید ازین عشق منصرف شوی.
پترانداز برآورد:
تو کردن و بی عقل استی، من مأموریت یافته ام که
پا او دست بمانم و به هلموت جان از شره ایمن
آشنای گزاری بدم و تونیوترنزی... در غیر آن هم من
و هم ترا از اینجا و پترانداز خواهند فرستاد و مأموریت
ما با یان خواهد یافت. باید بدانی که تونیوترنزی پاره گو
و پترانداز است و حتی در لحظات هیستریک با زنان
نمی‌تواند به هوش رهاست کد و اسرار را فاش سازد.
گیزاری فرانک، پروفسور و دانشمند، اما تونیوترنزی
مطمئن برای آقا جان استند. اما تونیوترنزی
از این اعتماد تاحدودی کاسته است. پترانداز لال
کرد:
شما میدانید به مردی که واقعا، آدم دوست دارد،
خیانت کردن چه عواقب ناخوارجاری در پیال خواهد
داشت؟
پیشخدمتی که جای را سر و سر می‌کرد، آنجا سر و کله‌اش

پیدا شد. زیلی با دلوایی پرسید: چه خبر است
انگلیس؟
پیشخدمت جواب داد: پترانداز می‌خواستم
خبر بدیم که آقا تونیوترنزی آمده است.
- ۱۴ -
زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت
دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های
سفید داشت، همچنان پیراهن و نکیس آبی، در
برابر زیلی زانو زد. ترنتی با احترام تمام دستان -
هرد و زن را بوسید و گفت:
از هر دستان غمناک خواهم، هم از تونیوترنزی و هم از
خود پترانداز!
هرد و زن بهت زده به مرد چارشان با سکوت
نگریستند. مرد جدی ادامه داد: پترانداز اکنون
باید بدانی که من مدت زیادی را با ویکتوریا گذران -
نده ام، زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن
محبت وجود ندارد. اکنون به تونیوترنزی پترانداز
و آنگاه تونیوترنزی سوی زیلی رو نموده، گفت: چنانیکه
قبلا هم برای تونیوترنزی ساختن آنکه تنهارا پست
میکم، معذوم به دارم، من خیال از دواج با پترانداز
را دارم. سکوتی در اتاق حاکم گردید. پترانداز
سکوت را شکست: زیلی به ما خیانت خواهد کرد،
همه اسرار را به فاشیت ها قهقه خواهد کرد.



زیلی گفت: من همه چیز را قهقه خواهم کرد، همه
چیز را. آنرا که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای،
تونیوترنزی پرسید: چرا اینچنین؟
زیلی جواب داد: برای اینکه در مستر خوب و مهربان
استی.
آنگاه تونیوترنزی پترانداز گرفته، هر دو به سوی
ترانداز شتافتند. زیلی به دنبال مجله نموده، -
فریاد زد: تونیوترنزی حرکت نکن، لطفاً... اما
تونیوترنزی های او را نادیده گرفت و دست به دست
با پترانداز از تله های زینه به بیرون رفت.
... و شام همانروز مشاور سفارت تونیوترنزی
ترنتی که در گاراج منزلش حضور داشته بود، به تکرار
فرار از شهر پرداخت. بالای هر دو مأموریت کرد، اما
اصابت نکرد، د پترانداز را اسیر بد پترانداز ترنتی
را به سوی هتل ((میتا)) در محلی که رهبری
گشتا بود در روم موقت داشت، بردند و ساعت ۲۰
زیلی بود.
روز بعد زیلی ناپدید شد. در حقیقت او دیگر به
روم برگشت. چندی بعد ترنتی و دوستانش به برلین
فرستاده شدند و پترانداز را در مورد او چیزی نه شنید.
مجدداً زیلی برای نجات تونیوترنزی و پدرش همیلو -
ترنتی و عطفه گرفت و آنان در برلین حتی نزد پترانداز
(ادامه دارد)



آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو او سختو زهرو د مسموميت په حساسو وړتکو پښتوکی د ناروغانو حالت او روغتيا ښه پرمختګ کړی دی . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ډيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي که د ((صنوعي زړه)) او ((صنوعي

پښتورگی)) جوړونه اوه کاراچونه باب شوه . په (۷۰) کلونوکی شوروی اکاډيسين ای .م .لوکين د هيموسور تړولو ښه او مکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه او تجزيي کي ښه گټور واقع کيدافتي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لومړي ځل له پاره په شوروی اتحاد کي په تېهوال پراکتيک کي مصنوعي سگار چي د لورواغيزمنوهيموسوريتونو دښت او اساس په توگه ش خدمت سرته رساوه ، دود او باب شول . ددوی په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروحيه علاج کي چي طب ش په مقابل کي کمزوری ښودنه ، لویي نتيجي ترلاسه کړی . خو د هيني تصفيه اولترابيه ساده او معمولي جراحي عمليه نه ده .

درگونو د سيستم په عملياتوکي داسي يوه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم او چټکتيا گړندی کوي . د يوه خاص سيستم له هغي ، د سکرو فلتره ددی له پاره برابره او چټکوي ، چي پخپله د درويته ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوی بايد تل د ناروغ د هيني سره متابوليت ولري ، او که نه پوښيږي . د هيموسويشن د معالجي ضرر ښايي ساده ش . داکترانو د زهرياتواوتو کمښتو دېا موجبونکو د کاربولني اوگولي ساده تېونته سترگي په لاری دی .

انتراسورپانتونه

پورتني نومونه د درويرونو ټو ((يوناني او لاتيني)) څخه اخيستل شوی دی ، او ټاپاره ش په انډی ډول ده : «انتبر - کولي او سوپو» . جذبه ددغه کوچني گرانولونه چي ۰۳ - ۰۶ ر ملي مترو قطر لري او شوروی کي پوهان ش په ترکيب او جوړولو بهالسي شوی دی ، د صيب او صهراتونکي خصوصيت لرونکی دی . دوی د وجود زهرجن ډول ش او د معدی او کولمو په ټوله لاری چي له گسټی او معدی اخي تېهږي ، خپل تاثيرات بندلی ش . او د کاربولسن په پرتله او تېهر ډير ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دی امله هغو د کولمو په تېتواولاندنيو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلی . له دی پرته مصنوعي انتراسورپانتونه د کيماوي مفاصر وديونونو

له ډير پخوا راهيس ، درمل جوړونکو په طبابت او علاج کي رنگار شیان کارولي دي . هيوکرات چي له ميلادي پيري نه يي ډير کلونه پخوا ژوند کاوه . اېه هماغوکلونوکي د ((اوريمي)) (هغه نارضي چي د ادرار د نياديدوسبب گرځي) د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو ښايي د صهيانو اخي درغونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شيانو د جذب او اخي محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت او توانائي لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرغونو صهيانو سگار د بدن د داخلي برخي د پريمنطو او د بدن د بدبيو څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده او معمولي درمل يواخي په ۱۸ پيري کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلې پيري په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ډول سره پيل شو . خوابيد زياته شي ، چي د سکرو استحصال څومره چي دسکري اومحصولاتو د توليداتو په قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زړورتيا سره د سکرو د پودرو استعمال په غذائي قسم ، د درندو فلزاتو په مسموميت د مزمنو گاستر يټو ((تيزايي)) او د کولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصفيه کاوه او پيري ښي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتک او انتي باکټريا ، ترکيونه چي په دی وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار د درملو له ډلي اوقطار اخي نشي ايستلي ، داځکه چي هغه د بشري ټولني د ژوندانه د ژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولي ش . سکرو د ديزانټري دايپيديم په کلوکي د ډيرو وگړو ژوند له مړينسي وژغوره . او د آسيلاي يامعمولي کلورا او بطني محرق څخه يي ډير انسانان بچ او خوندي ساتل . د سکرو اخي ډولونو او د هغو پيمانه ډله کي منگي د کاربولن د قابليت په ښه اړاس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار ښه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د بهود وداکريا تيسيديو نوی متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنې له هيني څخه پيمانه مستقيم ډول د زهرو مرکبونو شيرلو او تجزيي په نامه ياديږي ، وړاندی کړ او هغه ش د ((سکرو مېټورگی)) په نامه ياد کړ . نوموړي د فعال کاربن دغږ او طبق له لاری د ناروغ د هيني د تېدو آزمېنه او

استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

چه تفاوتی ؟

هدف تان ؟

هدفم این که گریه اش چه وصف داشت ؟

وصف آنرا نمیتوانم به شما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود بسیار به ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من آنقدر به این گفته ها توجه نمیکردم ، تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالکی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلوی - هشپاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصاً به قلم و کاغذ . آنقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نمی توانستم . وقتی قلم یا کاغذی را می دید ، تا آنرا به دست نمی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نمی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملاً خوانده و نوشته میتواند ، بلکه یگان حملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صنف اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به سادگی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملاً با تمام جزئیات حفظ کرده و هر وقت که میخواستیم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوز هم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

چطور ؟

طوری که یک روز ، گریه از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده پرسیدند :

در خانه شما کسی بیسواد است ؟

اگر باشد چه کار دارید ؟

برایش درس یاد میدهم ، تا خوانده و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صنف اول سواد آموزی را برایش می دهند تا بخواند . او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های مختلف آنرا میخواند و وقتی برایش املا گفته می شود ، بی هیچ اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و به ریاست تعلیمات عمومی معرفی می دارند .

تا راکمی ویرگی توان لری ، که به دیفسکرو باندی د وجود اوتی - و پوریتونونه نهات شس . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگبی دمحتوا اوه حجروکی دننه د مایعاتولنف سم او برابریدی شس . نن ویرج کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونیکی - حالتونو مونه واخلو ، چی د انتراسویختود داخلیدوله لری او - قاعدی معالجه کیزی اونی او لوی رفتهایش نتیجی تری حاصلهزی . د خورو درطو ، کیهایی اسبابوسخت اوحادسمویختونه ، سختی - سونی ، د مفصلوهغه پیوسوبونه چی تداوی می شه اندازه پیسه سختی ترسوی کیزی . برانشتی سه لندی ، دحمل توکیکوز ، د شرایینو د حلب اوختی عقلی اوخصی ناروی هم دانتراسویختونو د پورتی قاعدی به مرسته له منته لری .

نن ویرج د طبابت پوهان انتراسویختونه ، دهفو نارویو ، - چی د روانی پوی پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانتمو سواد و دیتوالی او ککرتیاله کبله باب اونخته راغلی دی ، هم به پراخه اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن کی ننوی ، لحنی ناروی لکه د زره اسکیک ، د معدی او کولمو پینتورگو او بگر ناروی ۰۰۰۰ چی د معاصر تمدن د نارویو لقب ویرکم سوری دی ، منخته راوری .

د پینتورگو د کیمت مزمنه ناروی یوه دیروخته او خطرناکه ناروی ده . اوس نوموړی ناروی د ((هندوی پینتورگو)) به مرسته - چی له یوی خوا دیرو قیمت آله ده اوله پتی خوا نی پیروسود را و د معالجه طرز هم دیرو خطرناک او داروکی دی ، تداوی کوی . میکروسفروکی کاربونلرونکی انترا یختونونه به آسانی او ریمکی - میتابولیتونه چی باید له پینتورگو لحنی وایستل شس ، را با سوسی او د تمولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسویختن د قاعدی به مرسته هم به پولیکاینیک کی او هم د کور به شرایطو کی کولی شو - لحن تر تداوی او معالجه لاندی ونیسو .

دنهی ۱۵ فیصده وگرمی نن رالونیکی نارویو سوره ، چی د - لحنو غیر احتمالی شیانو سوره چی انسان نن له هفوی سوره به تماس کی دی ، لیس او گویوان دی . الریکی ناروی هله له منته زلی شس او هله دنهی داکتران کولی شس ، بهمدی برخه کی ژور بیالیتونه تر لاسه کری ، چی دالرجن دول به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه دغه حالت کی هم د پوره بیالیتونو هیله که لیدله کیزی . به ورستیدوبو ، خلوروکونوکی د شوروی اتحاد به لحنو طبی مرکزونکی دالرکی نارویو به لحنو دولونوکی دانتراسو - یختو داغیزی خمری سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری - نارویان له رفتهیا خه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شس هم راقیمه شوه .

طبی اونجوبوی خپرونو ثابته کپی ده ، چی د سکرو انتراسو - یختونونه ، همدارنگه د زره اود شرائینو د حلب داسکیک - نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا لنگه چی به هته کی د - کلورستول اندازه برابری ، زره دیوتاسیمو او مگنیزیمو لاری اندازی د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شس ، داسکیک د پر مخگ د خطر سبب شوی . دغه حالت هغه همنوی سکواره - چیمپی د کوچنیو نهمگرو عناصرو د چارج شهوتونو لحنی منخته راغلی وی ، سمولی اوله منته وولی شس .

خود سکرو د بیگمنوپه باب خپری لانونی هم پیری دی اوه دی هم هر خه پای ته نه رسوی . داس شواهد اوسناد چوسی به لحنو حیواناتو باندی د تجربو او آزموینه اساس منخته راغلی دی ، شته چی به زینت کی د انتراسویختن اغیزی حدیقوی . ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونیکی نارویو د علاج اوتداوی به برخه کی نوی امکانات اوسانتیا وی رامنخته کری ؟

رازگله‌ها

گل سن: عشق آتشین مرا -
بید پر -
غنچه گل: برای نخستین بار
قلم به خاطر تو تپید -
گل میخک: قلم راه تو
هدیه می کنم و س -
گل شقایق: زنده گیم تنها
به خاطر عشق تست -
گل بنفشه: همیشه به یاد من
باش -
گل همیشه بهار: عشق تو
برای همین در قلم لانه ساخته -
ارسانی: -
شکره حسین ظفري

باور کنید

چند روز پیش در خانواده بود -
فتوف که در سایه سکونت داشت
طفل قوي الجته بی متولد گردیده
که دارای وزن هفت کیلو و یکصد
گرام می باشد برای جگرگیری ازو خط
شدن وضع مادر طفل توسط
هلیکوپتر از قریه شمالی به زایشگاه
مرکزی انتقال داده شد -
عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت -
فت و علاء مادر بیست و هشت ساله
و سرش هرد و صحت میباشند -
ارسانی سیاه کوهستانی بارز

در جهان ؟
بلی در جهان !
جارجیزا : آفتاب ، انسان ، تاب و ماد رنگلام را -
پرا -
آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته می کند ، انسان
را به خاطر این که آفتاب زمین است ، کتاب را برای آنکه تمام
دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطر این که هر روز مرا به
مکتب ، ماکولت و مدرسه می برد و باز وقتی رخصت شدم تا خانه
میرساند -
خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند
سوال بکنم ؟
بلی !
چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم ، بلی
استدلال قوی پاسخ میدهد در حالیکه از استدلال و منطقش
خوشم می آید ، به ساعت نگاه می کنم ، پوره (۶) شام است -
قلم و کاغذم را جمع کرده در دوسویه میگذارم ، از جا بر می خیزم ، خیلی
اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم ، در سیمای بدو میسر
نمیشد ، نهایت حس محمان تواری ، آنچنان که مردم با در مسلمان
تواری شمره اند ، من بینم -
امام ناگزیرم با انما حد افاضلی کنم -
مرد و تا دهن دروازه ، حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می
گذارم که فردا به خاطر تعبیه تراری از بوختی روشن و مدرسه
دار الحفاظه ، بوختی و مدرسه ، که سید محمد اعظم جان در آن درس
میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن بو -
ختی داشته باشم ، رزم به مدرسه اسلامی دار الحفاظه سری بزنم -
بعد دیدار را در بوختی تثبیت کرده ارم جدا می شوم -

خلال دیر روز هوا برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین
فرستاده بود ، به شهر ما ، تابون های روز گذشته را آب سازد
و رکودت سردی را درهم بشکند -
برب ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده آسمانی وات
در جریان بود ، آب این حوضچه انسوراهی بود ، سویی در سیمای
شهر ما ، دریای که سال هاست این از حرکت ایستاده است -
در این حال چشم به کبود ن بینم ساله افتاد که در دست
دردست پند ر داده ، سویی بوختی روشن در حرکت است -
کام عام ، اتند ترکرم ، نزدیکی دروازه بوختی به هم
بقیه در صفحه (۷۲)

بقیه از صفحه قبلی
آجا مجدداً اوی استخوان میگیرند و او تابی می نهد -
بالاخره بعد از طی مراحل ، استخوان با پیتر بوختی ها ی
دیگر ، موسی با زیر صاحب تعلیم بر سه در جریان گذاشته میشود -
بیطرحی بسیار مطالعه شد و ادب شعبا مختلف به صورت
فوق العاده امری برانجامد بوختی روشن را مو غل می سازند تا
این کود پنج ساله را جذب و امور دسی اش را به وجه احسن
تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ، آن از طرف صی مکتب
میروند بعد از عمر د بوختی به تحصیل ادامه میدهد که در بو -
ختی باز -
محترم سید محمد اقبال میخواهند که حاضرات طالبی از سرش را
در بوختی روشن حکایه شد ، امام که تصمیم گرفته ام حریسان
درسی این کود پنج ساله را در بوختی از زبان استادان آن
برای خواننده گان تراندر جمله ، سیاهون تقدیم بدانم ، موضوع را
عوض کرده میگویم :
خوب اقا صاحب ، اثر اجازه ، تا باشد که چند سوال را از سید -
اعظم جان بپرسم -
هر چه دل ناان است -
تشکر !
کود پنج ساله که تا اندم کجکاوانه به سخنان ما گوش میداد -
خود را آماده می سازد تا به پرسشها پاسخ بدهد -
ازش میپرسم :
به کدام مباحث دلاقه زیاد داری ؟
به ریاضی ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتوانگیسی -
در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟
می خواهم داکتر شوم -
چرا داکتر ؟
به خاطر این که انسان غای میسراند اوی تمام -
چرا نمی خواهی مثلاً انجیر شوی ؟
انجیر ما شین ها را ترسم میکند و داکتر انسان را ، نمیگویند -
کدامش معتز است ؟
هر دو -
نخیر ، نخیر ، انسان معتز از هر چیز است ، انسان !
چرا مگر انجیر ها در خدمت انسان قرار ندارند ؟
دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً
به انسان ، آنم انسان را میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند -
خوب نه ، بر صورت ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان و پدر -
جانت ، چه چیز را در جهان بسیار دوست داری ؟

پلی سلطان فوتبال

بقیه از صفحه (۷۲)
آمریکای جنوبی خط نادرستی
در پیش نگرفته اند ؟
جواب: نه ، زیرا فوتبال ایران
آمریکای جنوبی ، بیرو فوتبال
منحصراً فرد خوش اند ، زیرا
فوتبال در آنجا تهداب گاری
شده و روی تکنیک و مهارت
فردی استوار است و نباید بطور
کود کوانه فوتبال اروپایی را دنبال
نمایند -
سوال: ((ولی ترار - جمذوری

پالی)) ای این ضعف کار ترینان
برازیلی نیست که یکصداد
زیاد آنها ، در کشور های میسی
و آفریقای به سمت می ایفای
وظیفه نمایند ؟
جواب: من باشما موافقی
نیستم ، زیرا برازیل قهرمان سه
مرتب به جهان فوتبال است
و دارای فوتبالستان و ترینان
ورزیده میباشد و علت استخدام
مر بیون برازیلی در کشور های
آفریقای و می اینست که آنها
خواهان استفاده از تجربه آنها
جفت رزم عقبنده گی خوبش
در جهان فوتبال اند ، چنانچه
((زاکالو)) که در مرستان سمو -
دی به سمت می ایفای وظیفه
میکند ، سه بار قهرمان جهان
گردیده است -
سوال: ((دیجادی محمد و
سینگال)) آیا تکان دهنده نیست
و تکنیک مافوق و گرسنگی جهان
و مخصوصاً ((نور دوست)) برازیل
را با مباحث یعنی از فوتبال ایران

مقایسه کنیم -
جواب: نه ، زیرا این رهبران
حاکم بر کشور ها از جمله برازیل
اند که سیستم نادرست اداره را
در کشور های شان اختیار کرده اند -
من خواهان و طرفدار این سیستم
عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم
مادی بالای افراد جامعه هستم
و تا جائیکه به همگان میرهن است ،
نظامیگران هرگز مردم نمی اندیشند -
سوال: ((بلیز گولو - سوپس))
فکر نمیکنم که فوتبال فعلی
نسبت به عصر شما بسیار خشن
است ؟
جواب: نه ، فوتبال بطور
کل خشن نیست ولی بعضی
از فوتبالران از شدت و خشنونت
کاری گیرند -
سوال: ((شتیوان لانسول -
سوپس)) لطفاً نظر خویش را در
قسمت برگزاری مسابقات جام
جهانی جوانان ، تیم های امید
و زنان بگوئید ؟

جواب: این یت اقدام نیک
و شمر است زیرا جوانان برای
مسابقات حقیقی جام جهانی
فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند -
سوال: ((مر توهی - الجزا -
پرا)) آیا غیر عادلانه نخواهد
بود که فوتبالست در سطح شما
تا حال در کرسی رهبری FIFA
(فیفا) قرار نگرفته است ، آیا
تا حال به شما پیشنهاد هرری
فدراسیون جهانی فوتبال شده
است یا خیر ؟
جواب: تا حال از جانب FIFA
کدام پیشنهادی بمن صورت
نگرفته ولی به نظرم آنکای
(جاثو هاوالانو) رئیس فعلی
(FIFA) رهبر بزرگست -
از جانی برای من وظایف
سپرده شده جام جهانی مکسیکو
۱۹۸۶ مهم ، سترگ و طاقت
فرسایده است -
سوال: ((عمر تانکری - شوروی))
به نظر شما ممکن است که فوتبال
برازیل در مدت کوتاهی درخشان

گی قبلی خوش را باز یابد ؟
جواب: فوتبال برازیل با زهم
در جهان بی رقیب و شمراره
یک خواهد بود ، هرگاه رهبران
کارها را جدي و تعینات فوتبالران
و با ساخت گیری تعقیب و ادامه
دهند -
سوال: ((رو بور توگالس -
هسبانیه)) لطفاً نظر تان را در
باره مسابقات جام جهانی فوتبال
مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایند ؟
چرا تیم برازیل به دور نهایی
مسابقات راه نیافت ؟
جواب: جام جهانی ۱۹۸۶
مکسیکو برای من یکبار دیگر
خاتمه سرمو من نداشتی جام
۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت
و برازیل باید با زهم در دور -
نهایی بایست حضور می یافت -
اما باخت آن در مقابل تیم ملی
فرانسه غیر عادلانه بوده است
زیرا تمرینات بنالقی هرگز راه حل
درست برای شناخت تیم فاتح
نیست -

فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و ((سکوت شکست)) کوشیده ام رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی از تضادهای ژرف طبقاتی و چهره غمزه کودکان و نوجوانان محروم، الم ورنجهای زنان را که نمایانگر یک جامعه نابسمان و نهایت عقب مانده است انعکاس بد هم مجموعه بی ازداستانهای کوتاهم به نام ((زنجیر گناه)) زیر چاپ است و همچنان اثرهای دیگری تحت عنوان ((اندیشه های تلخ)) ((دیوانه و بر تو بید ریختم)) آماده چاپ است، امید که روزی چاپ شوند.

- همینکه با وجود گرفتاری های خانواده کی، سوزولیت شوهر داری و اولاد داری با وجود شرایط ناساعدت توانسته ای، اینقدر داستان بیانی بنویسی و چاپ کنی قابل تحسین و قدر دانی است. به خصوص که شما زن استید و در کشور ما که نویسنده زن انگشت شمار است.

برای تمام مردم و به ویژه زنان کشور بایه خرسندی و افتخار است. میخواهم در زمینه داستان و داستان نویسی گهای بیشتری از شما بشنم.

و نویسنده هنرمند و هریمد پده هنری همد تا به سایل عاطفی و احساسی انسان سرگردارد نویسنده بایست به طور جدی و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش داستان بر احساس و عاطفه خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر گذاری طوری باشد که جهت زشتی و خصلت های زشتی انسان را تضعیف نماید و نیروی نیکی و انسانی را در انسان بپروراند. انسان را از بیعدالتی بیزار سازد، او را صلح خواه برانبارد از جنگ و جنگ افروزی واد مکنی متفر سازد و او را به سوی یک فرهنگ و الای انسانی رهنمون شود.

طهارت و نظافت را در او پرورش دهد، ذوق زیبایی بسنبدی و عدالت پروری، آزاد اندیشی و آزاد بخوای را در نهادش بیدار سازد و پرورش دهد.

نویسنده ادبیات و خواننده ادبیات بایست به هیچگونه اسارت تن در ندهد و به طور بیگرو و آشتی ناید بر علیه هرگونه اسارت مادی و معنوی برزسد و نویسنده در وجود خواننده اش باید اینگونه رزم و یگاری تحریر و تشویق نماید.

خواننده و باخواندن داستان خوب جوهر آدمیتش پاک میگردد و جلایش میباید و هرچه بیشتر مطالعه کند به همان اندازه به سوی انسان والا شدن گام بر میدارد.

هنگامی سخنهای توریکی قیم نویسنده جوان کشور ما درین جارسید، از وی پرسیدم:

- درباره انجمن نویسنده گان چی گپها دارید؟
توریکی قیم آه زنی از دل برکشید، لحظاتی خاموش ماند و نگاه هایش به گلبگی که در گلدانی بود چسبید، لحظه ها خاموش بود و انگار که درباره چیزی می اندیشید، سپس نگاه هایش را از گلبگی برچید و از پیش قدمی برداشت و به سخن آغاز کرد:

- انجمن نویسنده گان اساساً یک سازمان صنفی است، سازمان صنف نویسنده گان و شاعران. این انجمن اصولاً مکلفیت دارد که از حقوق صنف نویسنده و شاعر دفاع و حمایت نماید و به شا -



مران و نویسنده گان نیازمند یاری برسانند و از هیچگونه مساعدت درین نه ورزد. وقتی یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه های گوناگونی منع القلم می سازند و از چاپ آثارش جلو گیری به عمل میاورند، انجمن وظیفه دارد که از حقوق همجو نویسنده و شاعر دفاع و حمایت نموده، قلم وی را آزاد و آثارش را چاپ و نشر نمایند. وقتی یک نویسنده و یا شاعر را در زندان می اندازند، انجمن مکلفیت دارد که به خاطرهای وی مبارزه و مجادله نموده، از هیچگونه کمک مادی و معنوی به او و خانواده اش دریغ نکند. وقتی یک نویسنده و یا شاعر مریض میشود، انجمن وظیفه دارد که دردت او را بمالجه و یی مساعدت های لازم را به عمل آورد. وقتی یک نویسنده و یا شاعر بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد که در کارایی به وی کمک نموده مساعدت های لازم را در دورویی کاری وی معاشی، به او برساند.

انجمن نویسنده گان وظیفه

دارد و مکلف است که به خاطر دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه و به خاطر آزادی قلم به طور بیگرو و شریک بخش مبارزه نماید. تمامی نویسنده گان و شاعران و اهل قلم را در انجمن گرد آورده و جا -

معه ادبی کشور را هرچسی گسترده، تروشگوفتر سازد. مجله انجمن (مجله ژوندون) را از انحصار چند نفر بجهون کشیده، در خدمت چاپ و نشر همه نویسنده گان و شاعران و اهل قلم قرار دهد. در معرفی تمامی نویسنده گان و شاعران و اهل قلم کشور و آثارشان بدین هیچگونه تبعیض و تعصب از طرفی مجله ژوندون و سایر مجار ادبیات جمعی اقدام نماید. در تمامی برنامه های ادبی، همه نویسنده گان، شاعران و اهل قلم را سهم سازند.

در اهرم هیئات های ادبی به خارج و در چاپ و نشر آثار ادبی و استفاده از هرگونه امتیاز باید نیت و عدالت را مراعات کند.

وقتی سخنهای وی به این جارسید از وی پرسیدم:

- درباره خود بگوید برخورد انجمن نویسنده گان با شما چگونه است؟ باشتاب پاسخ داد: - بسیاری با وجود یک من عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه کمک و مساعدت نکرده است. چند وقتی که من در انجمن کار میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه نوشته مرا نخوانده، حش اصلاح نکرده و چاپ و نشر نموده اند، هر وقتی که من نوشته های خود را به شخص مسئول داده ام با پیشانی تشر و برخورد مایوس کننده گفته است: قابل چاپ نیست.

در حالیکه توقع من به حیت یک نویسنده جوان و اتم یک نویسنده زن این بود که شخصی مسئول انجمن که وظیفه اساسی اش همین است با من با پیشانی باز و تشویق کننده برخورد مینمود و از رهنمای های استادانه اش دریغ نمیکرد. مگر من به

نوشتن ادامه دادم و داستانهای انرفیدم و به چاپ رسانیدم و تصمیم جدی دادم که اینکار را تا گه زنده هستم ادامه بدهم و در جا -

معه ادبی کشور سهمی باشم. - میخواهم در آخرین صاحبه - باره زندگی خصوصی شما چیز های بشنم.

توریکی خندید و گفت: اگر قصد از زنده گی خصوصی در ده های دوری من باشد، یک مقدار در آثار من منعکس شده است. به عقین که خواننده دقیق چیزهای از انهادری باید.

اگر قصد چیزهای بیرونی و ظاهری باشد، چندین سال پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی بودم خانواده ام مرا به شوهر دادند. اکنون سه فرزند دادم. یک پسر و دو دختر، فرزند ام همان در مکتب میروند و خوشبختانه اول نمره هستند. شوهر کارمند دولت است. تقریباً دو سال قبل کار رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت یک زن خانه به انبیزی و جمع و جار و مشغول استم و گاهی که از این کارها فارغ میشم، دست به قلم میبم و چیزهای را نقش کاغذ ها میکنم. از ایل به آنجا فارغ شده ام و در شهر کابل، زاد گاه پدری ام، در یک خانواده روشن فکر چشم به جهان گشودم. شروع کارم در مجله زنان افغانستان بود. مدت یک و نیم سال در آنجا به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد به حیت معاون مجله مذکور توظیف گردیدم، مدتی هم مسئول بخش زنان و جوانان روزنامه انیس بودم. ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور به ترك وظیفه شدم. آخرین کار رسمی ام در انجمن نویسنده گان بود. خیلی توقع ها و امید ها از انجمن داشتم ولی در آنجا حتی یک جای ارام و یک میز تحریر برای من نداشتند و یک کلمه هم از نسو -

پسندیده گی نیاموختم. برای اینکه بیشتر ازین تحقیر نشده و وقتم ضایع نگردد، ناگه بر رختی بدون معاش گرفتم و تقریباً دو سال من شوقه مصرفی - رسمی نداهم.

انجمن رهنمای خانواده

ولاد تعای شیر به شیر باعث بلند رفتن و نیات طفل و ماد را میگرد. در جهت ایجاد فاصله بین ولاد تعای و تقویت بخشیدن و نیات اطفال و مادران و تامین سلامت آنها و تقویه بنیه اقتصادی خانو -



ادامه تان میتوانید به نزد یکی از کلینیک انجمن رهنمای خانواد محل زیست تان مراجعه نموده و از خدمات آن که طور رایگان عرضه میگردد مستفید گردید.

از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار
مهربانی میکند، نمیدانم چه
کم بسیار برشانم
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او
هم برشان شود.

نطق: نامه گرفتیم از برادر عزیز
(ج. ل.):

جوانی است ۲۰ ساله، دو
سال می شود که با دختری دوست
است. هردو میخواهیم با هم
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما
راضی نیستند، نمیدانم چه
کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید.
جواب: بهترین راه حل اینست
که با هم فرار کنید.

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطق: نامه داریم از برادر گرامی
(ن. ک.):

جوانی است ۲۴ ساله عاشق
دختری ام که يك سال تفاوت
سنی بین ما موجود است.
هرقد برایش نامه نوشتم، -
جوابش را نفرستاد، نمی دانم
علتش چیست. لطفاً مارا راهنمایی
کنید.

جواب: شاید دوشیزه مورد
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش
کنید با فرستادن نوا سه های تان
وی را آگاه سازید.

نطق: نامه داریم از خواهر
گرامی (غ. ع.):

خانمی است ۲۰ ساله، باشو-
مرو خوشم یکجایزندگی میکنم.



گفتگوی دوستی

اولی: گفتی بچیش در يك سال
چند دفعه حمام میکنی؟
دومی: و له میشه يك يا دو دفعه،
و تو سال چند دفعه حمام
میکنی؟
اولی: جاری پنج بار.
دومی: و له کشته ماهی استی
ماهی.
ارسالی: محمد نادری

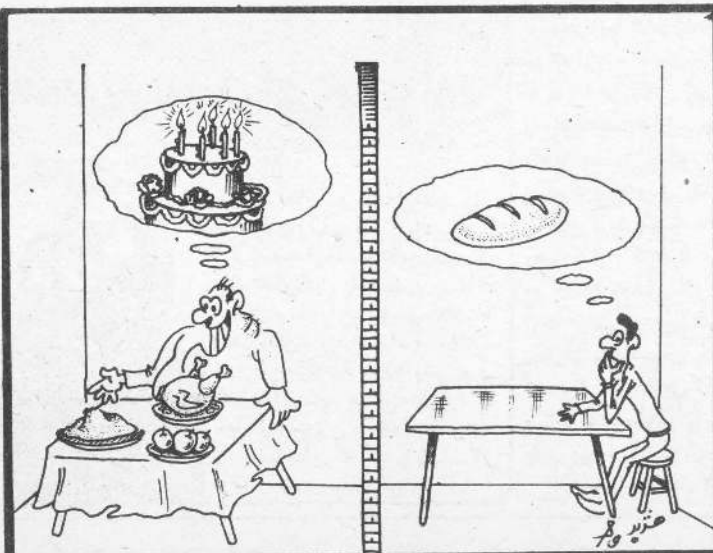
کجا بودی



موتری از ارتفاعی سقوط کرد.
عد و کشته و زخمی شدند.
یکی از کسانی که زخمی شده بود
ناگهان شنید که کسی چیزهای
در گوش او میگوید.
وقتی خوب گوش داد، این
حرف را شنید:
برخی از مرد، من نجات د-
هند و نواسم پنج سال پیش
موقع افتیدن از اسبه چار-
سال پیش در جنگ و بالاخره هفت
گذشته از آتش سوزانی ترانجات
دادم،
مرد زخمی در حالی که به زحمت
از جایش بلند میشد، با ناله
گفت:
ای نجات دهند عزیز، پس
شبی که می خواستم زن بگیرم،
کجا بودی؟!
فرستنده: نبیله کوهستانی

مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث.
زن: از چه فحمیدی که مؤنث
بودند،
مرد: به خاطری که پیش روی -
آینه نشسته بودند.
ارسالی: مسعود و شفیق



موقع مناسب

معلم - احمد بگو بهترین موقع
چیدن سیب ها چنی وقت است .
احمد جواب داد : موقعی که
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و
سگ او بسته باشد .

آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های
پخته بود ناگهان شخصی بلند
شد و گفت در تمام مملکت آدمی
پخته تر ازید من یافت نمیشود ؟
گفتند دلیلی هم برای گفته
ات داری ؟ گفت چه دلیلی
محکومان این که بدین در مسافرت
به جنگل های افریقا بدست
قبیله آدم خوران اسیر شد و او را
در میان دیگر بزرگ پختند و خوب
ردند .

نوکر جدید

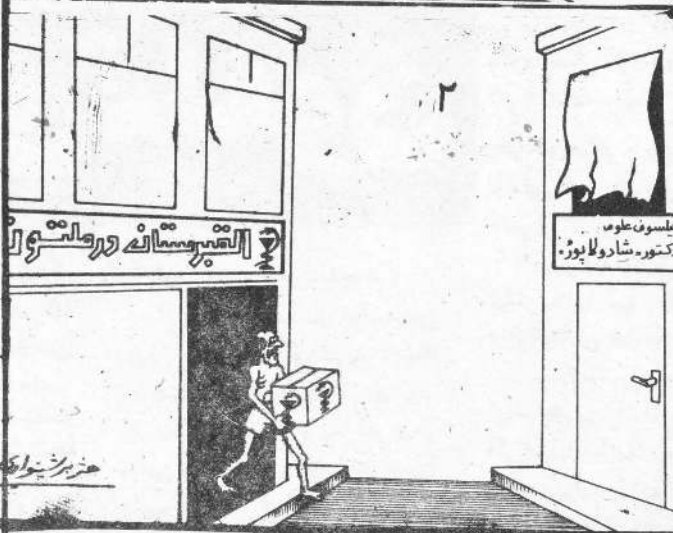
خانم به نوکر جدید شان گفت :
خوب گوش کن ماجای صبح را به
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه
میروند .

نوکر - بسیار خوب خانم اگر من تا
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را
به جای من نوش جان کنید .

پاسخها قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب
میروند ؟
- برای نشان دادن کتابچه
خاطر نشان به یکدیگر .
- یک دختر مکتب باید چی صفات
را دارا باشد ؟
- باید گلکسیون پوستکارتهای
و متن را داشته باشد و بداند
که مایکل جیکمن چند آهنگ
دارد .

- قهرمانان سرکرد افغانستان
به چه کسانی اطلاق میشود ؟
- به آنهایی که بالای یک پامیل
بنج یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مرخص میشوید . نزد دکتر بروید و پول نفی او را بپردازید . زیرا
او حق دارد با استفاده از این پول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفت
فتید به دو خانه بروید . پول در آنجا بپردازید زیرا او نفی
حق دارد زنده گی کند . اما وقتی دو را گرفتید . از آن استفاده
نکنید . زیرا شما هم حق دارید . زنده گی کنید .

انتقاد منطقی

از مسخره می پرسیدند چرا خورسوقت صبح بیدار میشود یک پای
خود را بلند میکند .

جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکشد می افتد .
صالحه (میج) متعلم ائمه فقهی

عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در بین راه
با خود خیال کرد حالا که میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی به ترم
میگویم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور
بای رقیق یا فزنی خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طبیب تان
کیست . لابد یکی از دکتورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشماره
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سنجاف . حالتان چطور
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست میبرم . گفته الحمد لله . پرسید
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهر مار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر
پرسید طبیب تان کیست ؟ گفت عزرائیل گفت : قد مشماره
ارامی بلقیس چند محصل بو هندی علم طب میسر

مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی
که ازدواج کرده بودند مصاحبه
میکرد . از مردی که حلقه ازدواج
در دست داشت پرسید : ببخشید
آقا . آیا شما از خانه زننده گسی
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :
البته . . . من پنج سال است که
از زننده گی خود رضایت کامل
دارم . . . در این صورت معلم میشود
که شما پنج سال است ازدواج کرده
اید . مرد بلافاصله جواب داد : نه
جانم . . . پنج سال است که
زنم فوت کرده و من تنها زننده گسی
میکم .

دوستدار مجله : شفیق حسین

فردافانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش
با دیدن وضع پسر خود سخت
ناراحت شد و شروع به لت و کوب
پسر خود نمود . وقتی مادرش از
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت
به لت کردن اصلاح نمی شود .
جرات میکنی ؟ شوهر با عصبانیت
جواب داد : آری . تو بد اخلاص
نکن . این پسر امروز شراب خورد .
فردافانتا میخورد . پسر فردا کوک
کولا میخورد . بازکی اصلاحش
میکند .

فرستنده : بنامید نظری توخی

رودندان

اولی : بامن جنگ نکن و اگر نه
۴۰ دندان را میشکام .
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه
است تو چطور ؟ دندان مرا
می شکنی ؟
اولی : بخاطر که حتما ۲۰ دانه
دندان از من هم از بین
میرود .

فرستنده : عبد الجبار عزیزی



مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

مره نمی شناسین

از خانه که برآمد، دریشی سره بی به تن داشت. داخل خشک شوی شد. بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد، اینبار دریشی فولادی به تنش بود. معلوم میشد که دریشی قبلی را به خشک شویی داده و دریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است. و آخراً - پان خرامان در جاده به راه افتاد. آهنگی را با اشپلاق ریزه میکرد و غوغا بپوشید. گوش میرسید. او بدین توجه به اشاره سرخ ترافیک خواست جاده را عبور نماید. ترافیک اشپلاق کرد. اما او اعتنایی به این اشپلاق نکرد. ترافیک جوان و علاقمند به وظیفه باز اشپلاق کرد. حس ششم اش به برایش گفت که همشهری در هوای دیگری است. با دو قدم به او خود را رساند و گفت :

- اشاره سرخ نه دیدی ؟

همشهری با دریش فولادی اشپلاق خود را قطع کرد و با غرور و بی اعتنایی خاص گفت : ((برو بی کارت))

ترافیک وظیفه خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :

- لطفاً دلبیره جریه تاد بکشد. همشهری تعجب کرد :

- ای کار به نقص تمام میشه . سه . . . تونیدانی که مکی استم . تذکره تا نرا نشان بدید .

بقیه در صفحه ۲۹۱

- چون در فایده که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوانم خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنم .

چون فراموش کرده ام که تئاتر یعنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده میکنم . متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم . اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برایم بگوئید .

حالا دیگرو زنه برداری را هم رها کرده ام . تنها گوش تلفون را بر جدام .

چندی قبل به دکتر معالجم تلفون کردم :

- آلو، دکتر فکر میکنم دهن او آخر چاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است .

گوشم که در این اوایل خراب شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخ به گوش تلفون وارد شد شنید :

نهادم پرسرد کتوچی آمد و که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباست مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

آیا باید قصد برایت بفرستم ؟ از زمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به افسانه شهادت دارد . وقتی دلم نمیشود که به سرکار بروم ، به آمر ما تلفون میکنم یک بهانه دروغین میگویم .

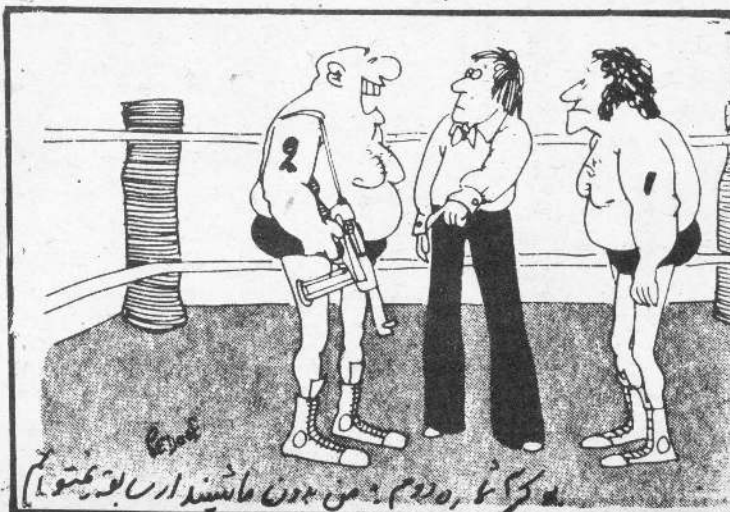
- رفیق آمر، امروز به سرکار آمده نمیتوانم ، تلفونچی برای ترجمه تلفونم خواهد آمد .

امرجواب میدهد : - فرق نمیکند ، تشهش ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .

وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور یک صلی کوچک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً این ها را آخره هم شماره آزاد . با حل شدن این معضلات حق دارم اشیای دیوانه شوم . تا زمانی که این وسیله مالی شخصی را نداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک ترین دوستم نمیتوانست بگوید :

- تلفون که نداری چگونه معنای هاسافل دمویت کم ؟



لبخند بیگانه هم آشنا است



در مورد بعضی چیزها نظرم را بیان کنم، یکی از همکارانم که در بهار شش بود، در گوشم گفت:

- تو خاموش باش، بگذار دیگران حرف بزنند.

و اما کسی که جلسه را اداره میکرد، دیده بود که دست بلند کرده ام.

از جا بلند شدم و در مورد برخی اشتباهات و تقاضای رئیس موسسه ما چند کلمه گفتم.

روز دیگر سرگتر رئیس امرتدیل را به یک ماموریت پایین ترکمه معاش کمتر هم داشت به دستم داد و گفت:

- اینجا رسید بدهید و امضا کنید که امریه را تسلیم شده اید و بعد از این بهتر است سکوت کنید و نه بیشتر این هم واقع شد میتواند.

از آن وقت است که در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.

به خانم گفتم که سوپ بی مزه است، او از نهادن خشم نزدیک بود منفجر شود:

- باید بایک آشپز حرفی -

از دواج میکردی، نه بایک حققدان فاکولته پاس. حالا باید خاموش باشی ها این که خودت آشپزی کن!

باری - یک سابقه فوتسال به نفع تیم مورد نظرم اظهار احساسات کردم. مردی که بهارم شش بود و از طرفداران تیم رقب بود، با ارنج محکم به قیوفه هام کوبید و نهاد رادر گلم خفه کرد و گفت:

- اگر میخواهی زنده به خانه برگردی، خاموش باش و در جایگاه بشین.

بدین ترتیب فهمیدم که به خاطر حرف زدن انسان لت و کوب هم نوش جان کرده میتواند. دهک جلسه اداری میخواستم

از وقتی بدینا آمده ام، بمن میگویند: خاموش باش!

تا زمانی که کودک بودم، هر باری که میخواستم در صحبت والدینم مداخله کنم، آنها میگفتند:

- کپ نزن! تو این را نمی فهمی! در مکتب ابتدائیه، زمانی که میخواستم به هقطارم چیزی بگویم، معلم با باقهر میگفت!

اوچه حرف نزن!

در لیسه، معلم در برابر توضیحات من، بلندفها دمیکید - پرجرفی نکلی (قلت را بربا خودت نگذار!)

در فاکولته، هر باری که میخواستم چیزی بگویم، اسبستان حرفم را قطع میکرد و میگفت:

- شما لطفاً خاموش باشید!

نظوشما را میدانم!

زمانی که خواستم ازدواج کنم، مادرم گفت:

- بچه جان تو کپ نزن! هنوز نهی فهمی که عروس یعنی چی!

هنگام خدمت سربازی، اگر در صف حرف میزد، دلگی مشرف نهاد میزد:

- کپ نزن!

زمانی که اولین معاشم را دریافت داشتم، از هم مطابقت مقدار پول دریافتی با آنچه که در جدول معاشات نوشته بود، به تحملدار شکایت کردم و اودر جواب گفت:

- تو نهاد حرف میزنی! اگر میخواهی معاش بگیری همین بود که برایت دادم اگر نخواهی، میتوانی باقی مانده آن را هم به من بدهی.

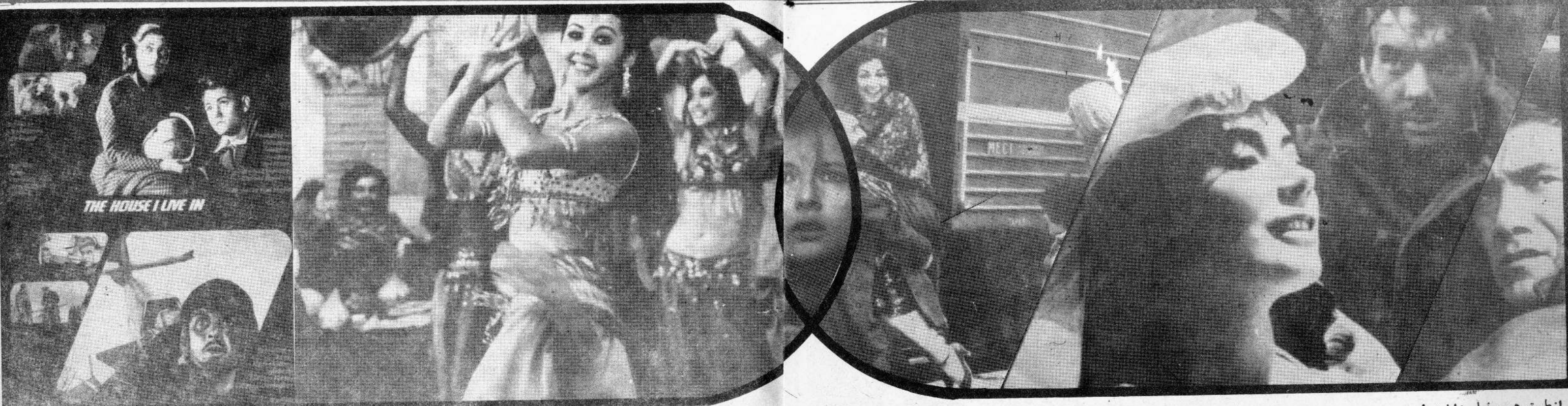
وقتی برای اولین و آخرین بار

دوستی با من بود

دوستی با من بود



دوستی با من بود که در یک لحظه تمام دنیا را دیدم



جهانگیر دم درباره لنین از طریق موسفلم تهیه گردیده است. سالهای عبور و مرور ۴۰ : (وقتی توپ هابه صدا میآیند الهه های شعر خاموشند) این وجیزه قدیمی در سالهای جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ است درست ثابت شد. فلسمازان شوروی به خوبی میدانستند که الهه های شعر آنها حسی نداشته باشند خاموش بمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما (موسفلم) با بصورت - سر باز و انسر در قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی پیوستند (۱۹۴۰). نفر شده پورا به عن جبهه ترك كردند و يكصد و سی نفر آنها - در جبهات جان خود را از دست دادند.

وقتی هیتلری هانزد یک ما سکور شدند، ستد یوس با یست به آسیای مرکزی به شهر الماتسا انتقال داده بود. در اینجا یولاز وقفه کوتاهی کار سینمایی از مسر گرفته شد: نخست فلم های کوتاه از مبارزه میهن پرستانه و بعد فلم های طولانی تهیه شد.

در میان فلم های این سالها درباره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که - سراسر مناطق اشغال شده را فرا میگرفت، فلم های (منشی کیمه ناحیوی حزی) (توسط ایوان - پیرف) (بنام سرزمین مادری) (توسط بود و تکی) (تجاوز) توسط ایوان رم و دیگر فلم ها قرار دارد. اما از فلم های این دهه که - میتوانست در جبهه و پشت جبهه موثر باشد میتوان از فلم (ماشتکا) نام برد.

سرگی ایژنیشتاین در الماتسا آغاز به فلمبرداری فلم معروف خود (ایوان مخوف) کرد. فلمی که عظمت، زیبایی و فدا هییم آن و خصوص کشف تازه عنصر صوتی (اورتیکال) آن، تمام سینماگران جهان را به حیرت وامیداشت. متأسفانه این فلم ناتمام ماند.

در سال ۱۹۴۳ هنگامیکه دشمن به عقب نشینی آغاز کرد، موسفلم دوباره به ستد یوسهای یوتلیخا که دو سال متروک مانده بود، انتقال یافت. اینجا فلم دیگری تاریخی (گوتوزوف) توسط قبه در صفحه (۸۳)

تست دم

موسفلم در گذرگاه یک تاریخ بزرگ

ترجمه: ع نوری

کرد و در فلم (ایزور گراد) شعری را که باید بخاطر دفاع از کشور به منظور جلوگیری از تجاوز از سوی شرق ساخته شود، نشان داد. سرگی ایژنیشتاین به گذشته رجوع کرد و فلم (الکساندر رفسکی) را ساخت و بدین ترتیب تاریخ کلید درک زمان حال را به او داد. بود و تکی نیز در فلم های این نام انصران بزرگ روس را در خاطر هازنده کرد.

امام انقلاب بمثابة قسم اساسی فلم های این دهه باقی ماند. و با مساله دفاع از میهن توام شد.

جنگ جهانگیر دم دور نبود. باید صادقانه گفت که بسیاری از فلم هاییکه در دهه سی، در

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشد. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پرسده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر (نوع) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گرگوری الکساندر روف، پیس از (میری بویز) فلم های (سرکس) (ولکا - ولکا) و (راه روشن) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایسا که دنیای مسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کمدی فلمی سینمای باکارهای ایوان پیرف، مشخص میشد به گونه مثال از فلم (تراکتور - چیان) میتوان نام برد. آثار

را هترین فلم همه زمانه ها و همه ملل، شناختند. در سبیده دم عصر صدا: (الکساندر روف روسیه نوینی را برای امریکا کشف کرد. قبل از (رژنواو بوتکین) امریکایی ها صرفاً روسیه داستایفسکی را می شناختند. حالا آنها میتوانند حرکت و انتقال برجسته روانی مردم را مشاهده کنند. مردم با شادی و نشاط میخندند.

این بیروزی بزرگی است. و میتواند بهتر از آتش فتنه و سخنرانی مردم را ترغیب کند. (جاری چاپلین)

اینگونه سخنان شاید در مورد اکثر فلم های هنری موسفلم (رژنواو بوتکین) در نمایش جهانی فلم در پاریس (۱۹۲۶) مدال طلایی را کسب کرد. این نخستین جایزه ستد یوس موسفلم بود. در سال ۱۹۵۸ منتقدان برجسته و شناخته شده سینمای جهانی فلم (رژنواو بوتکین)

بقیه از صفحه (۳۰)

گل‌هایی که نباید...

((من خواستم عیاطف واحسان
ت درونی ام را بدینوسیله به مر-
دم بازگویم . وازده سال به
پایین رسیده ام راد بیوتلین-
ون با گذاشته ، و تا هنوز نازده آهنگ
در آرشیفهای راد بیوتلین-
ون ثبت نموده ام که از ساخته های
شاد کام ، فرهاد دیا ، نیسازو
الف آهنگ می باشند)) وقتی
ز نواد رامن پیدم که خود شی-
گم ایک از آهنگهای بیشتر از-
دهده بسته است ، ایسی از در-
گه کوتاه می گفت ؛
((با آنکه همه آهنگهایم راد وست
ام ، مگر آهنگ ، لهرمون بی
هری . میدانم نیدانی به بیشتر
دود توجه من است)) اینک
فرانواد جان رامن بیشتر به لهر-
مون مخلصانه می نواخت ، چیزی در
پنجره از او نشنیدم .
نویستم به راه مهربانی د لهر خود

من فکری کم که ده سال و
انزده آهنگ، آنگونه که رسم و راه
آواز خوانان قرار دادی را بدو -
ظنون است خیلی کم به نظر
می رسد. فواد را میزد و میخورد
خود را بر اثبات بخشیده گفت:
((از این مدت) چار سال و چند
ماه اینرا سر میزدم و نتوانستم
که کار آوازی بهتر رسیده می
باشد.))

در شمار بازیگرهای موسیقی
موسیقی هم موسیقی غزل است
که در ده های نزدیک گذشته
موسیقی گرفته و علاقه ندان
بشماری یافته است. در کشور
های هندوستان و پاکستان و کشور
فوجان، هر روز پس از روز پیکر
رسم علاقه ندان و خواستاران
پس کتب افزون میگردد و آواز -
خوانان جوان و تازه کار از آهنگ
پس سر بر می آرند. نواد -
ان نیز یکی از دوستداران و -
موسیقی غزل است و میگوید که :
(به موسیقی غزل و کلاسیک علاقه
ند و پیوسته ای دارم) من به این
نوع نواد از مشربم. زیرا
برچین است. پس چراتانها و
دل نخوانده است. پاسخ او در
دل چنین است :

(از اینکه بیشتر نه در محافل
مادی شهریان به آواز خوانسی
بر دانه زدن و قند انجفیل مو-
یعی جازوا مکنه ای جازوا بیشتر
رجح میدهند. پس ما هم
خواهیم داشته ایمان برابر
وقی آنان باشد) خوانند مگان
ریز! آشیان نیز برین نظرا ستید
با موسیقی ملی و میهنی خود کار-
ایر موسیقی عرب یا میهنی ندر آبا
اصلاح (کرم آمده) است.

آیا موسیقی شرق فقط موسیقی فرد
اند و است و هیچ دست و صدایی
ندارد که جوابی در بخت افغانی
ها یا یکی ها باشد ؟ آیا اینکه -
این ما استم که خود را با فرهنگ
بیگانه آلوده ساخته ایم ؟
فواد رامزی گوید : ((موسیقی ما
همه چیز دارد . هم با سخنگوی
وجد و سماع و هم برانگیزند و عوا -
طف و احساسات و هم انگیزه -
است . اما من هم نمیدانم که چرا
مردم ما بی آنکه بداند ، بهمان
های بیگانه دست و پا می چنانند))
وقتی از فواد رامزی پرسم که
چرا دهه ای از آهنگهای پراد پو
تلویزیون از کیفیت خوب برخوردار
نمیستند ؟ می گوید : ((چون ثبت
آهنگهای هر هنرمند در ماه « قبله »
قرار داده شده ، یعنی اینکه یک
هنرمند به اساس قرارداد قبلی باید
ماهانه ، چند آهنگ ثبت نماید .
پس از آهنگهای قراردادی چه
بهرمن می آید همچنان نوازنده -
گان نیز قراردادی اند که چندان
دلپسند نمی ویزه ای به نواختن
سازهایشان ندارند . جای -
مساعد و خوب برای تعین وجود
ندارد . دستگاه ثبت خوب بهر
نست و . . . و دیگر اینکه خود
آواز خوان باید در مورد آهنگ خود
دقت و کوشش بی نهایت به خرج
دهد تا آهنگی را که ثبت و اجرا
می نماید که از کم سزاوار شنیدن
باشد .))

یکی از نکاتی که باید روی آن
انگشت گذاشت، ((کاپی خوانی))
است. که دیگر برای عده ای از
آواخوانان مجال اعتیاد را گرفته
است. تا آنجا که بعضی هایدون
اینکه کمترین سواد ی در سورد
آهنگ مورد نظر داشته باشند به -
کاپی خوانی آن می پردازند . وای
بر حال آواخوانان ارلی اگر آنرا
باز شنود . نواد راضی گردی :
((کاپی خوانی تا جاییکه از اصل
آهنگ به دور نماند ، بد نیست .))
نواد راضی به آوازهای مرحوم
استاد سر آهنگ و احد ظاهر ،
فرهاد دریا و نیز رشار و آواخوانان
هندی به مهدی حسن ، غلام علی
وانوپ جلوتا ، دلپسته گی ریژه ای
دارد . در مورد موسیقی اینگونه
نظر دارد :

((موسیقی روان آدم را آرام نگه
میدارد))
از تین اهنگهایی که فواد
رازد درست یو عای راد یو نیست
نموده است ((بی گفتگو)) نام
دارد
و اما کون در مورد ((بی گفتگو))
گفتگوی دایم آینده مادر -
انتظار اند .

استعدادها
ثروت ملی
ما



فان

بقیه از صفحه (۹۰)

بد و گرفت. من می دیدم که او
نگام صحبت کردن مانند پلنگ
بهرید و هنگامیکه اولین نقش خود
در داستانهای دنیا را دار-
د و یو حیث ملک بازی کردم.
تیلی موفق بودم.
شما همیشه در نقش های سپرد
موفق بوده اید. میتوانم از
صیلات هنری تان بیهرسم
چرا نه! وقتی در شوی -

سیدم وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد، به نظر
دریای آمد که جهانی را سیلاب خواهد کرد، و آن آب جاری بود،
آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت.

بام سلام کردم. سید محمد اعظم با صمیمت بیشتر و بیشتر
به من خیره شد، دیگر احساس بیگانگی نکرد، در حالی که دست
در دست داده بود، سوزی اداره بوهنسی در حرکت شدیم و آنجا
صحبت های با صبورین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میکردند
محمد کاظم وطنیار رئیس بوهنسی و نشان :

بنابر امریه وزیر صاحب تعلیم و تربیه، ماسید محمد اعظم را شامل موسسه خود ساختیم و عملاً او در یک دوره اماده گی پوهنتنی، تحت تدریس استادان قرار دارد.

سید محمد اعظم جان یک محصل بسیار دنیاطین پذیر و راسخ و اعتماد است، هیچوقت غیر حاضری نمیکند و یک لحظه هم ناهفت در دست نمی آید.

اداره بوهنهی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد کشور قرار داده است. تمام استادان که به صورت اختصاصی سپه اعظم جان را تدریس نمایند، با علاقه مندی فراوان در شانرا میسر می برند.

د روس این کودك پنج ساله تحت يك پلان منظم پېش برد
ي شوو وړاي او ژورنال مستقل ثبت اداره شوه تا تعلم برنامه
آموزش ان منظمآ تعقيب شوه بتواند .

چون این کودک نظریه سن خوردش درمکب هم درس می خواند
ما فاضلا داریم که این کودک را درمکب شامل صف هشتم می سازند
تا در آنجا وقتش می آید نگرند . و امور بوهنمی را منظمآ تعقیب
خواهیم کرد .

استاد عبدالرزاق امر د پيارتخت رياضي پوهنځي روښان :
هرچند ما د درس اعظم وسيلتاتين از ابتداي رياضي
باسيد اعظم جان شروع كړده ام ، ولي خاطره جالب من اينست
كه يك روز او را ياخود ديكې ازاعات رياضي به صنف سم پوهنځي
(صنف يانزدهم) بردم .

هر چند موضوع درس سله پیشرفته، انتگرال و توابع مربوط آن بود، وقتی از صف بر آمدم و موضوع را از سید اعظم جان سوال کردم، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت. دیپلماس انجیر فرامرز که بنیاد، استاد بیولوژی بیوهنرخی-روشان :

استعداد ذهنی سید اعظم جان فوق العاده است، مگر
از بارگاه خداوند بزرگ برایش آید، خوب تمامی کس.

نی برایش میدهند د یگر نه کس
بالای سابقه کار هنریشه حساب
میکنه نه بالای استعداد و لیاقت

۱. - گاهی هم تقدیر شده اید ؟
- بلی (۵) سالی قبل جایزه اصلی
کلتور را به دست آورده ام ، نه یلوم
افتخاری اتحادیه هنرمندان را -
برایم داده اند ، همینان بدل
صد ا ق ت بدل افتخار و بدل ال
دو شتی افغان - شروی رانیس
تعیین شده ام .
- تازه نایب رییس ست دارید ؟
- عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار
شاه) ین نقش کیدی خواهم
داشت .
- پس اینطور (نامه نگار شاه) !
- بلی !
- پسر رفتنی که پرسشهایم
خسته تان کرد .

نی برایش میدهند دیگر نه کسی
بالای سابقه کار هنریشه حساب
میکنند زنه بالای استعداد و لیاقت

گاهی هم تقدیر شده اید ؟

بلی (۵) سالی قبل جایزه اصلی
کلتور را به دست آورده ام ، نه یلوم
افتخاری اتحادیه هنرمندان را -
برایم داده اند - همچنان مدال
صدافت - مدال افتخار و مدال
دوشتی افغان - شروی رانیس
تعیین شده ام .

تازه ناچه رسیدست دارید ؟

عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار
شاه) یک نقش کیدی خواهم
داشت .

پس اینطور (نامه نگار شاه) !

بلی !

پس رفتنی که پرسشهایم
خسته تان نکرد .

بقیه از صفحه (۸۳)

مقرر علم

لباسهای فلما (ما ری ملک فادن) در نیویارک بزیان کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (ارایوچی سکلوتو) جابانی، برنده جایزه اوسکار میباشند. به ضرورت علی باین غنیمت است که هم آمریکایی و هم جابانی برای اجرای این وایف مناسب نیستند.

((علی)) ایستد لان بیرومون کار جابانی را کنار گذاشته میگوید: ((از کار او شما به بحث اندر خواهمید شد)) و من انزاید ((لگریه)) از اینستا کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارتی نیست و به علوای سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویورک به کارن علاقه نمیگیرد. پس به خاطر جذب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کنم به دست آوردن چیزی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کارم بر آن دشوار میباشد. ((خوشبختانه یا بدبختانه من یک نفس هم هستم، بنا براین تصویرگری برایم ارزش درجه یک دارد. هرگاه چشم انداز مناسبی میسر نباشد، احساس راحت نمیکم. از همین جا موضوع تلمس ((زنی)) قد بر من افزاید. در این تلم که میریادار نفس سال از تلمی پیایند که برای تلمیگر به تراز آن بواج شده نمیتواند زیاد ی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است از جمله ترکیبات حیوه بنابرین برای اطفال کوچک از محلول غلیظ مرکب برم استفاده نمیکند، زیرا مرکب پس از ترکیبات حیوه است و از راه جلد نمیتوان جذب کرد. در اخیار باید اذعان داشت که اکثر سانحات اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده ترین است که این حوادث قابل وقایع استند. در حالیکه مرگ به علت حمله قلبی، سکته و سرطان چندان قابل وقایع نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودکان از وقایع حوادث ناخواسته آگاه نمی شوند و سانحات خاکی اندام خواهد داشت و ضرر اقتصادی آن کماکان در حدود بیش از بیست میلیارد دلار میباشد.

هنگام تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نیم بودن استخوان های سر، گریه، منحصر به فرد قابل توجه بود. همچنان از نظر روانی اوسپار کنجکاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوشخص دیگر هم صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است. در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشت و نگهداری مطالب و مهارت از همه انتقال دوساره سایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتیم بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردم و باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، ولی سید محمد اعظم جان به مجردی که به من نگاه کرد، با گریه آرام و مو د ب که خاصه اش است گفت:

استاد شمس سلام! شما کجا بودید؟
برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟
او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان چای بزم اما در ترموز چای نمانده بود و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید. و بدین ترتیب تمام جزئیات دیدار نخستین را که حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد. خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار عالی است، طوریکه هنگام ختم درس در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کس باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود. هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفاظ کابل می داشتم. بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبال پدر کودک پنج ساله رسید محمد اعظم سوی مدرسه که در نزدیکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم. در جریان راه از سید انبال پرسیدم:
یک سوال که دیروز فراموشم شد، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟
بقیه در صفحه (۱۶)

مثلاً کتاب (ایکالوزی) را که برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ایم، اوبه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.

ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟

بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی ماثم است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در فاکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل فاکولته را که اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ سایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما سایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتواند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله منسی، سید اعظم جان مثلاً نصف دوم مکتب شده است و او موضوعات درس صنف ۲-۱۲، مخصوصاً از صنف ۲-۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برای بسیار ساده و آسان است ولی بایست یکبار مرور کرد تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت سایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر را که فعلاً هم با او پیش می بریم، جزئی از پروگرام درسی است و او محض است.

در اخیار می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه سایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند.

من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش مائور مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندم، ارگان های با صلاحیت دیگر به خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش رک کنند تا او بتواند به فکر آرام بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کسی است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.

روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روشن:

((من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات پیش رو لویکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدهات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه، بیولوژیکی، جسامت بسیار خوب و

میخواهید کودکان قاتل

بقیه از صفحه (۸۱)

در دسترس مردم قرار داشته - می باشد. بطور کلی میتوان ادعا نمود که مردارویی که در دواخانه و منزل فراوان باشد احتمال مسمومیت از آن بیشتر متصور می باشد. تا به تازگی دیگر که مسمومیت کودکان میگرد در قرضای حاوی ترکیبات آهن است. این نوع مسمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشد. انستی بیوتیکی کسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کودکان بند مانده و سبب خفه شدن او گردد. مسمومیت کودکان

کمان باد آروغانی مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در - اهلان. بانی که انژی یا حاس - سیت و بود دارد داروهای ضد حساسیت بوفرت دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منتهی است باعث مسمومیت اطفال گردد. در آخر از داروهای ضد - نامتکی هم باید نام برد که اینها سیرکازها سبب مسمومیت کودکان میگرد. در این مورد باید بسیار ناگادای توصیه میشود که هر - خاواده باید همیشه یک بوتل شربت آب گان در اختیار داشته باشد. این شربت تا به آبر بود - براد بلع شده را از معده کودک خارج میسازد. طریق دیگر ایجاد استفراغ تحریک قشای مخاطی در دهن باند است.

عامل دیگر مسمومیت استنشام گازات از قبیل تاین مونواکساید

است که عموماً در رکتورهای مسکن مورت و مین بسیاری میگرد. این گاز از احتراق ناقص ذغال و دیوید موتور ایجاد می شود. گذشته از آن، از مسمومیت ناشی از نفت، باید - انقار می افتد. هم باید نام برد - بخار بناید داشته و ادا - شتن کودکان به استفراغ تنه - وقتی مجاز باشد داشته باشد - که در حال بی هوشی نباشند. به - درغیر از آن، احتیاطی وارد - اوشده سبب ذات الریه بسیار خطرناکی خواهد کرد. در انارامورد در سرس بیرومون دو موضوع به لحاظ وجود ندارد که یکی مسمومیت با بودرنت و دیگری مخدر تمس با ما. این تیل در وی میباشد. بسیاری از اطفال این خوش دارند که بهر حال داندن کودکان - تان نشان به بدن آنها بود و باس - بدند و اس ازینکه این بود

حای سلیبا میگیرم است و اغلب کودکان در این به در استنشاق میکنند و سار ذات الریه میشود. این نوع ذات الریه در کاند ا - هر سال در حدود ۲۰ کودک را - میزند. بنابرین توصیه میشود که بعد از حمام، به بای بودرنت از روغن های مخصوص اطفال استفاده کنید. مقدم شدن بوسله با تین تیل در وی ارسال است که والدین باید مراقب آن باشند. معمور این سانحه بدین ترتیب اتفاق می افتد که در حالیکه در سگاه تیل در وی روشن است و کار میکند آما سر به حیثیت تا تیل در ونده را خالی کنند یا اینکه با تین تیل را خاموش میکنند و پس قبل از اینکه به بای آن متوقف شود به آن دست میزنند. ایستار تاکنون سبب قطع انگشتان عمد



د سهاره مشتي

تر ټولو مهم

په رسمي دفترونو کې تر ټولو مهم د
سهار حاضرې، د رسمي ورځې او د
مازند ټولنیزو شخص د .

محتکر

محتکر هغه څه دي چې په
دوه پښو حرکت کوي . طبیعت او
مجازي پېچ دې او یا سمان
کې د ورځې په لید لوسره د پېچ
ژر متاثر کيږي . وچکالي، دلار و
بندیدن او د بیولوژی یوازینی
مساعده محیط دې چې دغه
دناور پکې خوښ او خوشاله وي .
دغه عجیب او غریب ژوندی
موجود نږدې حده حریر دې چې
که خلکو کونډه دنیا هم په خپلو
زیرمو وړیا ت کړي، بیایې هم
سنگی نه مریږي .

اعلان

نطاق : د غیزي نیولو په زړه پوري
لوېس .
نطاقه : هغه لوېس چې کلونه
کلونه روانې دي، خود -
اتلوالی جام یې چانه
دې ترلاسه کړي .
نطاق : دغه لوېس د سهار لاسه
شپږو بج وڅخه د ماښام تر
اوو بجو پوري، یې له خنده
روانی دي .
نطاقه : مینه وال کولای ش چې
هره ورځ د دغو لوبوننداره
وکړي، اوهم کولای شي
چې برخه پکې واخلي .
نطاق : نویږه وکړي اوځانونه
د سرویسونو تر ټولو نېز دې
تم ځای پوښته ورسوي .
نطاقه : د ټکنو بیه یوازې یوه
افغانی .

پا سپور څه ته وایي؟

(پا) په دري ژبه کې پښو ته
وايو، او سپورت امان ته ویل
کيږي . اوس نو یې له خندا ویلای
شو چې : پا سپورت یانې د پښو
سپورت .

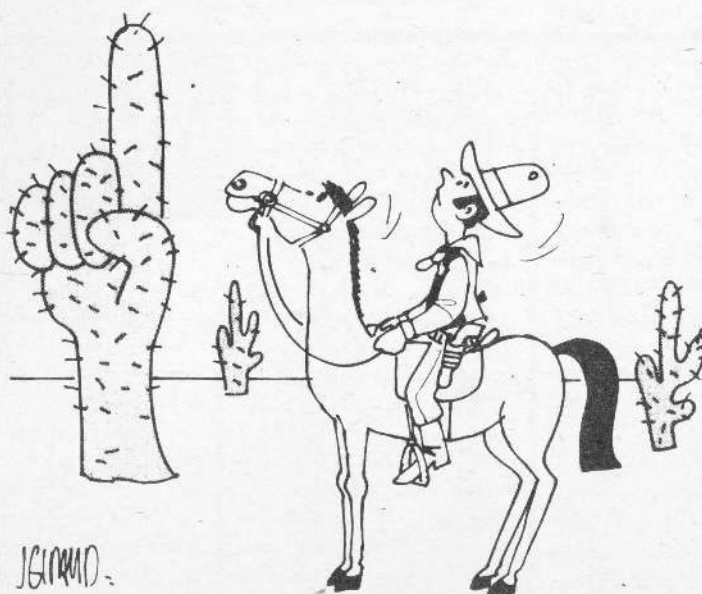
د ما مور پټه

که کم مامور د چاپه کاروي ، نو
لومړي دې په کور او د وظیفې په
ځای کې ولیدل شي . که چیرته
په دغو دوه ځایونو کې نه وي ، نو
حتا په دناوای، کویونې مغازي
اونیلوتا نک تر مخې لیکه کې ولاړوي .
اوکه په دغو دري ځایونو کې هم نه وي
نو د هغه په ماموریت باندې هر ورو
شک په کار دي .

خو ورځې د مخه د آواز مجلی د ریمه گټه لاسه
چاپه واوښته او په هغه کې یې د هماغې روانی
میاشتی، یانې د جوزه، او راتلونکې میاشتی، یانې
د سرطان دراد یوا وتلو یزبون د خپرونو (تفسیر
اوقات) خپور کړي و . حال دا چې مجله د همدغه
کال د دلوې په میاشت کې د لوستونکو گوتونه ورغله
اوس لوستونکی نه پوهیږي چې د خپرونو دغه
معرفی د راتلونکې کال د سرطان د میاشتی
(پیش بینی) ده، اوکه د روان کال د سرطان
د میاشتی (پس بینی) ؟
که څه هم په خپله مجله په دې هکله چوپړه
خوله پانې شوي ده، خو د حالاتو ګونکې اومبصرین
په دې نظر دي چې دغه کار د مجلې د کارکوونکو
پوښت دي . ځکه چې د تیر سرطان په میاشت
کې د بریښنا وضعه چندان ښه نه وه، اوامکان
لري چې د بریښنا وړیدونکو او وړیدونکو هغه وخت د نلو -
یزبون او راد یو خپرونې نه وي اوریدلی . د دې لاسه
پاره چې څوک په دې برخه کې هم یې مالوماته
پانې نه شي ، نو دا ځل (پس بینی) ضرور
بریښي .

پس بینی
پس بینی

پټي وال کتاب پښتون



16mm



د کچالو خیال

هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو پر مفلسانو او تنگ لاسو خلکو به چې د پلو و نه درلود، نو د پلو په دای به یی ((خیال پلو)) نوش جان کاوه.

خاوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شپږ سوه افغانی ده، نو تنخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی دا چې پلونه شی خورلای، بلکه خیال پلوم د دوی وچې او سپوږي کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چې دغه ډله خلک د ژوند ورځنی خرڅ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چې د - ((خیال پلو)) په دای خیال کچالو، خیال - شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه څوک چې د بنار په لوړو ټوپکو په خپله میاشتنی تنخواد کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولای شي چې د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره ډوډي تر کولمورسوي.

د ضرورت وړ مواد: که چیرته د کورنۍ غړي پنځه تنه وي، نو یو کیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی پیاز دا چې تازه رومیان په مشکل پیدا کړي نو دوه قاشوقې وچ او خیالی رومیان، درې قاشوقې یا یوه خمخسی خیالی غوړي، مالګه د ضرورت په اندازه، دا چې د لرگو اوسکرو بیه ډیره لوړه ده، نو په دای یی یو

پایه خیالی ډیزلی شتوپ او وچه خیالی ډوډي چې هرڅومره خورلای شی.

د پخولو ډول: له خیالی مینه لوړو سته خیالی د یو د خیالی شتوپ له پاسه کیزدې او خیالی غوړي پکې سره کړي. که چېرې غوړي سره شول نو هغه خیالی پیاز چې مخکې له مخکې توتی شوي دي سره هغې غوړي په غوړو کې سرکړي مخو یی رنگ کلابی شی ورپسې وچ او خیالی رومیان د دوه د قیقو له پیاره د پیازو سره یوځای سره کړي او بیا هغه خیالی کچالو چې په خیالی جاقوسپین او غوڅ شوي دي، د یو د وروا جوړي. له خوږه لږو وروسته پنځه شپږ خمخسی اوبه هم پري وروا جوړي. که چېرې دغه پورته کارونه په ترتیب سره ترسره شول، نو بیا د نیم ساعت له پاره انتظار وپاسې، خوشناسی په ذوق او اشها برابر خیال کچالو پاخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی دستر - خوان وغوړوي او وچه خیالی ډوډي په مزه - مزه ورسره وخوري.

خودې ته مو پام وي چې له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کې دروگرځید، نو په خوړلو یی عرسنه مه کوي، بلکه چې ډاکتران وایی چې: ((له ډوډي وروسته تازه میوه کته لري)).

د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چې دگرځنده پلورونکو او ترافیکو ترمنځ د پلي لاري په سر لانجه به څه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که څه هم داساله په بناروالی پوري هېڅ اړ نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چې په یوه بیت کې یی خلاصه کوم: ((هر سړي پیدا دې خپل خپل

کار لره کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرګند ده چې په بازار کې د مواد وپیه له کنټروله وتلی ده. تاسو به دې - هکله کوم تجویز لری؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسوله ډیرې ښې مسالې سره تماس ونیو. باید زمانه انوښت په ډاګه شوي وای. هو... ما به دې برخه کې یو پېشنهاد وړاندې کړي دي.

چې متن یی داسې پیل کړي: چې په وسعت تفتیش څه کارونه شو څه ضرور چې ریاست وېد تفتیش خبريال: تاسو وایاست چې ډوډي پخوونکی تر سخت کنټرول

لاندې دي آيا د خبره سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونو یو له لاري د اګار کولو خوموز په خپله خان ډوډي پخوونکو ته هغه وخت ورسیو چې ډوډي مویه کاروي. ځکه له دې متل سره سم: ((اول خان بیا ارام))

خبريال: مدیر صاحب د ا متل داسې نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خو ته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چې په هر څه کې تقلب رافلی. په متلونو کې... دا هم زمانوښت دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتنه د ملی بس په باب څه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنې کوي داساله به ما څه - اړه لري. ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د امتل دینه دي - اوريدلی چې وایی: که دې خپل کار هم وي، غلی اوسه. هو... دا باید هیزه کړي چې د امتل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي.

اوس که څه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چې زه نور خوابونه نه لرم. زه هم ځکه د بیو د ټینګښت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی ((خیالی))

گلچین

از: ریدر ایست چاپ لندن
مترجم: ستاره

• مواد مخدره تواریخی بزرگ نسل جوان

• تجارت سویدن این کشور پیشگام

در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره
برای جهان آموزنده است

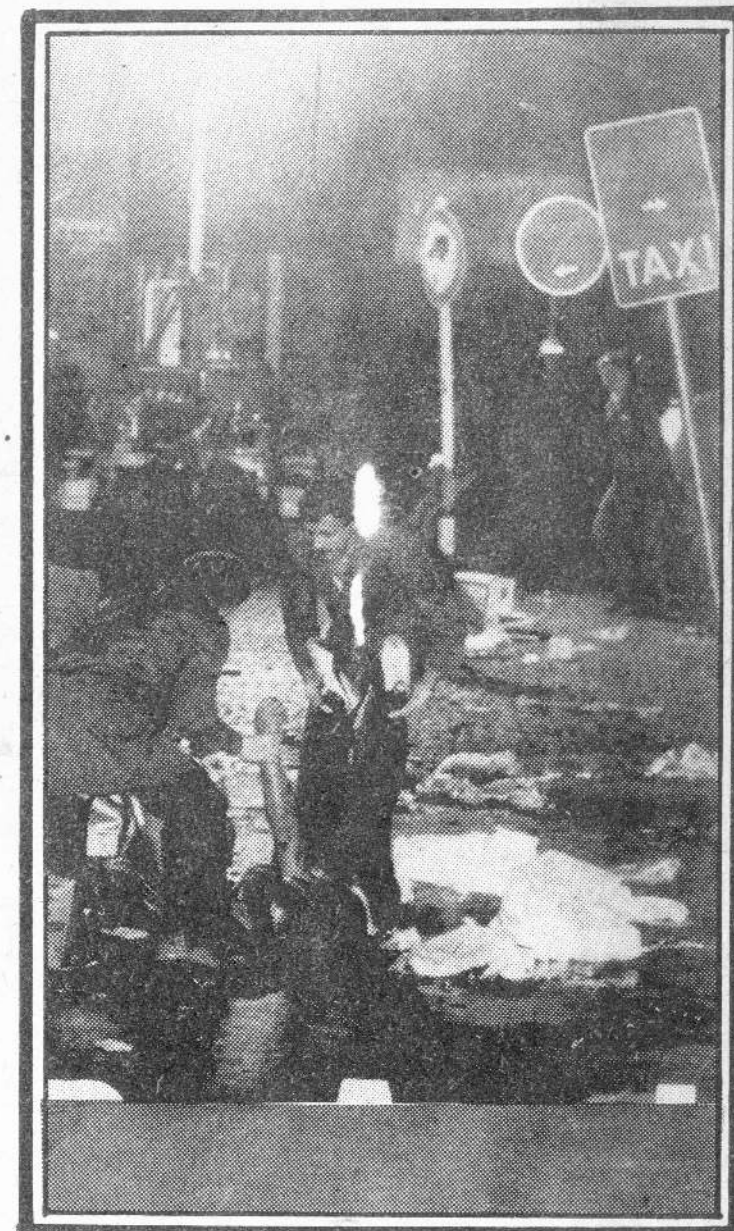
اقدامات سیدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها داشتن حداقل یک میلیون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوگیری از پخش و دست اندرکاران این مواد را بگیرد. بنابراین ترافیک مواد مخدره خلاصه همان نسل جوان، هنوز هم در سرخط و قلمرو است. سیدن که با پولایم های مشابه مواجه است، یک سلسله اقدامات تدریجی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سیدن از روزگاران پیشین در معرض تهدید مواد مخدره قرار نداشته است. چارراه (مالها) سنگم و چایکه جوانان مشترک در آن صرف و دود کردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (مار) جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ریه افزایش گذاشت و طریقه حتی وکلا و مسئولین تعقیب و مقادیر روز افزون کاناویس و امپتامین هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نمی گردیدند.

ولی مردم مادی سیدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتی مواد مخدره را کنار گذاشت.

از نیمه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنگناهای ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیای این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تقلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله از جمله ۷۲ پسر یک نفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوایل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۹۰)



تدبیری خود که او هم از کارگردان دل پرخونی داشته رفت و گفتم :
- خوبیدی از کارش ؟ هدایتی که به نام کرد ؟
حال چی باید کرد ؟

همکار قدیمی با چهره زنده و چشمان بی قرار و آسودگی در قلاب صبر راست محکم ایستاده بود :
- دستهای را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بوی تسلط بر خشتن میکشید ، بی نیایه بود و سر انجام سخنان و سخن کلام پیرویش و قفل نهانش را - گشود . چنان به گری و تند و به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید . برای این که آتش درین من و خونی را گرم روشن نگه دارد ، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکند . اما نامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود . دوست باید کوتاه و اندام چست و چالاک اقبال - صبر با راهبرین کشیده بود . با شور و سرایت نهاد پایین و بالا رفت و به شرح اندیشه هایش می پرداخت و طرح اوگانه در هنرمندان به دور مار - گشتن شماره کار تیار و کارگردانی بود . ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود به پا خدود ماندیدم :

- اگر چهاره مرا خواست ، اگر ازین پویش طلبید ؟
صمم در گشتن راهی که در پیش رو داشتم برایم سخت دشوار بود . نیدانستم چند روزی منتظر بمانم یا با تیاتر و کارگردان بکلی قطع و بیهیتم و حتی تشنه راه جانش بردارم . انیساری جهات با تیاتر و کار گردان هنوز پیوند داشتم و هنوز اهدم را بکلی نپهنده بودم یا از دور و یار آن خاطره های تلخ و شومین نهادی به خاطر داشتم . هنوز به ام در آن ، جا داشت . آیا میتوانستم از دیدار بکلی چشم پیموش ؟ آخر در خواب میداری اوچلوم بود . چطور میتوانستم دوران خوش طبعی گذشته را فراموش کنم یا از آن - بکلی بگذرم ؟ روزهای نهادی نزدیک تیاتر می آمد . در گوشه خلوتی می نشستم . کیک میدادم . چهره ها را از دور و جستجو میکردم . با سر روی پیچیده - گرداگرد صمم میگشتم . سینه ام را از هواوی آن - صانداشتم . با چشمم در دور و یار و رفقه آن را - صمیمم . وقتی کمتین شانی از لطف و آشنایی نمی یافتم ، میپنداشتم که سراسر زنده گم مثل سایه لرزان و سرگردان درختان بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است . در این صورت صبری را که - دوستم کشیده بود و چیزهای را که دیده بودم - تاثیر زهر آلودی داشت و انگار مرا صمم صاخت و مرا بر هانیکند تا هر طور شده انتقام را بستانم . کم کم این فکر قوی و تهر گشت و سر انجام سراسر وجودم را صخر ساخت .

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و فسونگری بود . کار او زود و در انگار و خالهایی بود که از سالهای - سال ز هنر را نداشت بودند . گاهی به کارمن مخفید . زمانی مرا ملت میکرد . گاهی با صمن دلجویی داشت . گاهی برای مرگش ام انصوس صخورد و آن را هدر رفته میپنداشت . کم کم همه یاد بود ها به طرز انصوس ماندنی از من فاصله میگرفت . انگار زنده کی منتقل داشتند

حس میکردم که میان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند . موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم . او کم - سرا نمیداد و من قادر به درک او نبودم . فکر میکردم سرو کارم به جاهایی کشیده که از آن به شدت متنفر داشتم .

سر انجام به سرم تیرش را گشاند و گفتم :
- باید کاری کنم که برای تیاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تالشکاری .

بهت و صورت صمم سرانجام را فرار گرفت مدتی ساکت بودم . نیدانستم چی جواب دهم . در اول شرم و خجلت از سر و صورت صمیم ، مدتی بیملک بودم . به تندی خود را فراموش کردم . - آهسته آهسته چینی در من شکست . هر چه در - گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشت و خود را میان زمین و هوا ملایم میپنداشتم . هر چه در آن - لحظه نتوانستم مرا به کدام صلی واداد ولی از همه چیزهای قدیمی روگردانم کرد . در هوای نیکو نفس میکشدم . به تندی کعبه ای ز هنر را از چهره های تازه انباشتم . سر انجام صمم گفتم . یک صمم ترسناک و باور نکردنی .

بامداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم . دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم . ساعتها گفتگو و بحث و مشاجره ادا می صمفتم . یکی را به دادن نقش مرکب صمی اهد و از صمختم . دیگری خوشتر راه گزین میپالید . یکی دیگر مرا ترش نجات میپنداشت . خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم . یک ماه نگذشت که گهی و غوغا و چند بانگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تیاتر تازه مشکل گرفت .

شب و روز هر چه به دست می آمد - تک ، کلاه پتلون ، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صممهایی که خود خلق کرده بودم ، ذخیره میکردم . شب ها تا نیمه شب در - مقابل آینه میایستادم - صمم به چشم صمزم . کلاه و لنکی به سرم میگذاشتم . حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردم . صدام را بر روی صمادم . گاهی به نقد خود را در قالب نقش جا میدادم . سر انجام یکی از تیاتر های شهر را آجساره گرفتم . روجه همه خوب بود . همه با جوش و خروش کار میکردند . بسیاری کار تازه ، باب طبع شان بود . کم کم مردم هم رجوع میکردند ، همه آینده بانام و نشانی را انتظار میکشیدم . آهسته آهسته تنهمن پیش میرفت . وقتی بانگران را بانام و تخلص صدا - میزدم همه تعجب میکردند . سالها بود که آنها به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند . در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت . اما مدتی نگذشت که گرد و خاک و سرماها را سرمام ساخت . به جز یک اتاق خالی ، اتاق دیگری وجود نداشت . هنرمندان همه در آن نمیکشیدند و صمم بودند که ساعتها در دلهای انتظار کنند . بیکاری ، گرد و خاک کم کم تاثیرات را بر صمم و دیگر شوره و شوق و نظم پیشین وجود نداشت . ماتیت نمایش آغاز گشت . سالن پر از تالشگران

بود . بیم واحد خاصی در چهره های هنرمندان موج میزد . صحنه طور لایق روشن نشده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد ، بانگران به گفتگو می پرداختند و سایه های شان به گوشه و کنار صحنه میخیزدند ، میدهند . دراز و کوتاه ، و از هم جدا میشدند . همه بانگران در میان سایه های خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود . گاهی که به گفتگو میرداختند ، انگار هدیمان میگفتند . پاکابوسی را شرح میدادند . گاهی هرج و مرج و زمانی مکی طولانی و در دناک و لحظه بعد نهاد خشن و صمم یا نا هنجار و در دناک و لحظه بعد نهاد های دور و سار صحنه تسلط داشت . سر انجام نمایش کم کم نظم گرفت . حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت . نمایش روشن ریا نیت به اندیشه قدسی مبدل گشت .

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه پا گذاشت . با صمم کی تمام با صدای بم و شکم آهسته کی خالی از هر گونه ترم و شفقت بود ، گفت :
- در تیاتر و بانگران اینها هستند . وقتی نظر انداختم خوش بود . کارگردان - سایه ، از هر طرف که چون بد میزد و در پهلوش چند زن بهادر ، طرنداران با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند . این صمم منظره ، بی اندازه ما را ترساند . بکلی مانگور شده بودیم . شش خوریم نظم صحنه و سائل بهم خورد . نمایش تعلیم شد . همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بوی از سراسر وجود شان گذشته است . من و دیگران که در گوشه بی تشنه بودیم با تیر و تاشانی از جای صمم پیش میزدیم و در میان سمل تالش چنان کم و صمم شدیم . لحظه های اولی سکوت مرکبانی در سالن سایه - انگند . همه کچ و صحران بودند . صمم مردم به درون صحنه میدهند و آدم میخوانست بیهیتم که در - اطراف صحنه چگونه صرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند . سالن پر از صمم های توام با خشم بود . بانگران ، بیچاره بکلی خود را باخته بودند . وقتی جار و جنجال به اوج خود رسید چاره جز ترک صمل نداشت .

دچاره فلاکت و بدبختی آغاز گردید . تمام زحمتهای به هدر رفت ، بانگران آواره و سرگردان شدند . وقتی یک هفته گذشت چهار پنج نفر آمدند . همه ساکت و خاموش بودند . دل شان نمیشد که با من بزنند . یکی در چند قدمی من ایستاد . از - خشم غی انداخت و با صمنایت آن را لگد مال کرد . دیگری با چشمان تیز و ضعیف با ستیزه جویی و تفرق مرا میگریخت و با صمن فضا نکی گفت :
- می بینی ، چی حال داریم ؟
- با حوصله مندی گفتم :
- چرا ، چی شده ؟
- چرا نمفهمی ؟ اگر هم مارا نخوری صمم .
- کجا میرود ؟
- هر جایی که دل ما شد .
- صبر کنید ، یک هفته بعد دوباره کارها بر راه میشود .
- پس است دیگر صبر نمفهم . تا کی وده ها بوج و صمان تعی ؟ مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی ؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره ریا نیت همه را پیش پایشان انداختم . دوسه نفر هیچ - بردند ، وقتی پولهام تمام شدند ، یکی صدا زد :
- دست از سرما بردار . خدا حافظ ما رفتیم .
بعد بدین این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را ننگرند ، همه کم و صمم شدند . دلم سرد گشت ، مدت مدیدی ساکت و صمم در اتاقم قد میزدیم . صمم ها با چشمان ملو از انگار پیشان مرا میگریختند . با ز هم یکدام شان ازین دفاع نکردند . دوفتر با چشمان ملت بار به سوزش میپرداخته بودند . یکی صاف صوست کشیده رهش را گشاند . بود . آتش تا صبح و ر انگار تلخ و غم انگیزی دست و پا میزدیم . انگار کم شده ، ترشهای تالش صر از هر گز ، انگار صمم و باور - نکردنی ، کابوس زهر و ششمر هلنگ و ازدها و از کسه پشه ها ، همه از سرنوچان میگریختند . ماتیت سوال های نهادی ز هنر را پر کرد :

- چرا چنین شد ؟ چرا اشتباه کردم ؟ یکسر کدام فطری درین بود ؟
از این انگاری پایان که به هیچ جایی نمیرسد خسته شده بودم . یک حالت بی اعتنایی و گویی مرا صخور ، دلم هیچ کاری نمیشد . سرم درد داشت . خواب نمیرد . ماتیت به صوی صمم صمم ، صمم بردم . به سرم آن را از دیوار کشیدم و تا نتوانستم - بالا بردم به شدت بر زمین میکیدم . توت های شیشه و کاغذ های پاره گوشه اتاق را پر کرد . صمم هنوز - لیخند شیطان را بر لب داشت .

بامدادان روز در زمین جانمیدم راه رهایی و نجات صمم . یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم . روانه دهکده او گردیدم . بی فکر می آرا ده و آهسته فاصله ها را میپیمودم و نمیدانستم که چه وقت صمم . دره تا بکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود . راه صمم . نیدانستم که به جایی میرسم یا نی رسم . دوستم صمم بود با پشت برآمده ، لنکی به به به گردن بانیک و بیلکی که گردن صخش را با شال بی رنگ و صمم میچید و تارهای صخش بهش دانه دانه قابل صمم بود . حالت آرام و صقر داشت . در چشمان ژرف و نافذ و روشنی هر کسی افتق - کشیده و براد و مظهر صممات .

پیر مرد چندان ثروتی نداشت . چند تازی و کوفتند و تعدادی مرغ داشت ، بایک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میگشت . از صمم تا شب صلمات را صمی نداشتند . صمم را قلمه میکرد . از کوفتنداش مواظبت میکرد . آدمی بود صخش ، ز صخش و صمم بود . او در روز اول مرا با خود به صوی گله و قفسه صممایش - برد .

ایرها به تندی پراگنده میگردید . با آهسته آهسته آرام میگرفت . به بر بالایی قله ها میمانده بود . سبزه و طبعی وجود نداشت . صممهای آهستن به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمیشد نگاه کرد . دیر یا زود بیماری وضعف آنها را ازینا مانتا . اگر هم نی مردند ، دیگر نه پیشی میداشتند و نه گشتی .

صا . ها گریه میبندند . با به دنبال ما میدهند و با چشمها و نگاه های تضرع آمیزی سراغ کشیده شان را میگریختند . دوستم چیزی نمیکشید یا صممکی ولی صمن نی شنیدم ، با قادی به درک آن نبودم . وقتی کسی پیشتر رفتیم به نزدیک قفس صممان رسیدیم شوی - صممی را دیدم ، صممان دم کشیده بی یکدیگر میدهند . سراسیمه ، هراسان و قدقد کلان خود را به دور - دیوار ، صممها و صممهای قفس میگریختند . هر صممی تلاش برای نجات جانش داشت . فرصت دانه خوردن ، تنم گذاشتن و از آن دادن نبود . صممی نیوانه وار و صممها به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند . نولهها و سر و صورت شان خونین بود . انزیت برهنه و زخمی چند صمم قطره قطره خون بر زمین فرو میچید . ایمنی ، از قفس رخت بی صمم بود . راه گزینی هم وجود نداشت . در هر گوشه چند تنی بی حال بی رفق افتاده بودند . گاهی پرها و بال ها لریق صممی داشتند . پاها کشیده میشدند و سر انجام بی سر و صدا همه چیز خاچه صممات و در پشت زخمی و - دیده و صمان خون دله شده ، کرمهای نهادی میلیدند .

دوستم نگاه صخشش را به صمم گشاند و صا لمن اندیشناکی گفت :
- می بینی گوشت یکدیگر را میخورد ؟ این کار شکن بد دارد .

هنوز مکی العمل واضحی نشان نداده بود م که دوستم ها هوکان در میان قفسه صممان خود را افکند و در حالی که مرا به کمک میطلبد ، گفت :
- چرا ایستاده ای ؟ نگذار گوشت یکدیگر را میخورد . نشانه بدبختی و فلاکت است .

هر دو دست به کار شدیم . با دشواری صممان را از هم جدا ساختیم . دوستم رنگ و رو صخش بهمار بدو چهره لاش پیچیده رنگ صممود . انگار صمم داشت . به سخت و اقبال خود لعت و نفهم صممستاد به زمین و زمان نش و دشتام جداد ، دلش صخواست با صمم و لگد به جان صممان ساده پیفتند . من هم حال چندانی نداشت ، دامن را لگه های خون فرا گرفته بود ، هر قدر میکیدم ازین - نمیرفت و دانه آن صمم و صمم صمم گشت .

در حالتی خوابگونه صممی که تیاتر ما به شکل قفس بزرگی درآمده است . همه جا پر از صممان کوچک و بزرگ است . تعدادی با پرها صمم شده و لریان به هر صمم میگریختند و صمم اند . چند تنی به جان صممی انتاده و سر و صورت شان خونین است . من و کارگردان هم صممی صمم صمم ، صممی که یکدیگر را با آرزو صمم تمام صمم صمم صمم . پیر مرد کار قفس ایستاده و با چهره رقت انگیزی میگوید :

- این کار شکن بد دارد
غم گینی در درونم نهاده کشید و آهسته آهسته جایش را صر و سوزانی گرفت . آنچه در قفسه صممان دیده بودم ، پرده صممی از صمم و خجلت جلو صممان میکشید . از انگار قلم دلم بهم میخورد . میکیدم آنها را از خود برانم . آهسته آهسته بخیهای دلم آب میشد به نظرم می آمد که تا این - موقع خود را رانشناخته بودم به جای دنیای روشن و صمیمی تا بکی شب در ز هنر حکم صممی داشتم .

است . کابوس که با چنگال قوی و تیش گهم را - صممید ، به تندی صمت و ناتوان صمم و صمم آراشی را صممیدم که از چند سال پیش به این صمم صمم اما نیدانستم .

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم ، ناگهان صمم کردم که چالاکتر و صمم شده ام . صمم میگردم که از چند های زنده کی رسه ام . چهاره راه شهر را در پیش گرفتم . وقتی به ه روزه تیاتر اولی پا گذاشتم . در نزدیک دیوار و کارگردان بامن قابل شد . او هم حال چندانی نداشت شکسته و رنجه به نظر میرسد . لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشته ، هر چه میکیدم صممی در درین مامان صمم .

با صمم رسیدم . بایکی بود که صمم صمم ما به صممیکر صمم . کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگریخت . کم کم دیوار کفنه در برداشت . با صممهای سوزش بارش این که گناهان پیش نا پذیر می آهر دیو صمسزده باشد ، صممیکر صمم صمم . ناگهان دیدم که گوته های نورفته او کم شکست . هر دو نفس راحتی کشیدم و دست - صممیکر را صمم . شانه های ما صمم گشت ولی هنوز بارگرای از اندوه را بر دوش صمم .

مرونی شناسین

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد ، تمام جیبها را دید ، متوجه شد که تمام کارتها ، اسناد ، حتی یک صممی اش را در دوشی صمم به فراموشی کرده . قیانه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت و با صدای ملایم ، لازم بود که اعتراف کند :
- ترافیک با اشاره و ژست تشنه فانی ، گفت :
- پس لطفاً به اداره ما بران او را صمم بیشتر گفت :

- توحی نداری ، تو ندانی که به کی است . در صمم صمم خواهم دانست ، بفرا صمم حرکت کن .
- صممکن ، به سلاوی پانا پوتوف است . در دفتر پولیس باز بگوین .
- خواهش میکنم . اینتر فای د پرمی تواند صمم صمم مرا تا بیک صمم صممی را به طرف صممی که در صمم شان جمع شده بودند . کرد و داده داد :
- صممین اگر با و ندانین .
- ترافیک در فکر گرفت . خدا میداند که کی است ، هر کسی خود ، یک کسی صممی میکند . ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید .
- کسی از شما او را صمم صمم ؟
- هیچ جواب شنیده نشد .
- صمم صمم جواب نداد ، همه صمم بودند و بی تفاوت نگاه میکردند ، حتی میخواستند که پشت کار خود بزنند .
- آدم با در صممی نولادی خود را واقعا صمم صمم زده یافت .
- کی گفت که صمم صمم شناسه ، به سلاوی پانا پوتوف صمم است ، و ککل انتخابی شما ، همه شما صمم صمم رای دادین ، صمم صمم صمم شناسین .



ورزش

اختصاصی فوتبال

نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوان برگزار شد.

— ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.

— کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.

— پله، سیلر آلمان، ووالد سلو زمواد از پولند هر کدام در چهار جام جهانی اشتراک نموده اند.

بزرگوارترین مسابقات

— بزرگوارترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان درال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴.

— هنگری ۱۰ — السلوادور (۱) در — جام جهانی ۱۹۸۲.



— ۹۰۰ مین گول توسط یازال از آرژانتین در سال ۱۹۷۴.

— ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هالند در سال ۱۹۷۸.

— ۱۱۰۰ مین گول توسط بالته — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲.

— ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپن از فرانسه در سال ۱۹۸۶.

جام جهانی فوتبال و گفته های از این جا و آن جا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانچل — نگره)) فوتبالست مکزیکو در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سار ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.

— بابه ثمر رسانیدن گول چارن خوش در سابقه اسپانیه، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال اسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود.

— زیبا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود.

— ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سهند در سال ۱۹۳۴.

— ۲۰۰ مین گول توسط واترمون از سهند در سال ۱۹۳۸.

— ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برانزیل در سال ۱۹۵۰.

— ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴.

— ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴.

— ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲.

— ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶.

— ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برانزیل در سال ۱۹۷۰.



خورد سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی یگانه بازیکن

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تما بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فایفل جام سه گول رابه' ثمر رسانیده است.

یگانه کشور

— برانزیل یگانه کشوریست که در — ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده — است.

— خورد سال تین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو یک طفل ۱۲ روزه مکزیکوئی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا باخود آورده بود' — مسن تین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پهر مرد ۹۸ ساله 'مکزیکو بود که برای تماشا — سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود'.



صاحبہ : حسينا

راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -
چهره های شناخته شده تیم
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور طی
پرسش های با خبرنگار سپاهون چنین
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزشی دل
خواهتان یعنی فوتبال
رو آوردید ؟

ج - از آوان کودکی علاقمند ورزش
بودم . بخصوص به ورزش
فوتبال و سکی سخت دلبستگی
داشتم . همان بود که در دوره
مکتب عضویت تیم لیس خود
را کسب نموده و از آن طریق
در مسابقات جوانان و نوجوانان
شرکت می یافتم و
زمانیکه عضو تیم لیس حبیبیه
بودم ، همه ساله تیم مادر -
میان لیس ها ، قهرمان فوتبال
بود .

س - مشق اصلی تان در این راه کی
بود ؟

ج - مشق اصلی ام خانواده ام -
بوده ، زیرا اخراجی ها -
اکثریت اعضای فایبل مایورزش
کار بوده و چهره های -
شناخته شده ورزشی اند
و از طریق کلب اتفاق که یکی
از جمله کلب های آزاد ورزشی
در کشور است و به همکاری
اعضای فایمل ایجاد گردیده
بود که در آن کلب رشته های
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت
مینمود و بهترین استعداد
های ورزشی از همین کلب به
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

ج - عضو تیم فوتبال کلب -
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه
محل پوهنتون کابل شدم مدت
چهار سال کپتان تیم فوتبال -
پوهنتون کابل بودم ، که در این
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -
چسبی دارم و همچنان در این -
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه
ساله در سکی قهرمانی قرار
میگرفت و از طرف مقامات
پوهنتون کابل تحایف ، مدال
ها و تقدیرنامه های زیادی نیز
برایم اعطا گردیده است ، و
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین
محل ورزشکار از طرف ریاست
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت
سربازی رفتم . مدت چهار سال راه
حمت سرباز در کلب سپهری ارد و
سپهری نمودم . در تیم ارد و واقعاً
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود
داشت و باعث پیشرفت های
شایان ورزشی میگردد .
س - چند بار بخارج از کشور

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند
شرایط مساعد ، امکانات بهتر
وسایل و ترفینان و ورزشگاه نیز
میتواند باعث شوق ورزشکار
گردد . چنانچه شوق تفریح
و ورزش کلب ما محدود رفیق
محمودی در پیرویش استعداد
های ورزشی نقش اساس داشته
که افتخارات افزونی از باعث
تلاش های نامبرده تدبیر کلب
گردیده است .

س - گذشته از ورزش فوتبال چی
در وقت های دیگری دارید ؟

ج - شغل آزاد دارم .
س - از کدام سال عضویت تیم منتخب
ملی را کلبی نموده اید ؟

ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضو
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا
دارم .

س - بجز از عضویت تیم ملی به
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی
نموده اید ؟

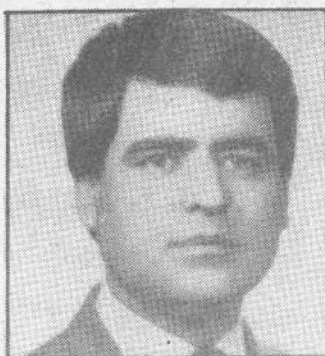
سفر نموده اید ؟
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری
های مختلف اتحاد شوروی ، دو
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی
منعقد شده چین ، یک مرتبه به
کویت و همچنان نظر به قرارداد -
های کلتوری که بین افغانستان
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده
است جهت مسابقات دوستانه
به کشورهای آلمان دموکراتیک
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که
در این مسابقات نتایج و تجارب خوبی
کسب کرده ام .

س - از این سفرهای رهتوشه هایی
به کشور خود آورده اید ؟

ج - مسابقات آسیایی که در سال
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال
افغانستان مقام چارم را حاصل
و بدور نهایی این مسابقات راه -
یافت .

در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳
در چین دایر گردید ، در مقابل

بقیه در صفحه (۸۳)



حالا که پرسیدید پس بخوانید !

فوت زلی باغ میدهد .

آرزو پیرزاد ازکاره ۳ و ۲ پیرزاد :

س - چرا ظفر شامل در تلهنهون آهنگ
جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست
گشوده است ؟
ج - خویش میگوید آداه مدهم .
س - آیا زینوس نامزد شده است یا کی ؟
ج - با نامزدنش .

ماهیه صفت متعلم لیسه ملالی :

س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ
میباشد ؟
ج - به صاحبه " ظفر قی اقل مراجعه کرد .

خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لبسنگ آهنگ
های شان در پیش گها نهاد گل ها را پر
مسازد، علت را واضح سازند .
ج - چون وارخطا میشوند .
س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده
است یا اینکه خدا ناخواسته ...
ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را
اختیار نموده است .

س - وهاب شادان چرا در تلهنهون ظاهر نمیشود .
ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف
یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو
را میشنود و تلهنهون را می بیند .

فیده نهاری و محمد یحیی نهاری :

س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را
باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستر مرخصی قرار دارند .

سمیرا از یفتلی متعلم صف دهم لیسه مهم :

س - چرا درین روزها هیچ کویس از گروه باران در -
تلهنهون به نشر نمیرسد .

ج - نهرا درین روزها روزهای برف است



س - چرا در برنامه های تلهنهون تنوع و نوآوری دیده
نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت
کرده اند و ترک عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنر
پیشه تیتر چیست آیا دختر مورد نقوش را
پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا
سنگه نمود ، بیچاره ! (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس
هنر پیشه سینما صاحب نمائید .

ج - اینبار که به سالش رفتیم حتما صاحبه ای -
ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقار امید متعلم صف دهم لیسه
عایشه درانی :

س - آرزوئی که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با
تلهنهون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های
تلهنهون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد
دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلهنهون به روی فرهاد بسته
نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم هفته
یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است
دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشکل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرز اقل به تلهنهون ثبت
نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبه هایش با سهاون این ساله
را کاملاً توضیح نموده است .

الله رحمت نبرد محصل سال اول پوهنهی انجنیری -
ج - پ :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در -
موسسات نظامی نمیشود .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیست مجله سهاون در هر شمار که جدید از چاپ
میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه ازبازار سپاه است .

سپهرن با ترکیب اقدامات مجامعتی مواظبت یکی از راه های
فوق کس کردن معیج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است. «سپارد
مارتیل، تنظیم کننده همکاری پروژه «شاخص های مواد مخدره»
در یوهنتون لندن اظهار دارد: «جوامع دیگر جهانی، با
اتخاذ همین تدابیر و استفاده از تجارب سپهرن میتوانند در راه جلوگیری
از مواد مخدره گامهای مؤثری را بردارند.»

سبقه از صفحه (۲۹)

پروگرام تعاضی ((اسرار
 (نہایی)) شامل چندین بخش بود :
 آشنائی نخست ،
 زمائے ۲۰۸۸

اجرای رقص‌های ورزشی با
اجرای اکت‌ملکه زیبایی و محضرت
از همه اجرای آن بهتر از هر کس
دیگر، کار ساده نبود. در همین
مرحله بود که ((نما رها)) آرنو
متولدند پرواز نعرات‌شانرا از -
ست صداند.

سرانجام ، از روند فاینسل
صافه نتیجه خیلی عالی بدست
آمد . متعلم مکتب ((ماشاکالینیتا))
که پیراهن ساخت کمپنی بود را مودرن
را برتن داشت بمانوار برنده که روی
شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه
((ملکه زیبایی)) توار گرفت .

تاج اوساخت کمپنی چکی، جاپانو
تیکس، بود، سیل گلف، سوفا ت
هاواد کارها و تحایف از جائی
تضمین کنندگان خارجی سابقه
به پاس قدردانی از نهایی اش
و مخاطر اشتغال تولیدات شان
به سوی او سرانبر شد.
(ملک نهایی سکو)) چهره
نہا، ساقهای دراز (باقدر ۱۷۶
سانتیمتر) و اندام باریک (۵۳ کیلو
گرام وزن) دارد.

این يك دهچه نادر خوشخو
است. بروی دختر هفده ساله یی
كه تازه نخستین قدمش را به
جهان بزرگ بردارد. ساعت الماسی
او، تفسه كمیتی لهس سینت الون
خاطره عالی يك رهداد فرحست
بخش است. آیا انتظار داشت
برنده شود؟ ((ماشا)) در قبال
این پرستی نهاد ميكند. ((او
نه، البته كه نه)) ولی صباست.

ہم نہوں • حق اگر این تاج ہے
کسی دیگر تعلق نہ گرفت • ہا زہم
خطارہ این سابقہ را تا اخیر -
زندہ گی فراموش نہ کردم (۰)

فوتو راپورٹوں کے ((ماشنا))
 رادرما بقہ مودل سال گذشتہ
 درخانہ فیشن زاتیسف ، تماشا
 کردہ بود ، لحظہ بہ لحظہ تا
 مرحلہ انتخاب راعتنایی و ہمراہی
 مکر .

در طول هره روز سابقه
فایزل در قصر ورزشی ((لوزی))
پدر ماشا حاضر بود برای او -
آرزوی موفقیت میکرد . واضهار
داشت: ((هنگام دختر زاد رمان
اینهمه دختران زیبا دوست
داشتی دیدم ، واقعا در مورد
اینکه او خواهد توانست از اینهمه
حریفان جلو بیفتد شک و تردید
پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران
کودکی جوشت و ایستادگی را آموخته
بودیم که احتمالا همین امر
سبب شده باشد او را در این
لحظه موفق بسازد .))

دعا کردی دردمیترانه ، فلم
هان! اشتعاری ، قرارداد های
تجارتی گاهگاهی همه اینها
برای ما شایه رویی پیش نبود . کار
بعدی چیست ؟ او بر زبان
همسایه‌ای که در دوران مکتب
خوانده تسلط خوبی دارد شاید
معلم یا ترجمان شود . ولسی
نخست از همه باید تحصیلاتش را
به پایان برساند .

در میان برندگان دیگر
((اوسکانافاندیس)) ۲۱ ساله
جایزه دوم و ((ایلمنایسدیو))
نزد ۲۰ ساله جایزه سوم را گرفت.
به ((ایکاترینا چلیچیکا)) جایزه
((قدردانی عامه)) اعطا گردید و
همزمان ((مارک روزنسکی)) ازادوست
بمعل آورد تا به استدیو تاتاری
اودر ((نیکیتسکی وروتا)) بپیوندد.
همچنان برای برنده گان —
جدا بابت خاص)) و ((برخورد بها
— تاشاچان)) ((نکهای تابنده
و((روزشکارخوب)) جوایز اعطا
گردید.

مسابقه زیبایی مسکوا نیچانکه
رائی گیری عمومی نشان داد و اینکه
اکثیت مردان از آن استقبال
شایانی بعمل آوردند. بصورت منظم
هر سال دایر خواهد شد.

ترجمہ : ستانک

ساختن

نزدیکان زود تراز هم فاصله
می شناسند

کسیکه با معشوقه از دو واج -
میکند گویا میخواهد عنایتی را

طلاق بدهد

بیانه سر جلوه کردن
معشوقه بگرم بازار آتش

مستهم دارن

بیش از از دو واج اندیشه
بخون نزد یک سازی و ساز

وسوسه از خود در دلازی

محبوب

بالا سرود بپند
هر که بیشتر سرگرم ارتکاب
جسم است بیشتر نرا نگه
در دگر گوید راه خالارامی

باید

ممكن ساخت دانا بر سن
است و از نادان پامخ

نادران باید از دونه بپند
بگردد و هوشیار از هر دو

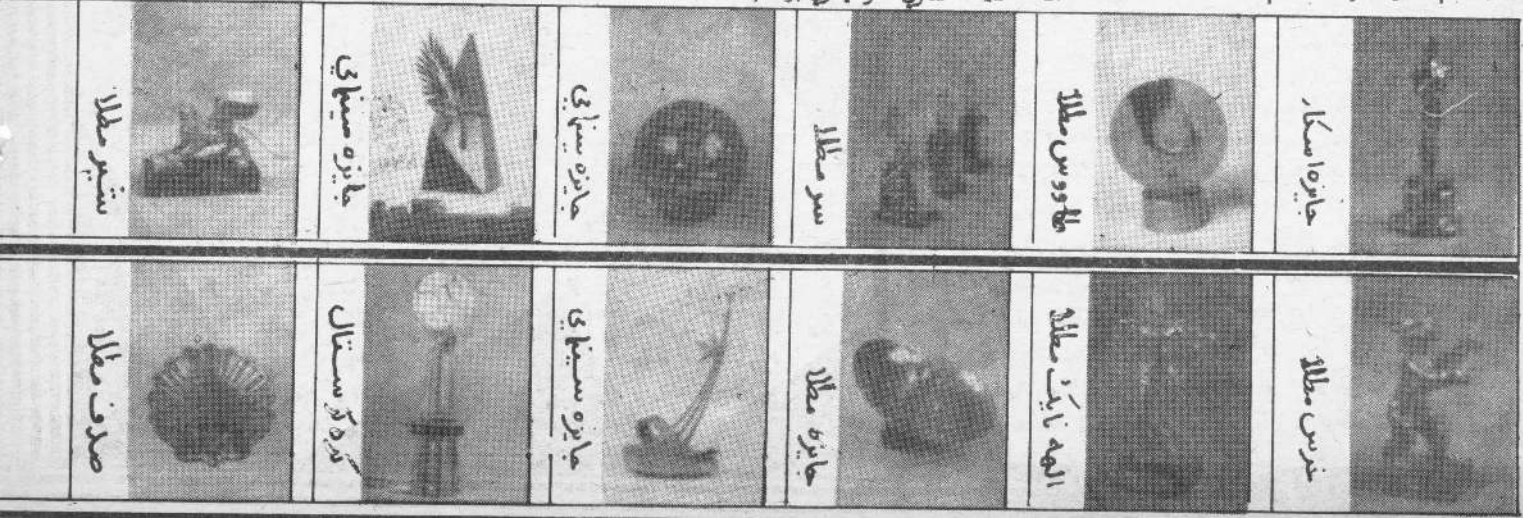
ترجمه از رهناب

وهای آخرین تجربه زندگسی
است

کارگردانان و سینماگران
مردمان اتحاد شوروی در کنار هیروئیس -
سقوط شخصیت و ضعف های
اخلاقی ایران که جنگ به همراه
آورد، بود فراموش نکرده اند. در
فیلم های مربوط به دوره جنگ
خیانت ها و زد و کوب های آشکار
میشود. الم کلیف در فیلم

در ساله ای جنگ و دهه اول
بعد از جنگ کارگردانان جوان
به موسیقی روی نیاوردند. وقتی
در نیمه دهه پنجاه قرن جا ری

شدند.
برای پرده تلویزیون
موسلم در دههٔ نخست به تولید
فلم‌های برای تلویزیون آغاز کرد و
به زودی نخستین انجمنی که
تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب
اساسی سینما بود ایجاد
گردید.
نخستین تولیدات در واقع فلم
های آثار تئاتری بودند. مثلاً



تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟
- چرا بتو ربط ندارد ندان
محتوی لم به آن چسبیده بود .
و یا در شعبه ای که تو کزی استم
میرسد ؟
هنوز تا هنوز پیدا راستی ؟
من همین لحظه به پهلوی دیگر
فلفلفم . و یا میگویند : فلان
ولایت را برای مار کشید بر وقتیکه
میگویم با (۱۱) تماس بگیرم
ما (۱۰) استم بهتر شده میگویند :
شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می
بودید چه میشد ؟
اکثر آنان که شماره را غلط
میگیرند ، دوباره تلفون کرده
میگویند : بشرف ها برای چه
نشته اید ؟ تمام روزهای میخیزد ،
بافت می کنید و معاش سخت میگیرید ؟
در خالیکه ما از صبح الی ۱۴
ظهر جرق خوردن یک گلاس چای
راهم نداریم
بروین مدیر سوچور ؟
شماره اداه گفته های
هکارتان ، چه میگوید ؟
من توقع دارم آنانیکه شماره
تلفون را خودشان غلط پیدا
شت میکنند و یا شاید به نسبت
خرابی دستگاه ، گاهی شماره غلط
انتقال شود و یا احیاناً از طرف
اپر پتر شماره غلط گفته شود ،
جانب مقابل نباید با الفاظ
و کلمات ترکیب و زشت این پتر های
مارا توهین کنند .

- بلی ، بفرمایید معلومات
- کار ما را چطور کردی ؟
- کدام کار ؟
- چرا و نه ندادی که پکی
از همکاریات را برام میگو
- امشب بر بگرام داری ؟
و یا میگردانی دلبس
کجاست ؟
- میگردانم و جردان چیست ؟
میگویم : بن نمیدانم ، در جوابم
میگویند : ای بی وجدان ، و یا
میگردانم ؟ چرامینی زوب باز شود
نمیشود ؟ چه کنم که همیشه جوان
بمانم ؟ یا مطالعه میکنی ؟ مطا
لعه را چکار داری ؟
میخواستم بپرسم کتاب سایه
اسلحه را خوانده ای ؟
و یکی دیگر میگوید : قدر زور را زگر
میداند ، قدر جورا کی میداند ؟
و یا میگوید روز اول که مکتب
رفتی در صنف نمیترسیدی ؟
روح افزا خیلی ؟
- نمیدانم که ام پرسش انهارا
زود تر برایتان بگویم .
- مثلاً میروند ؟
- آری اورد در سیلو آمده ؟
کوچه دست راست پهلوی خانه
غلام سخی یک خانه است بگو
نمره آن چند است ؟ همان مفازه
که اموال خود را لایم کرده ، آیا
دستگول صد شپ را هم دارد ؟
و یا میگوید : دو روز شده که
ساجی خود را راکم کرده ام .

بودی ، خوب بود اگر کسی مایل
می نشستی ، کاش من هم بهلولیت
می بودم .
- سعادت عطا ی :
- باشما هم ازین قبیل پرسش
مطرح میشود ؟
- بلی ، من روزانه هزار شماره
تلفون را جواب میگویم . وقتی
میگویم بلی بفرمایید معلومات
از انسو میشنم نمره کمرت چند
است ، امشب کدام فلم است ،
پچه و دختران کجاست ؟
- بلی ، بفرمایید ! فلم امشب
بد ماشی دارد یا نه ؟
- بلی ، بفرمایید !
- اینجا حمام زنانه است ؟
- بلی ، بفرمایید !
- با من ازدواج نمیکنی ؟ و این
پرسش را چندین بار تکرار میکند ،
وقتی برایش میگویم : برادر من یک
زن شوهر دار است اطفال دارم ،
میگوید تو هم چند رشت شوهر
و اطفال گشتی ، کم شان کن .
هر چیزی که گفته شد باید جای
آنرا تو بگیرد .
گلزار :
روزانه در حدود ۲ هزار شماره
تلفون را جواب میدهم بیشتر
نشرات را دیو را می پرسند ،
زیاد آزار میدهند .
بلی ، بفرمایید معلومات
- آیا عروسی کرده ای ، چند طفل
داری ؟

آنطرف پرده ...

بقیه از صفحه (۴۲)

درم سوال اختاپوس همین آقای
ظفری نوشته اند :
- دقیقه پانزدهم :
(صحنه) لب حوضی آنیکو سینه
بند () پس آقای ظفری میخواستند
زن در لب حوضی با چادر و
پیراهن خواب قرار داشتند ،
این بود بخشی از عواملی که
بعضاً صحنه های فلم هاسیا
میشوند و در مورد تعانیم آنی منی
برای آنکه باید به عرض فلم مستر
فلم (هنگر ۱۸) نشر شود . این
دیگر اجرائیت که بعد از ما
فت ۲ شب پدرم موجودیت ما
کارندان ماعلی میشوند .
و به همین علت طی سه ماه
۲۷ مرتبه در مطبوعات دروغگو شدیم
حرف جالب اینکه در میان
تجی بدستان از بانی بوسه ها
چنین گفتاری شده اند : بوسه
خفیف ، بوسه ثقیل ، بوسه عمیق
و بوسه کم عمق .
- خوب زهر جان !
- عده زیادی از بینه ها
تولیزین در مورد خط سایه
در قسمت زیرین صفحه فلم در
تولیزینهاشان پیدا میاید
سوالاتی دارند ، بفرمایید

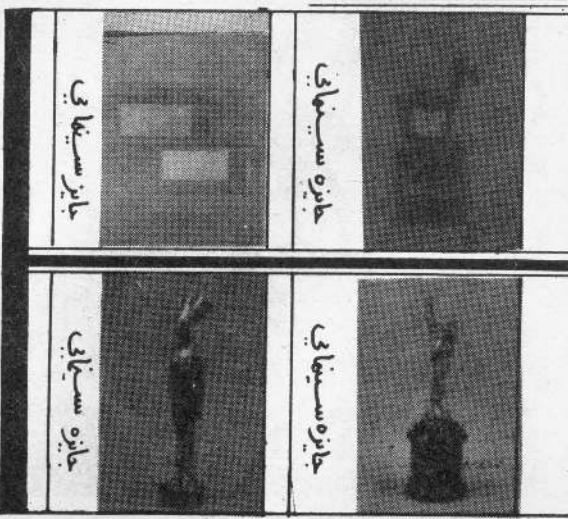
کرده سانسور نمایند . وقتیکه
برده های تلویزیون سیاه میشود
از لحاظ اخلاقی بیشتر تحریک
کنند و فلفلف به تصور می آید .
در فلم (ایه) روس نمستی
از یک صحنه دختر فلم با لباسی
که در تن دارد کاملاً بی پروا
عادی نشسته و کوچکترین اثری
از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،
بفرمایید عقب ریل بوش شماره
۴۷۸ همین فلم را که یاد داشت
های کارندان از بانی نوشته شده
بخوانید .
- در اینجا آقای ظفری یک تن
از کارندان از بانی این جملات
را نوشته اند :
- دقیقه نهم : (دختر فلم
خراب نشسته)
- دقیقه چهاردهم : (بسل در حال
معلوم میشود)
- دقیقه سیم : (سینه زن کی
یک مثال دیگر :
- عقب بوش شماره ۳۲۰ قسمت

جوابیز :

تولیدات موسفلم جوابیز متعدد
نمستوال های بین المللی را کامی
کرده است . تعداد این جوابیز
به صد هاست . در کنار هم
جوابیز در دنیا مشکل است ، فقط
برخی از عده ترین جوابیز را نام
می بریم :
- جایزه اسکار :
- (جنگ و صلح) ۱۹۶۸
- (در سوازیلا) ۱۹۷۶
- (منسکوه اشک باورندارد) ۱۹۸۰
- جایزه (پالمه دور) در ششمین
نمستوال بین المللی فلم (کان)
- (لگه ها بر ازمیکند) ۱۹۵۸
- جایزه طلایی نمستوال بین المللی
فلم (ماسکو)
- (سرنوشت یک انسان) ۱۹۵۹
- (آسمان صاف) ۱۹۶۱
- (جنگ و صلح) بخش اول و دوم
سال ۱۹۶۵
- (کله شیرین - آزادی) ۱۹۷۵
- (در سوازیلا) ۱۹۷۵
- (مینو) ۱۹۷۷
- (تهران) ۱۹۸۱
- (بیابان) ۱۹۸۵
- جایزه خرس طلایی
- (صمود) ۱۹۷۲
- (تسم) ۱۹۸۷
- جایزه گره گریست در نمستوال های
کارلوی واری
- (سقوط برلین) ۱۹۵۰
- (سال فراموشی نداشتی) ۱۹۱۹
- ۱۹۵۲
- (دوستان واقعی) ۱۹۵۴
- (سروزا) ۱۹۶۰
- (نه روز از کمال) ۱۹۶۲
- (اطفا ی آتش) ۱۹۷۲
- (رمانس عاشقان) ۱۹۷۴
- (ناقوس های سرخ) ۱۹۸۲
- جایزه گلدن دوف (نمستوال
بین المللی فلم های مستند و فلم
های کوتاه لایزیز)
- (فاشیم رسمی) ۱۹۶۵
- (مارش) ۱۹۶۶
- علاوه بر جوابیز فوق فلم های
موسفلم مفتخر به کسب ده ها
جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده
اند . فلم های زیادی که در سین
انجمن تهیه و تولید گردیده اند .
جوابیز بزرگ نمستوال های بین
المللی را برنده اند ، به گونه
مثال ایوان دیکوچنی حایسز
(گراند پریکس) را از نمستوال
کراکوف به انجمن ارمان آورد .
هنگامیکه این سطر ها بنیست
میشوند موسفلم به دوره جدیدی
از تمییزات بزرگ وارد میگردد .
بازسازی راه خود را به سوی
بزرگترین ستد پوی فلم شوروی
میشوند .
موسفلم و کارگردانان آن در
طول تاریخ این موسسه به آثار
کلاسیک های ادبیات روسیه
وفادار مانده ، قبل از همه در
پیمان نویسنده گان بسیار معروف
آثارشان در فلم هازده می دیاره
یافتند ، لئوتولستوی ، رامستروان
نام برد ، از سایر رمانهای تولستوی
آثار یل فلم ساخته شد :
- (جنگ و صلح) توسط سرگی
باند رچوک (رستخیز) توسط
میخائیل شویستر (انکارینسا)
توسط الکساند زارکی (سرگی بدر)
توسط ایگور تالکین .
همچنان (آشیانه نجبا) ی
ایوان تورگف توسط اندری میخا
لکوف کجیا لوفسکی (رومانس بر
ناک) الکساند راستورفسکی
توسط الیه ریازانوف (برادران
کا رامازوف) فیودرد استایفسکی
توسط ایوان پیریف (بوریس گو
دانف) الکساند پوشکین ، توسط
سرگی باند رچوک (جت هادر
آسمان نایدید میشوند) ماکسم
است و این به معنی تجد یسد
بنیاد های تکنالوژیکی ، بازسازی
سازمانی و اداری است . هدف از
بازسازی سازمانی اینست تا تولید
سینمایی ، متحرک تر و عملی تر
گردیده و نیازمندی هنری امروز را
برآورده سازد . آنچه مهمترین
جلوه میکند ، بازسازی عرصه
تیماتیک و محتوی و ارتقا سطح
هنری فلم هاست .

علاوه بر جوابیز فوق فلم های
موسفلم مفتخر به کسب ده ها
جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
گردیده است .



میخواهید کودکان تان

زنده و

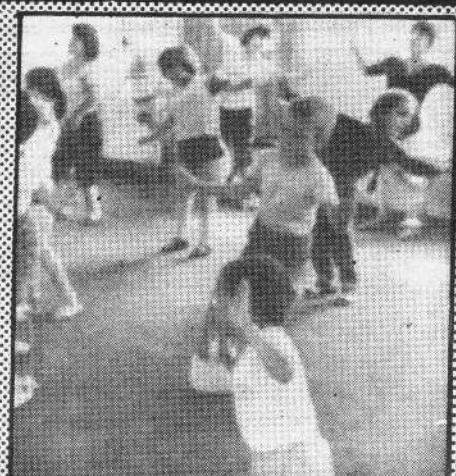
سالم

بمانند؟

• در خانه مراقب
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی
که زنده گی کودکان را
تهدید میکند •





توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چندین پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد دهانی میشود: در حویلی منزلی حوض وجود داشت که بلندی آن بعدی بود که کودک میتوانست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیه را در کنار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرق شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تنها گذاشته شوند. خفه شدن در آب در حوض و در صد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقررات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میزان حوادث ناشی از آنها کاسته نشده است. گاهی سازه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حادثه بسیار از مسومیت هاست میتوان گفت که نوع سم در خانه هایشان میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آسیرین است. زیرا این ماده دارویی وسیعاً بقیه در صحنه (۲۳)

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصیده می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگردد. دکتوران کانادایی توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگارند و کودکان شان را با خود ببرند. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک کسی برای مدت کوتاهی تنها و محال خود گذاشته شده اند. شکستن جسمه در اینگونه کودکان بیشتر همیبت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه دردها بود و میباشند گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چایبیک کودک تازه آموز را رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خویشی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسین علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کانادا ۸۲۱ در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاقی آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد ران کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرق شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری ازین خفه شدن هاد در حویلی به اتفاقی می افتد. مراقبت دایمی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری ازین گونه راتعات است. در همین حال والدین باید به نکات بارکی

تقریباً نیمی از سقوط های مرگ تجربه مرگ میشود. از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کانادا منتشر شده حاکی از آن است که جمعا دره شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله ایست که از زیر پله در میرود. بخصوص از زیر پله ای مادر کلان ها. به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ درصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره و به علاوه جرح دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید. خود بهبودی بهر از مشکل ترمیم می کند. برای پیشگیری از این سانحه دکتوران کانادایی توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مصدم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بزین افتاده اند به علت عدم تداغی دچار ((میرگی)) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هرنانیه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. به علاوه در میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۰ سانتی ریم

بسیار از حمله قلبی (سکه) و سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیر ترین گروه ها اطفال و افراد مسن هستند. به نظر می رسد که کانداز کشورهایی باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غربی روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث سبب مرگ را تشکیل میدهد و به ازاء هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مصدم میگردد. از این عده ۳۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می ماند. به همین دلیل اخیراً در کانادا اگر رشی از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانه و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و چگونگی وقایع از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند سقوط از پلند میزدن در دست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷ ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از بستری شدن در شفاخانه معمولاً دچار راضه میگردند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)

پولد اهرارکست نوشتن پرتند .
- پس شما از سینما پریده اید ؟
- نوشته کنید : پلی ، از سینما پریده ام اینرا هم اضافه کنید که تنهامن مطحن نیستم ، تنهامن خاطر خود نمیگویم !
- پس بخاطر چه کسی میگوید ؟
- بخاطر چهره غایب شما
استعدادی میگویم که بیرحمانه استعداد آنان کشته میشود .
- در خانه چه کسانی علاقمند - ادامه راه شما اند ، خانم ، اطفال و بچه ها ؟
- هیچکدام ، وقتی مشق و تمرین میکردم مادر مرا میخواست : بچم کاشکی در مکتب اینقدر درس - میخواندی حالا بر میگردی ، و خانم و اطفالشان در باره غش شما چگونه می اندیشند ؟
- شش اولاد ها زنی نانی دادر فریاد برآمدند ، حتی بودند ، مجبور شدم به نانوای برقم ، رفتیم در لست نام نوشتن بیرون زد ، بود ، گفتم از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر با لاشند ، من زیرا بشدم هر چه داد و فریاد کردم اما کجا بود گوش شنوا بالا - خرد در بین بیرون خفه شدم با تمام قوا که در وجود مانده بود - فریاد زدم ، از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندا - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که با هرگز خورد - اید ، یعنی که در لایه های هنس خود را گم کرده اید ؟
- پلی همیشه تر است ، رفتی که من جوان بودم تیا تر اهرم خوب نمیدیدند ، هنریشه را بنام دلک و سخن یاد میکردند .
- بزرگتر هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد ، آيا شما هم به این مرض - مصاب هستید ؟
- حسادت کله زشتی است ، هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلا هنرمند نیست ، هنرمند جاي خود را دارد ، هیچکس نمیتواند کرد یگری باشد ، مثال میدهم استاد رفیق صادق - سید شریف حارث ، استاد بینا و غیره در گذشته ولی هدف جاي ندارند .
- یعنی که شما هیچگاه نخواستید که یگری باشید ؟
- پس وقتی نقش خان و ملک را در فلما بازی میکرد بد خودتان بودم ، پس .
- من باید اعتراف کنم که فرورفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمیگویم) بقیه در صفحه (۷۳)

گل جهنم

بقیه از صفحه (۷۷)

و استفاده از مواد مخدره در جمله تخلفات جنایی شمرده میشود .
درمکاتب ارائه معلومات پیرامین مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (درستین مختلف) محسوب گردید . در کتب درسی مربوط پرش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند . و بدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است .
خارندوی از صف ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند :
((خوب فکر کنید ، تخلفات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با شکلی مواجه خواهید شد))
خطرات های نخستین : علی الرغم آنکه والدین بد نخستین اعتیاد گری به مواد مخدره محسوب میگردد ولی غالباً تلاش های آنها - بمنده نبود . آيا نوجوانان تند خوی آنها از جمله معتادین مواد مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگذرانند ؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند ؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیهوشگر کمتر دارد چه میتوانند بگویند ؟
هر سال بود ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند ، تشنه ((حشیش یا چرس)) را میفرستند . بدین تشنه بی پرده بدین تعارف آمده است : ((چرس اگرچه کسدام خطر جسی بهمراه ندارد ولی جوانان را جبین ، بی عقل و بی همت سازد و در نتیجه واقعتاً ها را به شکل انحراف شده آن احساس میکند .
تا به تیر چرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در بدن دودکننده باقی میماند))
هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامین مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها ، اتحادیه های صنفی ، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود . بنظر مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروهی بر سر گذارنده مواد مخدره تشکیل گردیده است . کود تمیلا ، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند : ((سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقادیر ساخته شود که در زنده گی چیز های نادیده ای که جوانان بخاطر آن - زنده گی نمایند و صروف های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر کسی مواد مخدره رو نخواهند آورد))
برای جوانانیک تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پسان و صبح و شنبه در جلوی از افتاد سازمان داده شد .
در جهان صحبت عالی و منظم ، شاگرد ۱۴ ساله یک مکس متوسط به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صف شما خفته شمش دود میگردند . مصر میگوید : ((در پنج صف دیگر آن مکس و پنج متوسطه دیگر آن شهر معتادین وجود داشت . ما در مورد اینکه این پیراهن و اتقا تا به حد بزرگ بود ، هیچ نهاد انستیم بعد از آن مسئولین امور اجتماعی ملی ، بزودی لکچر نیم روزه می را برای بزرگان مکس تنظیم کردند . خارندوی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشام آنها برسد . در حوالی آخر سال لکچر های مشابه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و صحن مکس ملو از شنوندگان شد .
تمام بزرگان آنکه با جوانان تماس داشتند ، اکنون دیگر گوی بزرگ بودند و بدین ترتیب این شبکه مواظبتی حفاظتی شان در - سزا تاسر شهر وسعت پیدا کرد .
معلمین ، خارندوی ، رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکیت والدین مراتب نشانه ها و علامت اعتیاد به مواد مخدره بودند .

الیزابت و ستر برگ یکی از زنانیک نوجوانان معتاد به مواد مخدره را نظارت میکرد منتقام به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میآورد . زن موجود بعد از اینکه در یافت دختش میا در سن ۱۴ سالگی معتاد به حشیش است تا سه شنبه صلی ((سازمان ضد مواد مخدره و والدین)) را سازمان داد . او توضیح کرد : ((ایوا اکنون دیگر یک مادر خوشبخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میروم ، هرگز دخترم به حشیش اعتیاد پیدا نمیکرد))
نوجوانانیک اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میزنند ، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد . هرگاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند ، مسئولین امور اجتماعی زنده گی آنها را تا مدت یکسال تحت نظارت قرار میدهند . بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشاور آموخته در مسائل نزدیک قرار میدادند . بالاخره ، مسئولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان را به آسایشگاه ها یا ((کولکته)) معالجهی و در تر از محل رست بفرستند .
از جمله ۹۶ نوجوان معتاد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافطون گیر افتاده بودند ، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند . از جمله (۱۱) نفر که کویس های مربوط را تکمیل کرده اند ، همه به استثنای دونفر آنان مشکل نداشته اند . کنت لاس جوان نرزه ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید : ((این بهترین چیز است که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است . من حالا یک شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد)) تا به ایلاند و لیسای آنقدر مؤ فقت آموخته بود که برنامه های مشابه جلوی از مواد مخدره از آن زمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و امید آن میروید که همه کشورها را در برگیرد .
پیراگروستروم تنظیم کننده برنامه ((سربازان ضد مواد مخدره)) که در قوا صلی طبع استعمال مواد مخدره مبارزه میکند ، میگوید : ((قانون هیچگونه تنطی را نمی پذیرد . اگر چه مواد مخدره معتاد شهید ، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید))
کک های قانونی :

سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مسئولین امور اجتماعی اجازه داد که از طبقه مساکن جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند . کالین فلم سترم ، راهنمای اجتماعی در کلینیک ماهاک سالانه با تهیه (۱۰۰) واقعه نهایت شکل ساده سنگلم سروکار دارد ، میگوید : ((مفهوم قانون آنست که امید همیشه وجود دارد . ما هرگز نباید خود را عقب بکشیم و مرگ معتادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نماند ، تلاش کنیم))
شکل است پیرامین اقدامات و تدابیر شدید که واضعاً لیتدر مؤ ثرانند به مناقشه پرداخت . اولیگانیکر از سنگلم ، در سن ۱۴ سالگی به هیروئین معتاد شد . مادرش ، معلمین و تیم ماهاک هر آنچه را که میتوانند انجام دادند ، ولی در زمینه هیچگونه مؤ فقتی نصیب نشد . در سال ۱۹۷۸ تهیه در حدود (۲۰۰) میل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت .
بقیه در صفحه (۸۵)

بابایسکل از کابل بمبئی

بقیه از صفحه (۳۷)

حدس زده می توانید که چه اندازه پول برای منظور کردند - فقط نه صد افغانی که بیست افغانی آنرا برای مرستون و بیست افغانی را برای کسب روزگار آن بده افغانی را هم تحویلدار برای خود گرفت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت و تیا مبلغ دوصد و پنجاه افغانی برای من دادند .
فکر میکنم کس از موضوع ن و رشدم پلی من توسط بابایسکل از کابل حرکت کردم یک بابایسکل جدید ((سه تنگ انگلیسی)) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته تپند به جلال آباد میفرستند که من از عمان راه لته تپند شب ایل در سربوی شب دم در جلال آباد رسیدم اگر چه داستان طولانی است هرکن خلاصه به عرض میرسانم .
حرکت از جلال آباد و بیرون ازمن ((تیرخ)) شب راسر خبین سار و بیرون از کستان داخل مرز هند و سنان بند را گام شدم ، سب د یگر را در امر ترسگد شتادم که معبد مشهور سکها
(معبد طلایی) در آنجا واقع است . و ازگشتن از چندین شهر و قریه به دلی رسیدم ، بعد از آن دیدم ارشهر دلی رساختمان شهر تاج محل (اگر) روانه بمبئی گردیدم . ((ناگفته نماند که فاصله بین دلی و بمبئی یکساز و چند صد کیلومتر میباشد)) در دلی در عیونلی که زنده گی داشتم ، چسبون فیهیدند که من توسط بابایسکل غایب بمبئی میباشد اولاً از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخود ، بریان یا خود یکمیر اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم باشد نرسد ، می توانی از نخود استفاده کنی ، دمی اینکه در بین راه مجبوراً باید از بین حشیشی بیرونی که در آنجا هزاران هزار میمون زنده گی میکنند به مجرد اینکه تیرا دیدند با لایت حمله خواهند کرد و تو میتوانی که در آنجا از اسلحه نخود استفاده کنی ، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات رانده و بهر از قریه ها و دین عجایب بین راه وارد جنگل بسیار بزرگ یا درختان قوی الجته شدم که صداهای حیوانات عجیب و غریب انسان را به هراس و امید داشت . بعد از طی چندین ساعت راه با خود فکر کردم که انشاء الله از خطر میروم ، خلاص شدم ، در همین فکر بودم که همین شاد یا شروع گردید ، د دعنا ، ما ها میمون از بالای درختان و اطراف پته را زار غار هرگز دید ، شاد یا نسبتاً جته کوچک داشتند رنگ سیاه مایل به نقره ای را می دهی دراز یک تعداد شان هم شادی های زرد رنگ معمولی بودند . حمله شاد یا طسوری شروع گردید که اولاً راه رفتن و حرکت مرا مسدود کردند تا به خود جنبیدم مورد حمله شادی ها واقع شده بودم ، مرا از بابایسکل پایین انداختند و ده ها شادی بر سر شانه هایم بالا شدند . بعضی شان زین و تاپر بابایسکل را باندن ان می جویدند بعضی شان لباسهای را باره میکردند و بعضی شان موهای را می کشیدند و دیگران که به من دسترسی نداشتند در حالیکه بعضی از آنها جوچه های شان را در - میزدند و راغوش داشتند میرقصیدند - و خیز و جست میشدند بهر صورتیکه بود خود را به خود رسانیدم و چندین شست آنرا به اطراف تپت کرده ، با شیدم میمون ها یکم مرارها کرده و متوجه جیدن و خوردن نخود ها شدند و من هم قرار را برقرار ترجیح داده از - صحنه مجادله فرار نمودم . در حالیکه لباسهایم را تکانده و بابایسکل خود را از زمین بالا میگردم - متوجه شدم که در تمام بدن زخمهای متعدد دی از - اثر جنگ و شدم ندان میمونها به وجود آمده که هیچ کدام آن زخم عمیق و خطرناک نبود و خوشبختانه به اثر استعمال کمی تینچر که با خود داشتم بهتر شد . بر سرعت حرکت خود افزودم که بیاد میونها

من میگویم زبان کن پایه فکر شود پس ای زهرت بی خبر در هر چه باشی زود باخی وشم از فرصت استفاده کرده تصمیم خود را گرفتیم یعنی از بیراهه حرکت کردم که با بابایسکل در داخل جنگل بگر و وحشی حرکت بسیار مشکل بود اما خوشبختانه راه خود را باز میگردم ، اما نه به موازی سرت بلکه به هر طرف که راه میداشتم بیشتر رفتیم و در اثر نداشتن قطب نما و راه نما ، راه را به گلسی گم کردم ، آفتاب در شرف غروب بود و کم کم تاریکی جنگل دامنه خود را فراخ نموده و شب زود رس جنگل فرا میبرد و من در فکر توشش بودم که چه باید کرد وجه نگردد .
درین وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگردد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد : ((دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند)) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برایم پیدا شود زیرا شب در این جنگل خوف بسیار خطرناک بود و در راتنایکه از هر طرف امید من قطع شده بود آوازی شنیدم ، غش غشی بته ها ، قطع کردم ، گام مار گریز حیوانی و وحشی باشد ، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد - چند لحظه گوش به آواز درجای خود استاد ، آواز گم شده بود لیکن چند دقیقه بعد باز هم همان آواز شد پس از آنکه تر ، د دعنا ، و نفرات قبیل درختی تصور بیرون بریدند که با تیر و کمان و نیزه مسلح بودند و من بدین مبارزه تسلیم شدم ، زیرا مقاومت فایده ای نداشت ، بدین آنکه حرمی بزنند ، یکفرشان درنی یابانند ، مید که آوازی مانند اشلاق بیرون کشید ، پس از چند دقیقه سه چار نفر دیگر هم تقریباً تپه به رهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بابایسکل مال بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند ، پس از فاصله نه چندان دور - در بین جنگل به یک محیط آزاد بدین درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب بانس درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و سرا راسا نزد رهبر قبیله بردند که خوشبختانه زبان شان اگر چه ارد و هندو اما بسیار نزدیکی به آن بزیان بود ، میبند کلمات آنها را فهمیدم و درک کرد و به فهم آن پی برد . (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم) از فم های هندی و هم به طور خصوصی یاد گرفته بودم و در راتنا می سهم هم در پاکستان رهندستان لطفاً ورق بزنید

در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. ریت عرب گلی آب، شب را به روی علف های یکه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد اوند که موسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میخوختم - فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من دروازه را باز نمود و مقداری غذا که نفعمیدم (چه؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. برسمید چرا؟ جواب داد، چون دختر حشوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میبرد - جادوگر قبیله و شوت جی مشغول تدای و دم و دعا میباشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی جرأت ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند - گفت برو به رئیس بگو که من دختر او را تدای میگویم تا ناگهان خورشند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بودم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد: توبه راستی دختر را تدای میی؟ فورا - بصدون تردید جواب دادم. بلی، گفت توهم مانند طبیب و جادوگر قبیله باخون بوزینه، چربویی خوت و ناخن شیر و موی دم بیل، تدای میکی؟ گفت: من تدای مخصوص با خود دادم. گفت اگر دخترم تدای شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تدای کرده نتوانستی بد ریتیمه تدای غلط بود ختم تلف شد و ازین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی ((ستی)) یعنی سرا هم باد خنریکجا خواهم سوزانید تکان خوردم از - گفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تدای کرده نتوانم و حالش هم کسمه خیلی وخیم بود بمیرد - پس... شتم باید از نزد می دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه ای با خود اندیشه کردم: دیدم جا رفتم در اینجا باید ریت را قبول کرد. دل به دریا زده شتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورید، وقتی که به نزد دختر رفتم بالای یکسره تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پاره های پارهای رنگین که نابایا از اینهم بود پندام، هم نفعمیدم که اینهم است آمده بود - در حالت نیمه کوما، درین خواب دیداری و تب شدیدی، به نزد خود، مرورا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری و اکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریض انتاسی باید باشد و افتانها - چنین هم بود. با بابت اهل بوسلین دو میلیون که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط را هم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انتی بیوتیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد - در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزد پت مرآت و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آورد و مخصوصاً تحریکات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت جی یا ملای قبیله با نعتا توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود - پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های سکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لبیکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب با خود خوانیدم. نزد پت های شام دختر کمی بهتر شد - فردای آنروز باز بنسلین باو تریق کردم همچنان پت کسول کلورم - فنی اکول باو خوردانیدم، که وضع صحن دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم - هم - چنین به زنده گی خود - حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد، و تبسم میکرد - اما صحبت به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدیک خانه رئیس قبیله و خورا که خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند، همراه بعضی سبزی های خام - جنگلی و چند دانه کلبه - شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود)، روز ششم دختر به کلی صحبت یاب گردید و نظریه امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه صیون را شکار نمود و هم چند دانه اهورا سریدند، جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبیب شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذهبی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیاده لجهی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هندی را میدیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون دخالت بدن پرهنر یعنی رقصهای فلنگور - پت پاک و ساده پس الا این ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هندی بودند مخصوصاً: دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن دوام کرد که خوردند و نوشیدند، سراییدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحن بارهم از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن بافتخار و تروصحت یابی دخترم تر - تپ گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم ((مالا)) اجاو مرغی میگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد تی نسبی داشتم اما چون بایسکل مرا گرفته و جای بنشان کرده بودند که من نمیتوانستم بنابر این مجبوراً در ایام جشن و سرور شادمانی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلبا چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را ندیده بروم - در این جشن موقوف و موب - قعیت خورس داشتم. بهترین خورا کها و بهترین میوه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستم حاضر بود - و اما دختر رئیس قبیله که ((مالا)) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب روز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند - یکروز نام را پرسید - گفتم: ((علی)) گفت: نام زیبای است که در زنده گی عیش وقت آنرا فراموش نخواهم کرد گفتم ممکن اسم زیبا باشد اما صا -

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت ((بهرت بهوت سند رهی)) یعنی بسیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام - جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده و بی الا این در ارتدن و گرفتاری هایش درواز کینه و حسد مکره حیل و فریب کاریها - زنده گی در آنجا جهره - دیگری دارد به کلی رشت دیگر - و اما روز دیگر بازم به حضور رئیس قبیله مشرف شدم و مرغی خواستم - در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از ((مالا)) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و شما دختر را احسان نمود، مالا گفت من ابداً اجازه رفتن برای شما نمیدهم و به سرعت از محل دور شدم. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگ نجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود - در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی - ((خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دجار چه درد سر بزرگی شدم)) بالاخره به هزار دلیل و برهان برای قناعت دادم که یکبار بمیش میرم و برای مالا ادویه هم می آورم، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرور د دارد تا مرسی به کلی رفع گردد - قبول کرد اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طور تضمین به نزد شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم.

دو نفر بادی گارد مسلح غیر رهنما با من همراه نمودند از جنگل ناس شده و جاده عمومی رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیش شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دهفته وقت این بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنی هم از مالا و نبیلمان گرفته ام که معلماً موجود است. مر - رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد عیالا) مقابل نیدی چه احساسی داشتید؟ ج - شمام سولا بسیار بسیار مشکل میکشد، شگلتر از سولات کانگری بوفتون - شما سهرسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما شرح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل و حتی ناممکن نه شمام نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویش بنویسم بلکه بزرگترین نویسنده شان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمثیل نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای و از کونسانان - تدوی نگفتم اما اگر لب نشنه بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسد چه احساس خواهد داشت گرچه این با آن قابل مقایسه نیست من نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی گفته باشم که با حقیقت کمی نزدیک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وحدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه آزادی، زیباترین کلمه عشق. ارسالی: مداح محمد شفق از مزار شریف

برای شما فال گسترده ایم



متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و پنجه های بلند وجود دارد. دیدار با امانیتی در پیش رو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کار باشید.

متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار ببرید.

متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارند. صحبت تان را برپا بدارید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذریا باشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سدد استید تا از تاریکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امیدوار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

متولدین ماه قوس :

بلی اراده و جدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید، چرا با حرف های کوچک آرزو های بزرگی را ایجاد میکنید؟

متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیر و نیکی داشته باشید. احساسات کینه جو یا نه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

متولدین ماه جدی :

تشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

متولدین ماه اسد :

ممکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شويد اما قابل تشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزو تان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدفمندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیز تان وفادار باشید. همسر تان به شما با وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد ها سعی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیست خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکری کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوش می باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.

سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)
در مورد سری دیوی میخوان
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد حیره یاد، نه وای جون له میلستیا ورکولو سره زیاده مینه لری؟
— حدای دیاره داخیره به کوه او به دا لارچاته بیه امیلستیا ورکول می نه خویشی اونه می دا لاری میلستیا و خورل.
خویشی می چی به خیل کورکی له بجیا نوسره یوهای دپوی —
وخرم، به تیره بیا هغه خوار، چی به خبله می باخه کرم، لایر خوند راکووی.
— پانی، چی اشیز هم یاست؟
— آشیزخونه، مگر دیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خیل لاس، هوسانه بخم.
— سره له دی چی ستاسی میلستیا و او دعوتونه نه خویشی زی خویشی هم خبله ده چی یوه ورخ ستاسی د لاس د هوسانی له خوند خه خوند واخلو.

رضا در ملتون

ادویه، مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه
میکند.
آدرس: خوشحال مینه مقابل لیه، سپین کلیسی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کراست.
— انهم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!
زنگی در دهنم نواخته شد و این زنگ، غن یک سوال دیگرمود گفتید اسد آباد کرا، انهم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!
— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان و نابغه سید جلال چه قرابتی دارید؟
— بلی، ما ازسلسله خانواده علامه سید جمال الدین افغان استیم و سید جلال نیز فرزند از همین تبار بوده است.
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و دارالانجیا با محترم قناری و قنار معمری شدیم و قس دربار کدوک پنج ساله از وی سوال کردم، چنین گفت:
(بسم الله الرحمن الرحیم)
سید اعظم جان که امت بهیمبر بزرگ اسلام است، از نبوغ سرور کائنات بهره گرفته است.
او که کدوک نوب العاده با استعداد است، همه روزه برای مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلا را فرا می گیرد که معلای از قرآن کرم با وی شروع کرده ایم.
او در شش ماهه، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و در شش یک ساله را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است.

استعدادها

داسی ثابت شده، چی نارینه کیدای شی به دیوالتونوکی فراورلری ولسری.
۱- کوبی، ۲- دموثری بنجی سره به تولنه کی، ۳- دغیر موثری بنجی سره به تولنه.
نتیجه به لاس راغلی ده، چه د بنجی بنجی به خنگ کی نارینه بخبله خان جذا با احساسوی داسی بینجی چی سری دیوچا به ظاهری بنه د ستی مین شی، که خه هم یوهیچی چی زما انتخاب دومره بکلام نه لری او باطنی کیفیت تخمه به دومره لنه مودکی معلومات نه شی ترلاس کوی داسی احتیال وجود لری چی اساس داسی ناخیه سلفه ور

خیل کار طرفداري، به وس پرور، دلور همت لرونکی، د پیری فعالسی او لیری خوشحاله دی.
هغه تحقیقات چی دانسانانود، خارجی بنی د جان بولی به مورد اجرا شوی دی، د پیری نتیجی به لاس راغلی دی، مگر به هیخ یون تحقیق کی داسی حالت ندی به گونه شو ی، چی داسی بنده به پیدا شی، چی د هسی ظاهری بنه به هیجا نه خوند نه ورکوی داسی انسان نه پیدا کنی چی هرجاته به بنجی نه وی، او یو هیچی چی وی د بنجی ظاهری بنه نارینه نه دومره محمه ده، به یوه اجتماعی علم کی د بنجی او نارینه به مورد تحقیق وروسته

کر: چه که خه هم زه کورنی ولیم، بیاهم مانه دکورکرم دی ۱۰ و دهی د خنگ نارینه ویل: دا هیخ د قبول ورنه، هغه بنجه چی هسی نه د قبول خه د مخه دکورکری، زما لیا ره ند.
د پیر نارینه شنه دی چی غواری خیل حقوق پرینوایندی به زوره وینا لای، کونین کوی، بنجه یواری دکورکارو اخیل، پرینخل جارکول، نه اشاره کوی، مگر د هغونویم معلوماتو به اساس چی دالان شرق د عالم نوله خوا د (۵۰۰) بنجود تحقیق لاندی نیولوخه وروسته به لاس راغلی دی، داسی معلومه شویده چی به کورنی ژوند کی بنجی معمولاد

بنجه نارینه

۱۹ د خ باتی
چه ارنیاطات به کورنی کی غیر نورمال دی، او دلته دی چه جلاسی شروع کنی، هر یوهغه خیل اصلی باطنی خواص او — کرکتیویل نه نایی، کوری چی دیوه اویل خویونه د پیر نیولری اما د موضوع د مخکی نه ورنه عادی شو ی و اشتبا هانود واقع کولو به وخت کی یو ویل نه لار شوونه وکری به یاد لوری یواری یو بنجی به اجتماع کی دالان داسی معمری

قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کاغذهای ختم، تیرکات عروس، اقسام پوست و هنر و زرع البوم مطابق ذوق و تازا با قیمت های مناسب و رعایت بهداشتی عرضه میدارد.
آدرس: سرای سید حبیب الله واقع جاده مندوی
نمبر تیلیفون: ۲۱۲۶۲

طرح استفاده چی وقتی ناگهانی
من آید. او میگوید: ((اگر سوسه ای
در من ایجاد کردی که گویا همبازی
من قصد سو استفاده را دارد -
در مورد خوب فکر میکنم و می اند -
پشم اگر خود را راضی یافتم به -
بازی ادامه میدهم و به سخنان
دایرگوش میگذارم بد زبیر آن
همان لحظه از صحنه بیرون
می آیم. سوال در اینجا است که
انسان خود چی را می پسندد
و از چی بدش می آید این هم
درست مانند قصه زنده گسی
است. انسان در هر جا هر حالت
و هر موقعی که قرار میگیرد بیشتر
همانگونه رنگ میگیرد.
از سر دیوی می پرس: آیا
آینده اش را نیز در نهایی سینما
می بینید.
او خندیده و گفت: ((من در

گذشته فکر می کردم که باز گری
برایم. مگر گاهی به این خیال
اخیرش میخندم و شرم می آید.
حقیقت این است که من هم اکنون
در این مورد هیچ نمیدانم. زلمی
رسانه های جمعی شخصیت
وزنده گی بعضی ستاره گان را -
پیشینی نموده بودند مگر امروز
آنچه اسامه های پیش معلوم
نمیشود.
او بعد از این سخنان نفس
بلندی برآورده افزود:
((در اویل (به مذاق اذواق)
میل به جهان سینما در من کل کرد.
بعد ها به این اندیشه افتادم که
از این راه پول و ثروت نیز کسب
خواهم کرد. امکانات تحصیل و
اندوخته علمی در بخش سینما
برایم میسر نشد. به این سبب
میتوانید بپذیرید که:

((اسامه من به خاطر کسب
ثروت و شهرت وارد جهان سینما
شدم. ام.))
- آیا شما بر سر بیشتر فلماهای تان
حساب می کنید?
در مورد این پرسش میگوید:
((من نمیدانم. من خود بر سر
بیشتر فلماهای حساب نمی کنم
زیرا اسامه توجه چندانی در -
مورد آنها صورت نگرفته است -
معمولا یک نکته نزد من موجود
بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی
من قرار دارد و در طرف دیگر
فلماهای من کوشیده ام تا بهین
این هردو تناسیب درستی را -
برقرار نگذارم. اما بعد ها درک
کردم که این امر ناممکن است -
پکیا را خود گفتم: اگر به همینگونه
به کار ادامه بدهم شاید از هردو
بمانم. همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر
وقف فلماهای بمانم.
- پس شما اکنون از خود را غرض
استند?
- ((هنرمند شدن واقعا به
تجربه کافی نیاز دارد. من فکر
میکم که تا هنوز روشی درستی
نیافته ام. با آنهم به کار ادامه
میدهم تا تجربه هر چه بیشتر
حاصل کنم.))
در این میان سخن بر سر متن
چکریوتی آمد. سری دیوی در
اندیشه فرو رفت. بعد ازا
بر آورده و سپس به سخنانش
ادامه داد: ((رشته ها پیوسته
می گیرند. به هم محکم میشوند و
از هم می گسند. هیچ چیزی برای
همیشه به یک رنگ نمیداند.))
برای برتن سازی اواز حالت
در آلودگی بر سر دم:

آیا از فلماهای ((نگنه)) بیشتر
اند یا ((...)) راضی است با چهره
باین پرسش آثار سرخی در
سپاه پشیدید کردیده گفت:
((اگر تیرف کنم. می آید مگر
آنچه برای من از همه محتررات
اینست که من برای رضایت خود
باز می میکنم. یعنی برای دایرگوش
بد و ستان همبازی خوشی که با
بودن آنهاد رمن هدلی و صمیمیت
ایجاد میگرد.))
در آخرین لحظات گفت و شنود
ما سری دیوی بر این گفته تاکید
میکند:
((وقتی در بام که نفسی را
به خوبی بازی کرده ام و خواستی
را که از من تقاضا میروم به جا
آورده ام. همین رضایت بزرگتر
پیدا می آید من تلقی شد میتوانم))

من درد هشت ترکم...

همین حالا ازین استعدادی که در وی وجود دارد، من
برایش اجازه داده ام. در غیاب من شاگردانی را که ترانکر می
آموزند درس میدهد و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد
دارد که با آنها کاری کند. جالب این که شاگردانش بزرگتر از خو
دش است که از آن جمله می باشد. خواهشش که صنف جام مکتب
است و ده سال دارد.
حوالی ظهر بود که از مدرسه دارالحفاظ برآیدیم.
در جریان راه در حالی که دست کودک پنج ساله درد شستم
بود، به فکر فرو رفتم. ((ایا)) های زانگرا بخود مشغول میباخت.
از خود می پرسیدم:
- ایا باین کودک کمک مادی صورت خواهد گرفت?
- ایا مسوولین توجه خواهند کرد?
- ایا سریناهی برایش خواهند داد?
- ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو
خواهد شد?
- ایا عیالت در یملوی ناکولته، در صنف ۸ مکتب شاملین
خواهند ساخت?
- ایا معانی ماهرار برایش مقرر خواهند کرد?
- ایا کتاب، کتابچه، قلم، مواد درسی و علمی در اختیار
گذاشته خواهد شد?
... و بالاخره ایا این کودک، لیشت شادی بر لب خواهد
داشت و به منزل مقصود خواهد رسید?

مینتوبه مهراتوقی تصویر می
د بوجاچه خوک خوبش نویسی - خوک پیدا کنی چی هنده عشق
د نوموری عکس به زره کی های نمسی
خود وخت به تیرید و سوره د
خوبش شوی مقابل بیخوله باد
وئی، اما عکس به زره کی باقی
بانی کنی. نو که نوموری به
هنده تپ کوم چی هنس عکس نه
دیر شباهت لری، خوبش او -
د سنی پری مینیزی
مثلا نارینه به وارسه دری بنای
لری، که د نزدی خنجه ورته خیر
شو، گوزچه دادری سره بنای
به خیل منع کی سره مشابه دی
یعنی یوتپ بنس دی. کیدی
ش چی نوموری نارینه د موضوع
احساس نکری.

بنه از صنف (۱۱)
در خفا که فقر چه به اساس
احتشار فضیلت است.
به جای چیزی بانام جهان سوم
باره ای از جهان بیگانه مایدیدار
است که نظام ناراسوا سر تشا
موجود. بخش کوچکی از آن را در
مدار توسعه والیده به مراکز تراکم
سرمایه قرار میدهند و بخشهایی از
آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته
میدل میکنند و انبوهی از مردم -
سیاره را در فقر و محنت غرق مینمایند و گسی
به حال خود میگذارند.
حتی اگر به تومی کود کانسه
افزایش با سودان را برپای توسعه
فرهنگ دست کم زبانه بی تلقی
بتوان کرد. بهره کشی از انسان
چه جایی برای آن باقی میگذارد.
ما برای آن که بیهوده در بهر هوشی
بی مخاطب نراید ننکند. بهائیس
نیازمند رشد آگاهی ها استیم. گریم
کار به جایی رسیده است که دیگر
امروز لازمه چنین رشدی تهمادر
امکانات بی نهایت برزی شده حاکمیت
هاست. اما آن حاکمیت ها که بنا
بر خصلت خود فقط می کوشند
توده ها را از زیره نا آگاه ترنگند
دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه
انسون شان کرده و به ناچار با
چسباندن رنگ جاسوسا جنسی و
خرابکارانست مخالفان پیدا دل
خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ
گونه اظهار نظر منطوق برنشد و
تزدید رانی د هند چم گونه ممکن
است به رشد فرصت دهند تا در -
سایه آزادی، آن هم آزادی لایه
های متعدد اجتماعی، سراز میان
میل های سپاه جانش بیرون کنند
اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه
ذهن توده ها را از قالب های خرافی
باجوردهای القای نگرانی برانند
و فرهنگ فرزاتان را اعتلا سی

بخشد. با حضور چهار چمنی
دولت های که همه مجاهد
شان در طریق دورنگ داشتن
مردم ازین بردن به واقعات -
خلاصه می شود چه آمدی برای
رستگاری باقی می ماند اول -
سهرن به امید تلاش و کوشش
دلسوزانه از سوی حکومت ها
حاصلی جز از آرزای فاصله
عقب مانده گی ندارد.
ولی ناگزیرم با این بسیار این
واقعیت را هم بگویم که ماکرنتار
دور باطل طلسم گونه بی شده ام
من در دست من و چهار سال پیش
از این در شمعی نوشته ام.
... و مردی که اکنون با -
د یوارهای اتاقش و از آخرین را
انتظار میکشد. از پنجره کوتاه
کلبه بر میخیزد و خشک نظر
میدورند. سپید ار خشکی که مرضی
سپاه بران اشیا کرده است و -
مردی که روز همه روزان در رنج
های حمله اش نگران کوه بود
اکنون با خود می گوید:
- اگر سپید ارمن بشکند مرغ سپاه
بروز خواهد کرد.
- اگر مرغ سپاه بگذرد سپید ار من
خواهد شکست.
میخواهم بگویم آن زبان که جمل
است تقریبات و تافیر بر حاکمیت
جهالت نیز باقی است اما جفا -
لت. چه بر معنای خاص باشد
چه به معنای نا آگاهی ماد زراد
چه به معنای فرار گرفتن در معرض
تحقیق و مغزشوی باشد برای
روبرداشتن د او طلبانه خلق از -
معدن دانش بشری به شوق بر -
خاک افتادن د برابریت های
حق خرافه و هم چینی در -
تصاحب کور کورانه بی گسار
پس از رویداد شدن فقر نیز باقی
خواهد ماند. اشاعه دانش و
ارتقای فرهنگ برای آزادی -
بخشیدن به انسان ها به

تولسی بزند.

از فرستاده های شما

پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود، زیانزد همه است. روزی که اوتما یشنامه ((ریچارد سم)) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف ((من کشور را با یک اسپغوش می کنم)) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بایک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را ازدست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً ر و ی ستیز تشریف بیاورید.

فرستنده: پسته رسا

به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بازیگر مشهور سینما حکایت می کنند که گفته است:

من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قفرو میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره یشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

نکته جالب

چه ازدواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پشیمان هستید.

ارسالی: نوزده میرزا د

عشق امروزی

بسم: عزیزم، واقعا تنهام! دوست داری؟

دختر: بله، برویز جان!

بسم: برویز کیست، من عشیق اسمم.

دختر: ای وای، مگر امروز چند شبه است؟

ارسالی: مسعود

درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا، درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند.

عجیب درختی است زیرا باران بدل ویرشاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و آنرا به دور دور خود به باران بدل سازنده مخصوصا وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید.

فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که همواره زیر آن تروکتل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است.

بر طبق حساب هایی که کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ - ۳۰

لیتر آب می دهد و از آنجایی که در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۲۵ - ۳۰ متر یک دانه درخت) می توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود.

اهلی الخصور که ((درخت باران)) درختش و نمایی خود نوعات زیادی هم نداشته، رحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گم و سرماي زیاد در آن می ترنست.

ارسالی: امیر حسین وحدت

لحس ازین

اولی: برادر خدا بدند هه، سرت را چرا بسته ای؟

دومی: د پشپ بازم دهری کردم او با آپ سرم را شکست.

اولی: آپ که سرمی شکست.

دومی: آخر آپ در کوزه بود.

نکته ها

۱- بیراقن زیبا:

صورت مردان و زنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گردد، باشند. (جوزف مک بل)

۲- فاجعه زندگی:

((برنارد شاو)) نمایشنامه نویسنده مشهور ایرلندی میگوید:

زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی آرزوست که داشته ایم و دیگری رسیدن به آرزوست که داریم.

۳- رواجش دهید:

زیبایی، سکه طبیعت است. احتکارش نکنید.

رواجش دهید.

((جان میلتن)) شاعر انگلیس

ارسالی عبد السلام رحمانی

۱- رنج شیبی است که شمر نمیشود.

۲- جدایی يك مرگ تدریجی است.

۳- انتظار سخت ترین و دردناك ترین حرکت زندگیست.

۴- تقدیر بی نهایت است که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.

۵- شکست هر چیز صدا دارد، به جز از شکست يك قلب و عجب اینکه این بدترین نوع شکست است.

۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به آج انبساط میرساند.

۷- خیال لحظه است که ما را در خود میشارد.

۸- عشق ماده است که دل را میبلرزاند.

ارسالی اقلیا

دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نهال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نهال بتدریج رشد می نماید.

ارسالی بلقیس ((احمدی))

نکته های مادران

۱- کتاب غذای روح بفرست.

۲- تفاوت بین مرده و زنده است.

۳- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است.

ارسالی مطیع الله سلطانی

نورترین سگرت جهان

در دنیا همه موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیون ها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگ بطل ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر يك سر انرا کش کنید. آیدار خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

مرواریدهای حقیقی

* بد بخت است کسی که خود را بنمیرد و گناهش نمیرد.

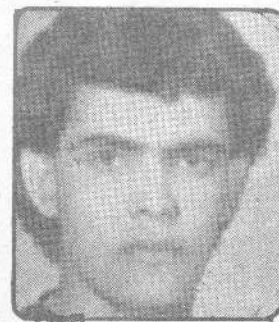
* کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.

* کم خوابی عبادت است و کم آمیزی عاقبت است.

* سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای -

گرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوابی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از بوهنی فارسی



از اداره مجله میاورن - خواهم شنیدم تا محترم انجنیر لطیف کارگردان موفق سینما ی کشور از محنت داده و با او گفتنی های را که در دین نوشته شد به سمع شان برسانید:

۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته -

دام و خواهم داشت. هنر سینما که يك هنر جاودانی است من سخت دوست دار آن میباشم. از جمله کسانی استم که هنر سینما را رک کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم. اما متاسفانه کسی نیست که استعداد -

ادرم را در این زمینه تشویق نماید.

من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواسته ها و امرام های مردم خود را برآورده.

ساختم و خواهم پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

نصیر احمد نایل محصل بوهنون

درباره سنجدین

سنجدین ت دارای قد بلند بوده و

و شخص خوش تهپ و خوش صحبت است. آرزو دارد يك فلمش را در

افغانستان تهیه کند. روزهای

که در میمنه بودیم باوي ملاقاتی داشتیم. خانه فشن دارد. از ما

به گرمی استقبال نمود. و ما شقی

تینا مونتم شده بود اما بعد از مدتی

از دختران فلمی روزگردان شد. از

او پرسیدم آیا درست است که شما

معناد میروین استید؟

گفت: این بی انصافی برخی از

شایعه پردازان است که حسی

گاهی خواهر میرو را به معشوقه

اش نسبت میدهند.

بعد از گفتگوی مختصر صحبت

ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها

دموت کرد. رسالی لیلاروند

دوستم بداد

دوستم بداد هم چون پروانه
دل سوخته بی که شعله
نارنجی رنگ و لزان شمع را می -
برستد، دوستم بداد مانند مرغان
سبک بالی که جفت خود را می جویند
و به او دل می بندند، دوستم بداد
و بگذارد دوست داشته باشم
دوستم بداد را اجازه بده
همچو غراب های مستی بخس
و شادی آفرین شعرا از شهر عشق
ها و شورها در کامت بینم و از باده
ناب وصال سرا بیاستود پروانه
ات تمام . بگذارم چون پروانه
رنگین بال و زیبایی که به هنگام
بهار بروی گل های خوشبو
و خوشترنگ می نشیند، در کنار ت
باشم و در دست داشته باشم
بگذار به غیر از من و به غیر
از تو درین جهان کسی دیگر
چنین عاشق نباشد .
دوستم بداد ای جان شیرین
روح و قلبم ... ای کسی که تمام
هستی ام را از نگاه شریک
تو دام ...
دوستم بداد را اجازه بده
هم چون کاهستان و همانند بست
پرستان شنا یت تمام ... پایه
مانند بلبلان شوریده حال
و پریشان روزگار به دور گسل
وجودت بر بوزن و دوستم
بداد ... برای همه عمر ...
برای همیشه ... و اجازه بده
که دوست داشته باشم ...
تا پایان جهان ... تا پایان
عشق .

غزل از تاجور

ابر مرا گشت : « در چشمه
سوزان با دانه فرو میرم »
درد گشت : « من می مانم ، خا -
موشی مانند نشان پای او نرفاست »
زنده گانی من گشت : « من
در همین کمال می بینم »
زمین گشت : « چون وقت نرسد
رسد برون من ، اندیشه های نو
بوسه میزند »
عشق گشت : « روزها میگردند ،
اما همچنان چشم براه تو ام »
انگاه مرگ گشت : « من کشتی
مروت را در دریا می دانم »
ارسالی :
سعید شریفی

سئون فقرات

دو کتوان متخصر بیماری های
درد استخوان در کتفرا نمی گند
اخیرا برای مطالعه در اطراف
بیماری های استخوانی در لفسدن
تشکیل شد ، اعلام کردند که
تخت خواب های فیزی و راحت
برای استخوان پشت و ستون
فقرات زیان دارد .
این دو کتوان میگویند : بر طبق
مطالعاتی که انجام یافته
خواهیدن روی تخت خواب های
که چوب ندارد و فقط از فلز
ساخته شده و عواقب بسیار
ناگوار روی ستون فقرات
دارد و درد های حاصله روی ستون
فقرات با زتاب نامطلوبی روی
دستگاه اعصاب می گذارد .
بنابراین باید از تخت خواب
های چوبی استفاده کرد ،
نه از فلزی و فیزی .

ارسالی وزمه ستاره

اشتراک

نامه زبیده تریکی از مجلات
هنگی اسکاتلند رسید :
اقای محترم مدیر مسئول در -
نورده ای که برای اشتراک
یکساله در مجله شما خانه ببری
کرده بود ، در اخیر آن تمهید
شده بود که اگر در آخر سال
از مجله شما رضی نبودم ، مبلغی
که تحویل کرده ام بمن مسترد
خواهد شد .
اکنون که سال به پایان رسیده
بدینوسیله از آن مجله ابتراز
نارضایتی نموده ، استرداد مبلغ
مذکور را خواهانم .
نامه مزبور حاشیه هم داشت
که متن آن چنین بود :
عنا : چون مایل نیستم برای
شما ایجاد درد سر کنم ، متضی ام
که مبلغ مزبور را بحساب اشتراک
یکساله آینده محسوب داشته مجله
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن
برسانید .

ارسالی : محمد یوسف و پس گی از کی میترسد؟

یک متفکر فرانسوی پتر از مدتها
مطالعه باین نتیجه مضحک در
زنده گی بشر رسیده است :
زن از موش میترسد و موش از گربه
گربه از سگ و سگ از اراباش و -
ارباب از زلفش .

ارسالی : روزانه

اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری
((میدلتن)) در آمریکا نصب شد .
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی
عرض داشت .
اولین تلگراف :

اولین خبر تلگرافی دنیا
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -
خانه (سلاک) در انگلستان
مخابره شد .

اولین امبولانس :

اولین امبولانس دنیا در سال
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -
فرانسوی ، دکتر مخصوص نابالغون
ساخته و به کار گرفته شد . این
امبولانس گادی دو چرخه بی بود
که به وسیله دو اسب کشیده می شد
و روی گادی یک اطاق نصب
کرده بودند و زخمی های جنگ
را سواران کرده و به شفاخانه
می رساندند .

اولین پلیس زن :

اولین زنی که پلیس شد
در مپتامبور (۱۹۱۲) در لاس -
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید

نویسنده

ارسالی : سید حمید الله نقشبندی
درد تپا هیچ (من) بدون
(تو) وجود ندارد .
امان یگانه (من) است
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -
جود ندارد .
ایا این بزرگترین
بدبختی نیست ؟ چرا انسانها
همیشه در صدد نافرود گرگان
استند ؟ چرا انسانها همه اولتر
به کمبود دیگران نظر میکنند ؟
ایا هیچ امکان ندارد که مرا با همه
نواقص کسی صادقانه دوست
بدارد ؟ ایام نقدی ارزشم
که فکر میکنند ؟
بس چرا من شما
مبارزه علیه خواهشات دور از حد
دل را نداشته باشم ! ایام
خیلی ناتوانم ؟

ارسالی : ثریا سینی

برای دختران

هرگاه گردن بلند دارید ،
گوشواره دراز بزیبایی تان
می افزاید ، و اگر گردن کوتاه دارید
این شوق را نکشید .

ارسالی : عبدالناصر شریفی

یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم
در دل امید جزه وصلت و پدارندان
یارب کایه صبر و لبر مساز می
و این درد پنهانی مرا آشکار سازی
یارب مرا از روی آن یار ترسان
و از بدن آن یار وجودم را مبرزان

ستاره همد

غزب الملهای زیبا و دلشیز در باده عشق

- ۱- خداوند برای سرکشی نفرت هیچ سلاحی
بهنراز عشق نداشت . (عربی)
- ۲- جواهرات خاموش به هزار گفته های عاشقانه
در روی زن اثر میگذارد . (چینی)
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهنراز
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم .
(لبنانی)
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کس
شوکه عزیزت میشود . (ترکی)
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که
تابستان ندارد . (سویدی)
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هرچه کهنتر
میشوند گوارتر میشوند . (مریکی)
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان
است . (ایتالیایی)
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند
حتی قتل معشوق . (اسپانیایی)
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود ، هرگز
خار ندارد . (افغانی)
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند ، هزار
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است . ()
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد ، مگر اهری چیز دیگر
ترا فکین کند . (مجارستانی)
- ۱۲- عشق همچون آتش است ، که اگر خیلی بدان
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند . (جاپانی)

ارسالی محمد تم (محقق)

ترا می پرستم

ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم
من این را برایت نگفتم
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی
بامن سرگردان شوی .
من غرق دریای شدم که ساحل ندارد
و مرا هم ساحلی نیست
تو میخواهی مرا همراهی کنی
ترا بخدا مرا تنها بگذار
ترا بخدا همراهی مکن
بگذار تنها شنا کنم
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم
ترا بخدا مرا همراهی مکن
مرا همراهی مکن
نا امید نظری توخی



در اربط با طنامه ها و

هزاران سلام، هزاران لبخند
هزاران سیاسی به علاقه‌مندان و
خواننده و گان سناوین، به پاسخ
نامه‌ها می‌پردازم. اما تکرار می‌کنم
لطفاً دهک نامه، دهک روی کاغذ
صرف یک مطلب ارسال بدهند،
در صورتیکه چندین مطلب ارسال
نامه ارسال کنید بازچاپ می‌ماند.
چنانچه بنی اسیر (پشت‌فادات
تاریخ در نظریه) استاد -
مفسر در کتاب است (زهره زهره
از) سلطان رضه (نوشته شده)
داستان شوق منیر یک هفتان -
شماسی (نوشته) -
مجله نمایشگر شکلات خنثیگی
افزایش می‌یابد، هنوز کجاست؟
عبدالرحمن از طوم طبیعی (از
تلفیحات منقذ علیه سهاوین دست
بمکشد، نظرات شما را تقابل هم
مطبی کرده ایم و در همین شماره
نیز به‌کار می‌آوریم) حواصن
نویس (ما به‌طور محکم که شما
گفته اید) فوژه احمد (در چاپ
داستان هان‌هسته گان معروف
سهاوین هم اثر می‌گیرد. مثلاً
شما حتماً داستان شرخ‌دا را
توجه خاص باید مطالعه کرده
باشید) پنهان پهل از پوهنتون -
کابل (طنز اسالی تا نراه طنز
مجله سیریم) پارا از نیمه حره
جلالی ولایت پروان (از دست تان
شکر، اما خط تا نرا خوانده نتوانست
وقتی برای مجله تان مطلب ارسال
می‌کرد، حتماً بنویسد آنرا از کجا -
انتخاب کرده ایم) (کمی فروتن
نگاهات شما را به بوی خنده
انداختم) محمد هلمین محمد
زاده (چند هائی که به شعر
شاعران زده اید، به مسئول بخر
سیریم) خواهر منیر نقطه نقطه
نقطه (اولاً اینکه نام نه نوشتن
شما برای ما سوال است) دوم اینکه
برای شما گفتیم که به دفتر بیاورید
که مستر به کلمه حبیب سرگردشت
زنده می‌تواند بنویسد. باز هم -
تکرار می‌کنم که تصمیم شما منی سر
خودگی یک تصمیم غیر مالتان و
احساساتی است، در صورتیکه
های ما را گوش نمی‌کند لطفاً
هنگام خودگی ما را به خاطر داشت
باشید) جناب ساردری (مطالب
تان رسید) حمرا اسد موللی اس
(صديق منقرع يك راه‌نویس -
واقعیت است) شما می‌توانید در قلم
دوم جاده جوند او را ملقات

نمائند) پنجاهه شعبی از رابعه
بلخی (دروازه شامچیزهای دیواره
تو- توفستی- ما- ما- نمستم
حرف های بود، حرف شامچیز
ترجمه آثار خارجی بود. این
ترجمه هادر هرگز و هادرانی
است یک ضرورت نداشت که بلخی
از فرهنگ و ادبیات جهانی آگاهی
در دست باشد) عهد العنان احمدی
از یک قابلاتی (توصیه شما را می
هم انسان هاییک از دواج نموده
اند به این وسیله هراسانم که از
ولادت اطفال به خاطر اقتصاد
خانواده یکی جلوگیری نمایند) یکم
بینا و یکم بینا (ظاهرایی و -
بلقیس احمدی باهم خواهر و برادر
اند، اما در طنز نهی، نه در -
خانواده - سعی میکنم بلقیس
بجول را بیشتر شوق کنم) پسند
نادر از استیضاحات (لطفه)
دیک روی کافذ و باخط خوانیا
طلب ارسال دادید) بلقیس احمدی
(از احساسات شما نسبت به
سپاهین سیاس) شایدم رحیمی
(نکاهی ثان رسد) خطابه نوری
(نامه شما رسد) لطفه منامی
اراک مواد ارسال ثانرا از انجا
گرفته اید نیز نمیدک لیا طالب
شما تازه است با اقتضای از مجله
ما صوف طالب بفرستد را به
شر هراسانم بفرستد حتی اگر
اقتضای باشد) شمت از گولم
پسته (ا نامه با نام مستعار به ما
نامه ن نمیدگرچه که ما
میدانم نام شما شرف تعاست)
میدالجهار مننن از نگرهار (اتشاء
الله نامه ثان رسد) فلام شعبی
دکاندار از مزار شرف (ماتاش می
نعم از زنده کی هنرمندان دور
از گور حرف های راه چا
رسانم) قدسه قاسمی سعید از
بگرام (طنز ارسال طعنه
صفحه سپردم اطعنه شما را -
نمیت اینک همراه با طنز دیک
صفحه نوشته بودید، از چلپ باز
ماند) لیا طالبانای (باز هم خواهر
خوب از آن هم محبت ثان سپاس
سعی میکنم بتوانم واسطه شما در
چاپ مطالب شما چون حالا با من
سرخواهر و برادری را بنام نهاده
اید) فاطمه شریفی فارغ عایشه
درانی (واقعا) سعید و کی موسی
رادشش گهان سر سعید سیمنا
گروما اندر شما چا داید انجا
راستایش کید) خاطره شالرد لیمه

هم (بهتر است داستان ترازه
جله (جوانان یازدهن بفروشد)
بد الخالق - متقی الله و سعید
نهندند یک نام (لطفاً نامه
هایتان را جداگانه بنهید -
پرسش تان را از صلیق مخفی با
مراجعه به خوش بردگاش واقع
جاده میوند کند نماید) - پسند
چکم رحم از لیس حبیبه (در -
یورد برمودا مطلبی به نشر
رسانیدم * مطلب تان را به مسئول
صفحه سپردیم) لیلیان تان (چه
بگیم ما از دست ترا کم نموده
پیدا نکردن برای چاپ مطلب -
همکاران نزد همه شما کم نشده
هست که وده مدیم و مطلبی
نمیتوانیم اما دین شماره مدیرمسئله
لطف نموده دوشنبه را برای چاپ
همکاران اخصاً دادند که با
تأسی دین بار شما مطلبی نفرستاده
بودید) احمد ولی از ل. عاشقان
و هارن (چکم باین فرقه ها که مجله
را بازار سیاه میکند * اگر آنها را
مجله ندهیم دین صورت مجله حتی
در بازار سیاه هم پیدا نمیشود -
امدادات آنها اضاف را فراموش
نکنند) ذبیح الله شاهد (خوش
آمدید با بارش تان * بشوره فضا
صحبه تحقیق فعهه حقیقت
جو (اگر کم ظاهر این را چاپ
کنیم بعد از خدا میدکند عکس
سایر هم) را هم چاپ کنید * نه
این کار صرف نظر از خوشی با سزه
تان خوش شدیم * به شما خوشی
سعادت و پیروزی آرزوی کم *
پشت هادات تان را در نظر گرفته و
سوالات تان را پاسخ مدیم) لیلیا
حدید از اربعه بلخی (هر چه
کلیه گفتم نه فهمیدید با لیلی
مختار میجد طور غیر قانونی به
خارج رفته اند و شرف ندارند *
همین کم مانده که سیال خدایا
عاشقان است در تلویزیون شرشود
در یه لری یان هم مثلها و س را لعلی
تکرار یک تکرار دیگر ترازه
شود * منظورتان را از پولند نه
فهمیدم) عاتله حکمتزاده (چاپ
امانات در مجله یک ضرورت است
اعلان دهنده بپایول میدهد)
هدالملی مصد پوهنتنی زراعت
(چاپ سالیان منوط به ملت
ها کار مجله ملت هست * داستان
هایتان را اگر کمکن باشد به ژوندون
ارسال کنید) بهتر است سلیمان از

مختراعات صلیبی مخترع و از شهرت
 یابید از میان چرا؟ شاه محمد
 حمدی انژی حار (ماراوغکید،
 بخاطر جمله دریا پی سرخ جمله
 معناه اشتهاهای درموانصفه
 نمیه ها صورت سیب - در
 محمد رضا با نیز
 نامه ثان بهار دیو رسد) محمد
 باریق ولزاده (از نامه ثان و بهینه
 های ذیل را انتخاب کردم: چین
 دراهل است کارسحل است. -
 اشخاص مائل روح جامعه اند.)
 یوسف احمدی از وزارت دفاع
 (برادر عزیز انتقاد ثان را از نهج
 شماره پاسخ یافته خواهی یافت.
 اما باید گفت نشرات بیشتر در مورد
 زنده کی جوانان توانی صلح بکار
 جمله های خارتدو وارد و است -
 می خواهد بود این جمله هادر -
 پهلوی نشرات نظامی عرصه های
 زنده کی جوانان توانی صلح راه
 می رود توجه قرار دهند) بخالدیه
 نوی (ازخال) داشتین بهار
 تا و ترا ننید) اصولا طبق وردک
 از پی ترا نمدت دین قط قیمتی تخم
 مرغ شما نواید آنرا عکید و تخم
 همه تخم دوستان را بری انگیند)
 نورضا معصومی شکله معصومی
 (دست نگه دارید خواهران چه
 یک است چرا همگاری راقطع می کند.
 یک نگاه ای ارسال کرده ای، آنرا
 چاپ می کنم) خماری کنده (از دست
 ناشناس نیی دانه به کی داد -
 بزمم - انها صاحب نی کنند
 شما شله همدک صاحبه کند،
 لطفه به جان لب شاق باخ،
 لب کاسی را روان کیدک طاق
 شده باشند) مخاطب خهل -
 صاحبه باولی پهل راقطع
 کرده ای، اما باور کید اورانی
 شناسم شاید چه کرده دیده -
 باشم از نامه ثان شق و سرفه
 را نتوان پنهان کرد - شق زشت
 و تابستان رانی شناسد) لیسوی
 بریدن مبدالولی اسحاق نی، انصر
 گارد (نظامان، نور چشم مانند -
 سهاون همه شانرا دوست دارد -
 اما باید نظامان بدانند که آنها
 نشرات اختصاص خود را دارند -
 و اما سوالهای مربوط به سهاون
 ثان -
 - از آنجا که برق از دست شرتوسی
 می آید، اول سهر راه خود را روشن
 می بخشد -
 - تلویزیون بخاطر بی برنامه های
 دلچسپ ندارد که برق نهد -
 - آلت بهیوی، ز صوف در حالتی -
 استفاده کیدک برق داشتنه
 باشد - دینخاری بیزلی وقتی

ن ندانید، از بهر او استغفار
(شکوه عظمی (فرستاده ها
رسید، پناهید . . . از
ت عودت کننده گان (احمد
شما را و دعوت کنید تا
صاحب پیام (ایلما
ن (لطفاً شایعات را جدا
بدک حیات یک هنرمند را خراب
(د
الطیف عزیز (بسیار خوب خوب
در نهان شما خوانده میشد
گرچه من نبودم، من آنرا
فهمیدم، ایلما (منم (تمام
من اینست که از بیعتی یک
اره بیرون شوم . چنان می
م که دوستان میخواهند . شاد
ید که دوست ما این هستند
میوی از بهت ما بنام اند
روز که دوستان او را تنها
امیزند، بدست ما رسید بطور
من التجار کرده اند تا عطشی
را تا چاپ کنم گفته اند
دی شان به به چاپ همین
م و مطلب است . . . شریف
دانی از دل و جان دوست
ام و واقعه تاپیان که دوست
ن دارم فرجه، احمد است .
وبت مستم ما فصل تهنیت
چه میخواهند) (صبح احمد از
ار شریف (به چشم های دل
ما را در نظر میگیرم) (صاحبه -
صاحب) (در صاحب ما محفل
فارسی را در نظر میگیرم) .
نما احمد (اینک نامه سوم شما
را هم بدون جواب می گذارم
احمد و اینم خفته شده باز نگردد
که از نامه من یاد نکردید) .
فاطمه نوروزاد
ایب خیل (آیا کافه دیگری
داشتید . لطفاً تعریف کنید)
احمد تو اب از ح . پ (از نامه تان :
نکسید بخت است که خودش
میرد و گناهش نه) دوی بی لباس
و ادخواه (لطفاً تحمل داشته
باشید در لثان را نکانید . سوا -
ت تا جواب میدهم) ثریا زانی
زل سوریا (منظور از کله آدمیت
در آنجمله به معنای بسیار وسیع
میشد . چه بسا کسان اند که
انسان اند اما آدمیت و انسانیت
را درست درک نکرده اند امید
وام شما در صف های بعدی
بیتوانید آن کله را با همه ابعاد
آن بدانید و اثرات حقیر نسبه
ندارید) مریم دانش (توجه

مطالب ارسالی شہا

می‌کیم مطالب تکراری را چاپ نکنیم امید است دوستان ماهم مطالب تازه و نو و جالب بفرستند) عبدالجبار عزیزی از تنگه‌نار (از همکاری های همیشگی شما تشکر) بلفیض سمل (همه نظریات شما را در نظری گنیم موفق باشید محمد ظریف از گرام (ناه تان رسید) همایون و زیلین پیروز در هر نظر در همه صفحه و در همه شماره مجله جای پای دوستان ما وجود دارد و ما خوش استای این را در نظری می‌گیریم)

دینا ناغاشی، (اندستان فقط تخیل نویسنده است واقعیت ندارد ولی در زندگی بسیار زیاد اتفاق افتاده است) صفی‌الله ناصری سرساز در غلخان (فرستاد) دن کتاب شما ممکن نیست مباحثه مورد نظر تا نرا چاپ نموده ایم) محمد تسم علی ارزومند (تاکنون مطالب شما پارسیده در مورد صدیق مخترع آنچه را که معلومات می‌کند به اد رس خودش مراجعه نمایند) نظیفه پیروز سمل (در زندگی و در همه و فرستاد خبری تازه اتفاق نیافتاده که ضرورت مباحثه جدید را ایجاد نماید) اسد الله نقشبندی و دروستان (در مورد مباحثه های گروه جکسن و اندرسن بسیار به حد کافی پاسخ خود را ارایه نمود سایر نظریات شما قابل قدر است اما فراموش نکنید که توی مسلح نشرات معین خود را دارد) از همکاری و توجه تان تشکر) لیسدا ناارام (خواهر یکبار صفحه شور و شوق جوانی را چاپ کردیم که تا به حال از آن خلاص نشده ایم چه رسد به تکرار آن - سایر نظریات شما را رعایت می‌کنیم) لعرب برید من محمد طاهر از هرات از صحبت شما نسبت به سیاسیون بسیار، آنچه در مورد صدیق مخترع به چاپ رسیده افوا هات نه بلکه واقعیت است. دولت در دست دیک و خواهد گردید) شکیا احمدی (نظریات شما را عملی کردیم) فرحت از خیرخانه لطفاً با خبرنگار مجله کامله حبیب در تماس شوید) در پی الیا س (فهمیده بودیم اما خود را به قفلت زدیم از مطالب شما تشکر)

سید مروری وزیر مروری، زاده
شمارا رادو افتخار غفر واپس
بنافرستاده زرباکت رابسه
ادرس انما نوشته بودید (احمد
فرید خراسی (از همکاري شما
مستفید میگردد بامامکاتیه را
ادامه بدهید) برشناحمید زاده
(لکنت زبان ناشی ازواماصل
مختلف است اما قابل تشویش
بوده واصل در باره ان فکر
کردن معقول نیست زیرا تلفظ
کلمات بالکنت زبان خود يك شریفی
دارد) سید جعفر ازگورسون
(مطالب جالبتر فرستید)
لیدا اردوستان، سعوده
توخی، لیلای فرحت، سلیمه اصیل
اسدالله امید انتظار، زیبا داماد
عبدالجبار هنرزی، حامد حمیدی
ملالی محمدجانی، مشوره نظری
محمدعشای امینی، خالدده
حیات وفعمیه حیات وامینه حیات
ازوهرد، گلجان، مجبور
وزیر وازل، ملالی، سیناحمید
قدیر زاده، حشمت الله قریاخ
نوزیه فاروق، ذبیح الله فقیر
لالا قافران، نوزیه نور
ازیلخیری، محمد صدیق فرسور
ماریه همت، سیدناظر ال هیلنا
محبوس، ارین محمد طلس
اسامجدی، محمد رضا کرلای
لطیفه راضی، عبد الخلیل شیوا
صالحه تنای، ثریا سید زاده، زهرا
مین شیزی، بلقیس هوتکی
محمد طاهر از میرویس میهدان
فریده امید، نفیسه ازوهردی
پریسا فرطی، محمد هادیون
حمید زاده، فروزان جوان، اریانا
عک سید روح الله نوای، ظریفه
یزدانی، رحیم جماعتی، عبد الکریم
حکیمی، سید احمد شاه حسینی
زرمینه از جوزجان، عبد الله
باختری از مارشرف شکیافیری
سید اسلم هاشمی، میرویس کمینی
بتیلا هوشمند، سمیرا رهنما
شازیه ساداته ثریا فقیری،
فرهاد صاحب، عبد الصاد هارون
عبد الزواق حسن یار، نبیله
کوهستانی، حمیده عمر، وحیده
حکیم زاده علو را اتایی، عظیم
صفا، محمد اسماعیل برهان
ابدالی، عدله انور فرستی
شفیقه از نسوان افشار
میر الحق، حامد فخری خالدده
میر الحق، حامد فخری خالدده

لطیفی ، ذکیه غنی ، حیدر
بیچ الله عزیز ، زمره سحر ،
احمد صفر صائی ، رویا ازیلیسه
خانہ روہینا یفتلی ، امینہ
بل پناه ، عبد الله باختری
کتاب زیارند ، لالا افرانسی
حکمت حکیم احمد شفیق ، سینا
زبان طاهری ، لیدا واحد خالد
مایون به یشتونیار ، رویا روہین
وراس شنب ، میتر احمد در
فرزاد خالد ، فوزا ساحل
حبيب الله محب زاده ، ثریا
احمد حق ، زیون شیرزی
احمد طاهر اسلمی ، محمد باقر
دوف ، عاتقہ لطیفی ، انجیر
ہرام علی ، ساجدہ ، ماریا
جمیر ، احمد صفر حکیم زادہ لطیفی
بد الرحمن عوامی ، امین محمد را
شیر ، سید جعفر ، محمد تمیم
نا ، فوزیہ ازسون خیرخانہ
ناہرہ ناصری ، میرویس سید قاسم
ادہ کوهستانی ، صالحہ
ندیقی ، سید قاسم سید زادہ
احمد مسعود حسابی ازکوریون
روین امر ، عایشہ رنا ، مسعود
لطیفی ، رحیمہ انوری غریب نواز
ناہرہ رحیم ، ہرام علی
ناہرہ حمیدی ، فرزانہ طاهری
نیلاب حکیم زادہ ، خالدہ نوری
محمد رضا کرلایی ، فوزیہ واحدی
وحیدہ عطایی ، یلقیس احمدی
محمد اکرم فارغان سینا صالحہ
پنج ، ملیحہ بارکزی تنہا
اناہیتا صائی ، نجیب الله ویس
فوزیہ عطایہ ہانیار سید
فلورا انانی از مزارشریف
به شام موثقت آرزو کی خداوند
ہای تان راستجا بکشد
متنا فرستادہ ہای تان چاپ
فرواہد شد در مورد مکس اجازہ
سد بدیع رای گیرم ، عزت الله
مدرک از مزارشریف جتنا سفری
مزارشریف خواہیم داشت
حکیم حارث ، (از شامیاس)
بیچ الله حیدری (فقط مکس
باید فات نشود قابل استفادہ
خواہد بود) نوربف ، محصل
طوبی نامہ ہی فرستادہ از محترم
اکرم عثمان خواہن نمودہ اند
انہا انعام مولانای بلخ را
در یک کست دیکلہ نمایند ، بہ
پن وسیلہ تقاضای تانرا نشر

میتواند و زمانه با خود انعامتیز
من میبویم، ایل یا اسکندر
مطالب شمار سپید س
ن و نریدون از ریاست موا
گاز، آن آهنگ اصلا از نظر
است ۱۰ حمد ظاهر آنرا
خوانده بود ۱۰ احمد شکیب
ان سم (دربود نظار شما
میکنم (درباره این فهم
هادان را جانان
بفرستید ابعاد له اختصری
مقبولتان را خواندیم
ها را با پاسخ میدهم
ل فتوان (فعلا) چینی
نیست تشویش نمیکند
لطف جگرخون (ما را جگرخون
دهد، آه چکیز زور باه خوانا ده
شما نرسید، رضوان
مر از مزار شریف (درس های
قی را دوباره آغاز خواهیم
شاه مانیست ناجوانی از مو
دان مجله پرسنت
العجب یزدان برست
و محبت شما تشکر، نعمت الله
و واحد شاه و رؤس
بکرا از نامه ان (بریده امید
بوست است که قانع هستید
من دوستان فکری کنند
نامه واسطه داران چاپ
بود که مانی دانی این سخن
معنی دارد، جمله عارفی
می ممکن است میتوانی تماس
یده مانیست آن زیاد است
گفت سه نامه شما یکجا
یده، دنیا اثر (نامه ششم
را بدست دایم پلی شمس
ن تحریر کرده و خبر را میخواند
همینطور اطلاع گرفتیم
از کارته بیوان (ضرب الشل
تکراری بود) برید و توریالی
میدوام در کار ساختن
ن را زیادت کنید، در باره
ن تا شاعر ما پاسخ خواهد
ت، راضی رضای خوش
یده چرانی همکار ما میروند
معذرت که نماز اداره آسمانی
قضا کرده اید نامه تان
سپارون آمده، سپاه گوهستانی
نک مرکزی (براستی یک کلمه
بیت آمیز سه ماه زمستان
ان را گرم می سازد ما شما
در ماه مهر روان کرده اید
در ماه بهار هم استفاده

همیزار ازیر یفتلی (چمر)
 به، همواره ناه هایتان
 داده ایم، سید محمود
 مظفر تان ربه ایومی
 (فضل محمد خدردان
 قلت تیل است دکاندار
 بقه به آوردن مسواد
 است ای میسر مدون
 ست (شعر بازار سیاه
 بیون حبیب
 تناده های تان حشما
 شود، خالده یلدا
 گاری تان سیاس گداریم)
 رمولی (مطلب شامخوب
 دادر شراری علی که مشکلات
 بر دیگر بر برابر مطرح
 مطلب شمارا باید باتا
 ۰)، فضل محمد خدردان
 است جلو بازار سیاه
 (مخصوصا از سیاورن)، و
 زاده (ببینید نام تانرا
 نتوانستم)، همانایب خیل
 می تان تانرا خواندیم،
 یل (محلین باشد که
 شما به اداره رسید)
 ۰) مریم (از همگاری و محبت
 ۰) لیه عدیل (ناه های
 ما راید ست آوردیم ۰) طالب
 ان حتما نشر خواهد گردید
 حنیفی (مطلب ارسالی تان
 نشره ایرانی بود که
 د زیاد جدی باشد
 مایل (خواهشمندیم همکار
 مجله باشد ۰) می توانیم
 ۰) عکس های شما به توانق
 ۰) همیله آسون ازلیسه
 ملی، بد استان هارا مجبوریم
 تگیری انتخاب کنیم،
 ۰) اور واقعا
 خوب دارد ۰) م
 قلی بدوخی مطروحات
 ۰) رس امارا ازلیسه
 لی از ولایت برون (تشکر
 که درک می کنید ما با چه
 ت وجه خون جگر و چند
 ۰) بد ارخوای، مجله را اماده
 ۰) نظریات شما دراد نظر
 ۰) واقعا شایر حقیق
 ۰) سیاورن دوستان زیاد
 ۰) اینک بعضی ها با آن دشمنی
 ۰) هنوز محبت سیاورن
 ۰) ن کرده اند

سرزمینها و پرستشها

حل کنندگان

لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر، شفیق راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زرین یارمند، محمد همایون رمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسینا غزال، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، یانغیزی، عادل انور رمزی، محمد نعم، احمد داور احمد، پرویز انور، خسرو انور، هوسی انور، پرویز، ستاره برتو، لطف الله عثمانی ورد، فیهام افشار، مولیانانصری، روناجید زاده، میترا میریوح الله، نوریه عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، سناحید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انور رمزی، سید احمد شاه، سویتا، نوریه امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخ، ایل مری، ملالی مری، تاج محمد آریافضی، نور محمدان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میری، د یاسا، نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهد، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوریه عطاء، میرجنتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قسم، محمد مهدی، سلیمان یار

- چشم سیاه
- چشم ایسی
- چشم بادامی
- اندام چای
- اندام لاغر
- اندام متوسط
- رنگ جلد گندمی
- رنگ جلد سفید
- رنگ جلد سیاه

- ناخن دراز
- ناخن کوچک
- موی سیاه
- موی الایی
- موی خرمایی
- موی سفید
- قد بلند
- قد کوتاه
- قد متوسط

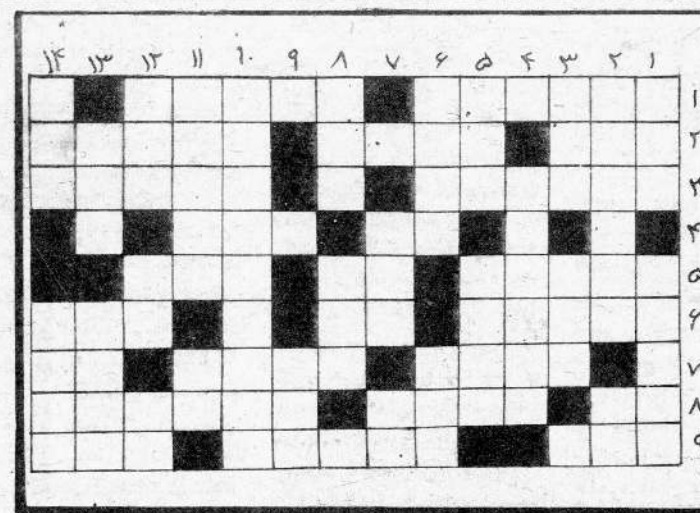
خود را آزمایش کنید

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در جلوی آن داده شده انرا یادداشت نمایید : ناخن چمن

چشم سیاه
چشم ایسی
چشم بادامی
اندام چای
اندام لاغر
اندام متوسط
رنگ جلد گندمی
رنگ جلد سفید
رنگ جلد سیاه

ناخن دراز
ناخن کوچک
موی سیاه
موی الایی
موی خرمایی
موی سفید
قد بلند
قد کوتاه
قد متوسط

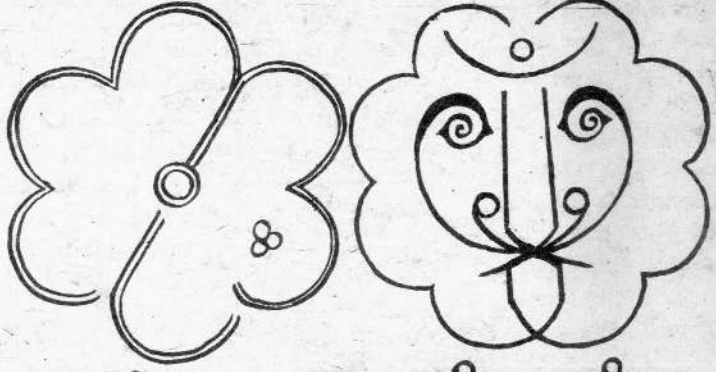
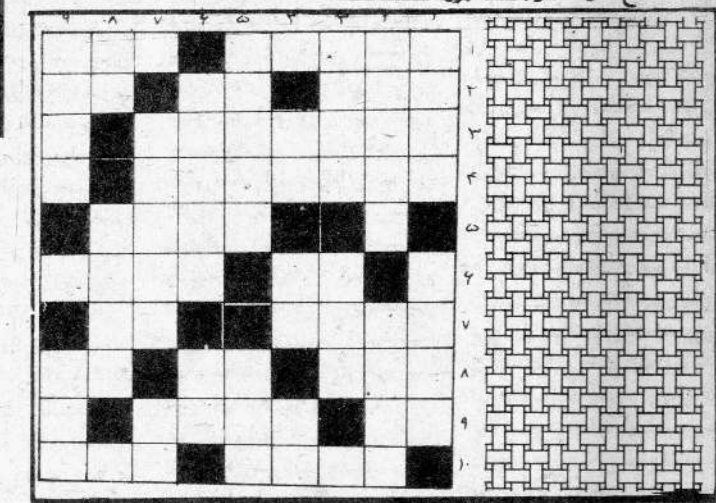
چشم سیاه
چشم ایسی
چشم بادامی
اندام چای
اندام لاغر
اندام متوسط
رنگ جلد گندمی
رنگ جلد سفید
رنگ جلد سیاه



جدول فامیلی

- شوهری بی خوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید - اکسیجن برای آن ضروریست - خانه می شود - رنج روزگار - از آن نان میزنند - بگه میکند - گاهی پستو - زن برادر را اصطلاحی - ازدواج ظالمانه - حسد - از خانه سابقه به خانه نسر - میرد - خشک نیست - چوب شکن دارد - پرواز (معکوس) - بزرگ پستو - وظیفه امین - مسافه - استراخ - پیمان - با فشاری (معکوس) - زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد - معکوس آن زوسایل خیاطی - ماس هم می گویند

- مراست آغازنا شوهری - ساز - معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماحون - کمک کنند - انسان امیل - عدد پست - قبول پستو - باخبری - دروازه پستو - طرف (معکوس) - مجله زنان - کلمه سوابه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند - لاغر پستو - جدا می - کلمه - ماس - مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی - یا خوش است و یا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی

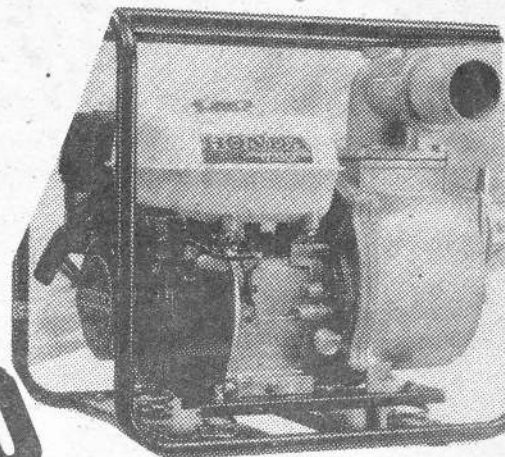


در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند



واترپمپ مونددا

واترپمپ مونددا



Water Pump

واترپمپ هاي مونددا درويين پتروليس ۳ انچه جاپانی که در فود نيکه
يک هزار ليتر آب ميدهد . خنراتور هاي تيل خاکی و پترولي جاپانی به
قوه هاي مختلف جديد ا۱۰ وارد گردیده . همچنان اموال ذيل از مشهور
ترين کمپنی هاي ممالك مختلف جهان نيز موجود است .
واترپمپ هاي يك انچه برقی برای منازل اسباب هاي ارد مختلف -
النوع ، سنگ هاي اسباب ، غلبيل که در هر اسباب نصب ميشود
وارد رايه سه قسم ميدهد ، سوچی و سبوس ميدهد .
برنج باکی هاي مختلف النوع دبه هاي مختلف کمريصور هوا ، بمبه
هاي تيل (اغتني و لاستيکی) برای کشيدن مبلایل و تيل از بيلر و انواع
مختلف پوزه جات ماشين هاي زراعتی و آبیاب ها .
ادرس : تجارتخانه احمد شاه حسين هوتکی و برادران حمزه دهم
جاده ميوند - متعل حمام تيلسون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارتخانه

حسين هوتکی

قرطاسيه فروشی
جمشيد

قرطاسيه فروش جشميد که تازه به فعاليت آغاز نمود به علاوه قر -
طاسيه باب ، اخبار هفته ، مجله ، سپاوين وساير جرايد و مجلات را
بدسترس مشتريان گرامي قرار ميدهد .
ادرس : مارکيت حصار مکتب ابتدا الهه مريم

يما رامين ويد يو کست

يما رامين ويد يو کست
فلم هاي مورد علاقه ويد يو بي شما را عرضه ميدهد از محافل
خوشی و سرور شما فلماير داري می نماييد . لحظه ها ي
تا نرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس : تهر اول فو دنگه بزرگ فغان
تيلفون : ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایش و بسیار مورد نیاز
خانواده ما را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

عبیدیان بست

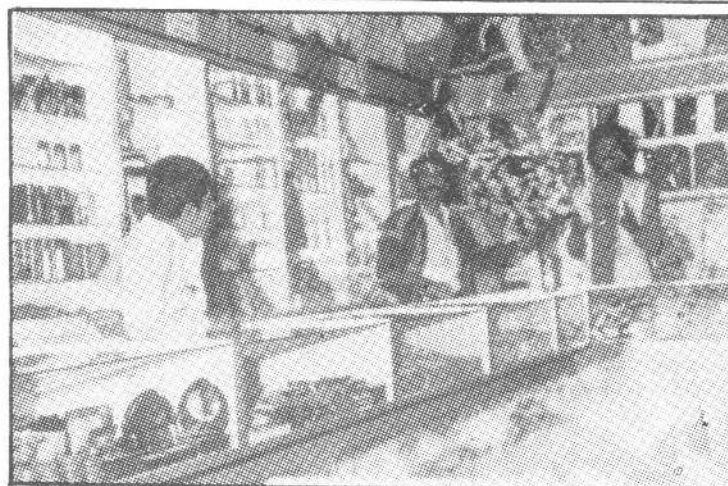
یعنی اطمینان و صرف جویی

انواع جنراتور و واتر پمپ های بتولی
و یزلی میوند ۱، روئین، کبوتریان مار
و موز، آلات آنها از با اعتبار ترسین
کمینی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده و به چون به فروش
میرسد.

ویا تجارتخانه حاجی سفا الله عباسی
نمط
نمزل دوم برای خود هزار گل مقابل تسجیل خشتی
۱۱۸۶۲

آدرس: شرکت عبیدیان بست حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: بخش
مقابل پنبه نداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

فروشگاه ارزان

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و باز هم

۵ هزار ۲۰ هزار ۱۰ هزار

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بلهای خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بیتوران فروشگاه همیشه در خدمت شماست
غذای خوب قیمت مناسب

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library